

جنسیت



در این شماره می‌خوانید

درد فراموشنشده‌ی محرومیت از حقوق جنسی، رابطه‌ی سرکوب جنسی با اختگی روانی افراد، تأثیر حرف‌های مهیج سکسی در تحریک جنسی، نظری اجمالی به پدیده‌ی ختنه‌کردن پسرها، حرف‌هایی در باره‌ی نمایش‌نامه‌ی «تکه‌گویی‌های واژن»، اگر من انتخاب می‌کردم، چهره‌ی جنسی جهان چگونه خواهد بود؟، خدا و عشق هم‌جنس-گرایانه... به‌کارگیری فیلم و اسلاید در آموزش جنسی... زیر چادر من نیست...

جنسیت و جامعه

فصلنامهء فرهنگی و اجتماعی

سال سوم، شماره هشتم، بهار 1389

زیر نظر

جهانگیر شیرازی

مسئولیت هر نوشته با نویسندهء آن است.

انتشار مطالب مگر به قصد نقد و بررسی، فقط با اجازه ایمیلی از «جنسیت و جامعه»

میسر است.

آدرس وبلاگ فصلنامه:

<http://jensityatvajameh.wordpress.com/>

آدرس ایمیل فصلنامه:

JensityatvaJameh@talktalk.net

فهرست مطالب این شماره:

درد فراموش نشدنی محرومیت از حقوق جنسی... ادوارد خ. تیان- متخصص زنان و زایمان و سکسولوگ بازنشسته (چین)
 اهمیت حرف های مهبیج سکسی در تحریک جنسی
 رابطه سرکوب جنسی با اختگی روانی..... ویلهلم رایش
 آموزش مسائل جنسی باید شروع شود
 نظری اجمالی به پدیده ختنه کردن پسر ها... کارون کیانی
 حرف هایی در باره نمایشنامه «تک گویی های واژن»... عزت السادات گوشه گیر
 خدا و عشق همجنسگرایانه
 برگزاری چهارمین کنگره خانواده و سلامت جنسی
 اگر من انتخاب می کردم، چهره جنسی جهان چگونه خواهد بود؟.... جان بانکروفت
 کیان نظام اسلامی زیر چادر من نیست... فاطمه صادقی
 بکارگیری فیلم و اسلاید در آموزش جنسی... مارک شوئن
 فهرست کتابهایی که همزمان با انتشار این شماره فصلنامه در وبلاگ قرار گرفته اند.



درد فراموش نشدنی محرومیت از حقوق جنسی

محرومیت: تاریخ شفاهی

ادوارد خ. تیان- متخصص زنان و زایمان و سکسولوگ بازنشسته (چین)

یک: من نگارنده در سال 1918، در روستایی دور افتاده در یکی از استانهای مرکزی چین، در خانواده متمولی که نسل اندر نسل، صاحب منصبان و مقامات اداری تحویل دولت می داد، زاده شدم. در کودکی، زمانی که هنوز از طبیعت «انسانی» انسان بی اطلاع بودم، غرق زندگی در احساسات سنتی «نزاکت، درستی، صداقت و شرم» بودم. در هفت سالگی، بعد از آنکه این چهار خصیصه (مشخصات) توسط معلم خانوادگی ام، برایم توضیح داده شدند، فهمیدم که وقتی فردی همه قواعد، مقررات و حد و مرز این «چهار» مشخصه را زیر پا بگذارد، عملی کاملاً شیطانی، و در واقع جرم مرتکب شده است. بعدها، همین موضوع، پیشگامان ما را بر آن داشت که کاراکتر

罪

را به معنای «داشتن حس و درک زیر پا گذاشته شدن { چهار } کاراکتر

(四)

، وارد زبان چینی کنند. بهرحال، در سیستم اجتماعی و فرهنگ عمومی، تفسیر نرمها یا تعریف استانداردهای مشخص شده توسط این چهار خصیصه (کاراکتر)، توسط حاکمان فئودال و خرافاتی دستکاری شدند. و به این طریق، تخطی و انحراف از مفاهیم، شکل گرفتند، بخصوص خصیصه «شرم»، که درک و معنای اجتماعی وسیعتری داشت، برداشت افراد مختلف از آن هم متفاوت شد و اولین آن «چهارتا» قبل از بقیه متزلزل گردید. لطمه این یورش، نامیمون بود، و آخرین موضوع؛ «سکس»، که یکی از سه داده ذاتی خداوندی، در کنار «تنفس» و «غذا»، در انسان کاشته شده، کنار زده شد.

سپس، بعد از تسلط حکومت خودکامه، تصور و برداشت «مرد بر زن تفوق دارد» در اذهان جا انداخته شد و بدین وسیله حق مردم در لذت بری از سومین خصیصه ذاتی بشر یعنی سکس، دچار نسیان گردید. از آن زمانی که سکس به حکم مرگ مزین شد پنج هزار سال می گذرد. با اینهمه عاقلانی چند، هر از گاهی بر اهمیت نیاز به غذا و سکس بعنوان یکی از نیازهای طبیعی و زاده شده با انسان پای فشرده اند. اما پنج هزار سال است که حاکمان، در هر دوره ای، و تا همین امروز، همیشه در برابر این عاقلان ایستاده و برایشان پایوش درست کرده اند. در تاریخ بلند و دراز چین، قهرمانان تاریخی و مردم چین، خواسته ها، آرزوها و امیال خود را در قالب اشعار، رمان، داستان، فولکلور و سخنانی نغز تکرار کرده اند. از جمله می توان به

“The Ode to the Fairy Lady of the Luohe River”, “The Treasure Lotus Lantern”, “The Liang-Zhu Butterfly Tragedy”

اشاره کرد. هرچند که همه اینها و بسیاری از تولیدات غربی همچون رومنو ژولیت، تأثیر عمیقی بر من گذاشته اند و حس همدردی با محرومان جنسی را در من برانگیخته اند، ولی دو حادثه ای که در خردسالی با چشمان کودکانه خود مشاهده کردم، بیش از هر چیزی حس ترحم و همدردی مرا برانگیخته اند. زمان به سرعت سپری می شود و در نزدیک به یک قرنی که از عمرم می گذرد بسیاری حوادث دلخراش را ناظر بوده ام و در دهنم در زیر غبار روزگار محو و کم رنگ شده اند، بجز این دو حادثه ای که در زیر می آیند و گویا همین دیروز بود که اتفاق افتادند.

دو: در روستایی که مادرم در آن زندگی می کرد، رسم بر این بود که یک پسر 12 ساله باید با دختری که خانواده اش همسطح خانواده پسر است، نامزدی کند. من عموی جوانی داشتم که از همان کودکی او را با دختر عموی جوان خودش نامزد کرده بودند. وقتی هفت سالم شد، عمویم شانزده سال داشت و مراسم ازدواجش برای روزی در دهمین ماه سال تدارک دیده شده بود، اما داماد، یکماه و نیم قبل از فرا رسیدن روز ازدواجش، در حاتّه ای غیر منتظره کشته شد. هر دو خانواده داغدار و عزادار شدند، با اینهمه فرصت لغو مراسم ازدواج فراهم شده بود، اما تحت فشار رسم و سنت اجتماعی، عروس را مجبور کردند که به تنهایی (بدون نامزدش) در روز تدارک دیده شده برای ازدواج، با لباس عروسی در مراسم جشن ظاهر شود. در آن روز، عروس غمزده و محزون با لباسی سفید به نشانه عزاداری بر صندلی «عروس و داماد» نشانده و قفلش را بستند. و بستگان و دوستان دورش را گرفتند. همه لباسی سفید بر تن کرده بودند، دسته موسیقی هم آهنگ های غم انگیز و محزون اجرا کرد.

هنگام رسدن به خانه، بستگان، قفل صندلی «عروس و داماد» را باز کردند و عروس با شیونی محزون از روی صندلی جهید و با دستانی از هم باز شده، دیوانه وار شروع به دویدن کرد، به این معنا که دارد «قرص روح» نامزد کشته شده خود را در آغوش می گیرد. و این نتیجه گرفته شد که مراسم عروسی آنها در میان زاری و شیون عروس، طبق رسم و قرارداد اخلاق فئودالی، برگزار شده بود. بیچاره دختر، بعد از آن، همدم او «قرص روحی» شد ساخته شده از جعبه ای چوبی که اسم نامزدش بر آن حک شده بود. او در آپارتمانی زیبا اسکان داده شد و هر روز سه وعده غذایی اش را بر آن جعبه چوبی صرف می کرد و شبها آن جعبه را با خود با رختوابش می برد و در کنار آن می خوابید. او چه شبها که با چشمانی باز از پنجره خود به بیرون خیره نشده بود. وقتی به هشت سالگی رسیدم، آن دختر از این دنیای انسانها پرواز کرد و در سکوتی ابدی گم شد. این خاطره علیرغم گذشت نود سال از زندگی ام اما همچنان عذابم می دهد.

سه: اشیاء اغلب به تنهایی نمی آیند بلکه جفت و دوتایی از راه می رسند. هنوز دو هفته از آن حادثه دلخراش، که در بالا به آن اشاره کردم، در فامیل ما نگذشته بود که در ظهر یک روز، دیدم که صدها نفر در دو طرف ساحل رودخانه «پوند» که در پشت خانه ما جریان داشت، جمع شده اند، و قایق نسبتاً بزرگی به حاشیه سنگلاخی رودخانه بسته شده بود. درون قایق، پنج مرد مسن با لباسی رسمی نشسته بودند. در حاشیه جنوبی قایق، پلکانی چوبی که بیش از ده پله داشت، از قایق به درون آب آویزان شده بود و روی آخرین پله پلکان، سنگ مرمر بزرگی که احتمالاً صد کیلو وزن داشت، تعبیه شده بود. روی سنگ مرمر دختر جوانی، حدوداً بیست ساله، با موهایی ژولیده و پریشان، ایستاده بود و دستهایش با حالتی از هم باز شده، به دو حاشیه پلکان بسته شده بودند و پارچه بزرگی در دهانش فرو شده بود که امکان فریاد زدن را از او

می گرفت. در این لحظه من روی شانه یکی از بستگان که در خانه ما بود، نشسته بودم و صحنه ای که در رودخانه جریان داشت، را از پنجره باز شده، می دیدم. درست هنگامی که لحظه اوج ظهر فرا رسد، یکمرتبه صدای غرش اسلحه گوشها را پر کرد. بعد از آن یک قایق الواری دیگری در قسمت بالای رودخانه دیده شد که با سرعت به محل تجمع مردم نزدیک می شد. مرد تنومندی، که نیم تنه بالایش لخت بود، و در قسمت جلو همین قایق الواری که به محل حادثه نزدیک می شد، ایستاده بود، ناگهان پرچم کوچک سرخ رنگ مثلثی شکلی را که در دست راستش بود، بلند کرده و آن را در هوا تکان داد. درست در همین لحظه، مرد دیگری که سرنشین همان قایق الواری بود، پرچم سرخ رنگی که در دست خود داشت را به سمت پائین، رو به زمین، فشار داد. بالا فاصله یکی از مردان ملبس به لباس رسمی درون قایق اولی، کاسه ای (احتمالاً پر از شراب) به مرد بزرگ جثه ای که در بالای سر پلکان چوبی ایستاده بود، رساند که آن مرد، محتوای کاسه را بدون تأمل سرکشید و کاسه را بزمین انداخت. آنگاه شمشیر بزرگی را بلند کرده و با تمام قدرت، طنابی که پلکان چوبی را به آن قایق متصل کرده بود، پاره کرد. و من با چشمان حیرت زده خودم دیدم که پلکان چوبی به همراه آن سنگ بزرگ و دختر جوانی که روی آن طناب، دار شده و دهانش پر از پارچه بود، یواش یواش به عمق رودخانه ته نشین شدند. آب رودخانه یواش یواش از پاهای دختر جوان بالا می آمد. تلاشها و دست و پا زدن های بی فایده و بدون صدای دختر بیچاره، آنچنان پلکان را به این سمت و آن سمت می کشاند که رودخانه را به موج انداخت. همزمان صدای جرقه، و تیراندازی از دو قایق گفته شده که در حال ترک محل بودند، بعلافت خوشحالی و جشن، دیده و شنیده می شد. من فقط هفت سالم بود که این حادثه دلخراش و بی رحم را مشاهده کردم اما علتش را نمی دانستم تا اینکه بعدها یکی از افراد مسن خانواده برایم توضیح داد که این مراسم «آب پوند غرقی» نام دارد. دختری که به این وسیله کشته بود، «عروس بچه» خانواده ممتول و پرنفوذ «زانگ» بود. او حتی بیست سالش هم نشده بود. طبق قانون نانوشته محلی که رسم آنجا بود و مردم هم طرفدار آن بودند، پسری که در خانواده متولد می شد و هنوز دوازده سالش نشده بود، می بایست «عروس بچه ای» زیر بیست سال، در خانه داشته باشد تا عروس ضمن انجام کارهای خانه، پسر را هم تر و خشک کند تا اینکه سن پسر به شانزده برسد و مراسم نامزدی با او را اجرا کند. این گونه دختران نه تنها رنج و مشقت فیزیکی کار نصیب آنان می شد بلکه مورد اذیت و آزار روانی شدیدی هم واقع می شدند، طوری که بعضی از آنها دست به خودکشی می زدند. اما همه این مسائل، «موضوعات خصوصی مربوط به خانواده» بودند و مقامات در آن دخالتی نمی کردند. تنها مسن های خانواده ها در باره آن با هم بحث می کردند و تصمیم می گرفتند. کافی است چیزی عادت شود، آنوقت به رسم قبیله و محل مبدل می شود که سرپیچی از آن حکم مرگ را دارد. دختر نگون بختی که در رودخانه غرقش کرده بودند، دختر خانواده فقیر کوه نشینی بود که در ازاء مقدار کمی پول و کالا، آن را به خانواده ممتول «زانگ» داده بودند تا «عروس بچه» پسر ده ساله آنها شود، اما دختر عاشق یکی از پسران خادم خانواده زانگ می شود، و وقتی جریان به گوش بزرگترهای خانواده زانگ می رسد، آنها برای حفظ غیرت و شرف و ناموس خود، دختر را با اجرای مراسم «آب پوند غرقی» سر به نیست کردند.

چهار: در تاریخ گذشته چین، پدیده «محرومیت از حقوق جنسی» و تراژدی های نهفته در آن، در همه وقت و همه جا، دیده می شده اند و به نظر می رسد که مردم بدان عادت کرده بودند. گیریم که کسانی مخالف بوده اند و عده ای با محرومان همدردی می کرده اند، اما همه اینها در سکوت و خفاء بوده، تا مبدا کسی مشکلی برای خود ایجاد کند. هر چند در تاریخ، انواع تغییر و تحولات سیاسی اتفاق افتاده، اما هیچ تلاشی برای حل مشکل «محرومیت حقوق جنسی» صورت نگرفته است. هر چند که در چین امروز دیگر از آن سنت ها و عادات غیر انسانی خبری نیست، ولی در غیر از چین کشورها و ملت های دیگری هم در این جهان هستند که طبیعتاً عادات و رسم و رسوم خود را دارند، رسم و رسومی که توسط سیستم های سیاسی حاکم و سران قبیله ای، شکل داده شده و وارد اذهان عموم مردم گردیده اند. و گویا همه ابدی و ازلی بوده اند که خلاف آنها عمل کردن یعنی بزمین کشاندن آسمان و ظهور قیامت و بر هم خوردن نظم جامعه. ولی سؤال این است که چرا مردم باید از حقوق برابر؛ «حقوق جنسی و حق سکس»، که طبیعت بعنوان یک ذات در درونشان نهاده، می بایست محروم شوند؟ چرا مردم محرومیت جنسی خود را جدی نمی گیرند و برای آزادی خود کاری نمی کنند؟ وظیفه تک تک ماست که با قلم، قدم، گفتار و کردار خود خواستار برچیده شدن محرومیت جنسی شویم و حقوق و آزادی جنسی را برای تمام بشریت خواستار شویم.

اهمیت حرف های مهیبج سکسی در تحریک جنسی

چو از دل برآید، بر دل نشیند

همه تحقیقاتی که در جهان صورت گرفته اند، دال بر آن دارند که حرفها و صحبت های سکسی رک، صریح، بی پرده و حتی رکیک در حین مقاربت جنسی، در هیجان و تحریک جنسی زن و مرد و افزایش شدت لذت جنسی دو طرفه آنها تأثیر انکار ناپذیری دارند. این تأثیر تا به حدی است که بعضی از مردان و زنان از شنیدن یا بر زبان آوردن اینگونه کلمات براحتی به ارگاسم می رسند. نتایج بعضی از تحقیقات نشان می دهند که 90 درصد مردان از گفتن یا شنیدن حرف های سکسی رک و بی پرده لذت زیادی می برند و بشدت تحریک می شوند. درصد زنانی که از حرفهای مهیبج سکسی صریح و بی پرده لذت می برند و تحریک می شوند هم در این تحقیقات بالا است اما کمی کمتر از درصد مردان برآورد می شود. در خارج کتابهای زیادی در همین زمینه بچاپ رسیده اند.



در ایران تاکنون تحقیقی در این باره صورت نگرفته است. با اینهمه، اکثر زوج ها و جفت ها از بکار بردن حرف های سکسی و داغ جهت افزایش لذت بری جنسی خود می پرهیزند. علت و علل این دوری گزینی متفاوت هستند. اما در کل، لازمه اینکار، بقول معروف رها شدن و از خود بیخود شدن است. اما مشکل فرهنگ دست و پا گیر سنتی بین است که از خود بیخود شدن در سکس را زشت و مذموم می شمارد. و اگر سکس با نوعی رهایی و از خود بیخود شدن همراه نباشد، بدون شک بعد از مدتی بنوعی وظیفه تبدیل می گردد و آنگاه خسته کننده و ملال آور خواهد شد و طلاق عاطفی جفت تقریباً گریز ناپذیر.

فکرش را بکنید که شما و همسرتان / شریک جنسی اتان، بارها با هم سکس داشته اید، همه جای همدیگر را دیده اید، شاهد واکنش ها و حالات همدیگر در مراحل مختلف سکس بوده اید، گاهی لذت زیادی برده اید و گاهی کمتر، ولی بدون شک هدف هر دوی شما، حداکثر لذت دهی و لذت ستانی بوده و هست و حالا برای انجام عمل جنسی، هر دو لخت و عریان در کنار هم دراز کشیده اید. همدیگر را می بوسید، نوازش می کنید و با دست انواع حرکتهای را برای تحریک خود و طرف مقابل انجام می دهید اما، از گفتن جمله یا کلماتی که هر دوی شما را بیشتر تحریک و لذت جنسی اتان را بیشتر می کند، واهمه دارید، می ترسید، شرم و حیا مانع گفتن اتان می شود. چرا؟

توانایی بکار گرفتن واژه ها و کلمات جهت تحریک جنسی خود و طرف مقابل در هنگام مقاربت جنسی، بعنوان نوعی مهارت و خبرگی در سکس تلقی می شود. سکس را میتوان به غذا تشبیه کرد. غذا را بدون نمک و ادویه هم میتوان خورد، ولی غذایی که به اندازه مناسب نمک داشته باشد و با کمک ادویه، خوشبو و خوش طعم شده، بیشتر به دل می چسبد، در ذهن ماندگارتر می شود، و تمایل برای خوردن مجدد آن در روزهای بعدی هم بیشتر است.

واقعیت این است که حرف های سکسی اروتیکی صریح و بی پرده در هنگام سکس، از عمق درون ما بر می خیزند و بقول معروف چون از دل بر می آیند، بر دل هم می نشینند. همه تحریکات جنسی، از طریق احساس بینایی (دیدن و مشاهده)، چشایی (بوسیدن، مکیدن، لیسیدن) و لامسه (تحریک پوست)، و بویایی (بو کردن) به مغز منتقل می شوند و از مجموع و در هم شدن همه اینها در مغز همان احساسی تولید می شود که در هنگام سکس حس می کنیم. بکار نگرستن حس شنوایی و گویایی (گفتن و شنیدن) بدان معنا است که یک جای آن احساس جنسی منتقل شده به مغز ناقص است و در نتیجه آنچه مغز در قالب حس به ما منتقل می کند هم کامل نیست. عکس قضیه هم صادق است، یعنی، شنیدن حرف های مهیج سکسی و حتی رکیک در هنگام سکس احساس جنسی را تکمیل و عمیق تر می کند، و رضایت جنسی بیشتری به همراه می آورد. غفلت از این موضوع بدون شک در سرد شدن روابط جنسی دو طرف بدون تأثیر نیست.

حرف های سکسی در واقع توضیح، تشریح و بر زبان آوردن اروتیکی جزئیات عمل، احساس جنسی و خواسته قلبی و حتی فانتزی، بدون ترس و واهمه از واکنش منفی طرف مقابل است و هدف آن تحریک جنسی بیشتر خود، طرف مقابل و یا هر دو طرف می باشد. در این توضیح و بازگویی احساس یا عمل یا خواسته، گاهی انتخاب لحظه مناسب اهمیت دارد. اما همه افراد با آن احساس راحتی نمی کنند بخصوص اگر در ابتدای آشنایی باشند. بهر حال لازمه بر زبان آوردن کلمات سکسی بخصوص اگر از نوع رک و پوست کنده باشند، غلبه بر موانع ذهنی زیادی است.

با اینهمه، همانطور که گفته شد، خیلی ها هیچ تجربه ای در رد و بدل کردن حرف های سکسی در حین سکس ندارند. اما با کمی تمرین و ممارست میتوان این نقیصه را جبران کرد. وقتی از اهمیت گفتگوی زن و شوهر و مراوده نه تنها فیزیکی بلکه عاطفی آندو با هم صحبت می شود، بدون شک اخلاص و خود بودن در هنگام سکس، داشتن صعه صدر نسبت به خواسته های درونی خود و طرف مقابل و تلاش برای نزدیکی جنسی، عاطفی و فیزیکی نقش مهمی دارد.

حرف های مهیج سکسی، و بستگی به ذائقه افراد؛ حرف های سکسی رک، بی پرده و رکیک، همان نمک و ادویه سکس هستند. در سکس نباید خسیس بود؛ بکارگیری زبان و دهان در سکس نباید تنها به لیسیدن (و گاهی فرو کردن زبان) و مکیدن ختم شود. زبان کاربرد دیگری هم در سکس دارد؛ و آن همانا گفتن و بر زبان آوردن حشری کننده ترین حرفها، کلمات و جملات برای تحریک بیشتر خود و طرف مقابل، می باشد.

بکار بردن حرف های شسته و رفته در هنگام سکس خسته کننده و ملال آور است. "بی نزاکتی و بی تربیتی" در هنگام سکس و بکار بردن حرف های سکسی و رکیک هیچ عیب و ایرادی ندارد، مگر نه اینکه شما با هم سکس دارید، پس خجالت را کنار نهدید. به سکس و لخت شدن با هم در عمل اکتفاء نکنید، بلکه در ذهن، زبان، خواسته، فانتزی و همه اجزاء دیگر سکس هم با هم لخت، عریان و بی ریاء شوید.

خیلی ها بنوعی از بر زبان آوردن عمل و خواسته دلخواه خود در سکس واهمه دارند، به این علت که مبدا طرف مقابل برداشت بد بکند یا ظرفیت آن را نداشته باشد. این خواهی خواهی نوعی بی اعتمادی ذهنی به طرف محسوب می شود و چه بسا عکس قضیه هم صدق کند یعنی ممکن است طرف هم خواسته های زیادی داشته باشد اما از گفتن و بر زبان آوردنش می ترسد. پس این ترس متقابل باید از بین برود تا دو نفر بتوانند از سکس با همدیگر حداکثر لذت را ببرند و به اعتماد کامل نسبت به هم برسند.

یکی از مهمترین بخش مربوط به بکار گرفتن حرف های سکسی رک و صریح در سکس این است که هر کسی خویشتن خویش و درون خود را بخوبی بشناسد و بداند که با بر زبان آوردن کدام حرفها و کلمات مهیج سکسی، بیشتر تحریک و حشری می شود، درست مثل این موضوع که هر کسی باید بداند که کدام حرکتها، رفتارها و نقش های جنسی باب طبعش هستند و از آنها لذت می برد. قدم بعدی، سعی در شناختن طرف مقابل می باشد و اینکه کدام حرف های سکسی و داغ، آتش هوس به جان او می ریزند و تحریکش می کنند.

از موارد لازم و ضروری بکار بردن حرف های رک و صریح اروتیکی-سکسی این است که هر کدام از دو طرف، در صورت بکار بردن کلمات سکسی از سوی طرف مقابل، ذهنیت منفی و قضاوت عجولانه خود را کنار نهد و به پیشداوری نپردازد. ممکن است در ذهن یک طرف، حرف ها و خواسته های طرف مقابل با موقعیت اجتماعی، سطح تحصیل و رفتار اجتماعی اش هیچ «همخوانی» نداشته باشند. ولی حقیقت این است که احساسات، نیازهای جنسی فرد و آنچه که او را حشری و از نظر جنسی تحریک می کند، هیچ ربطی به موقعیت اجتماعی، سطح تحصیل و رفتارهای او در جامعه ندارد.

اگر تازه وارد هستید، یا تازه با هم آشنا شده اید، و از واکنش طرف مقابل نسبت به حرف های سکسی رکیک اطلاعی ندارید، بهتر است که پله به پله حرکت کنید. برای اینکار کافی است که در حین سکس، آنچه را که واقعاً در عمل بین شما اتفاق می افتد، با صدایی مناسب که برای هر دو قابل شنیدن باشد، بر زبان آورید. بعد بسته به واکنش طرف، حرفها را هر چه صریح تر و بی پرده، رک تر و رکیک تر کنید. اسامی کتابی اندامهای جنسی را فراموش کنید و هر عضو جنسی و هر حرکتی را با چنان زبان و کلمات سکسی نام ببرید که حشری کننده ترین تأثیر برایتان داشته باشد.

بعضی از افراد کلاً بنا به تربیت خانوادگی و اجتماعی، از بر زبان آوردن کلمات و جملات سکسی و "رکیک" عاجزند و آن را دال بر بی ارزشی، بی تربیتی و بی احترامی به خود و دیگری قلمداد می کنند. اینگونه افراد بندرت با خویشتن خویش و «من درون» خود در تماس قرار می گیرند، از شناخت جدی خواسته های ضمیر باطن خود باز می مانند و در بسیاری از مواقع، زندگی مشترک خود را از لذت جنسی ایده آل محروم می سازند. این بدان معنا نیست که همه افراد، یعنی صد در صد زنان و مردان، حتماً از حرف های سکسی رکیک در هنگام سکس لذت می برند. بدون شک کسانی هستند که سلیقه دیگری دارند اما داشتن سلیقه ای دیگر را نباید با موضوع ترس، یا تربیت خانوادگی که مانع بکارگیری زبان "بی نزاکتی" در حین سکس می شود، قاطعی کرد.

توجه به نوع صدا در هنگام ادای کلمات سکسی حشری کننده هم مهم می باشد، و بهتر است صدایی انتخاب شود که اروتیکی ترین و حشری کننده ترین تأثیر را داشته باشد و صداقت و اراده شما را برساند.

بکار گرفتن حرف های سکسی رک و صریح برای حشری کردن همدیگر همانند ایفای نقش های جنسی توافقی است. بکار گرفتن این دو بدون شک کیفیت و کمیت رابطه جنسی جفت ها را بشدت افزایش می دهند.

اغلب افراد در خلوت خود، مثلاً در هنگام استمناء به تنهایی، حرف ها و کلمات سکسی دلخواه را خود ادا می کنند یا در ذهن تصور می کنند که دارد آن حرفها را ادا می کند یا از زبان طرف مقابل می شنود. مسلماً اینکار شدت لذت جنسی استمناء را بیشتر می کند. حال با کمی تمرین و قدم بقدم می توان بر موانع ذهنی برخاسته از تربیت خانوادگی و اجتماعی چیره شد و در حضور همسر/ شریک جنسی خود هم به بر زبان آوردن درونی ترین خواسته های تحریک کننده جنسی عادت کرد.

اینکه کدام کلمات و جملات سکسی و تحریک کننده هستند، به سلیقه و طعم جنسی هر فرد بستگی دارد. یکی ممکن است از زمزمه حرف های عاشقانه دوستت دارم حشری شود و یکی دیگر ممکن است از شنیدن «رکیک ترین، زننده ترین و کثیف ترین» حرف های سکسی ممکن. هرگونه ارزش گذاری در این زمینه نادرست است. بعبارتی آن کسی که از حرف های عاشقانه دوستت دارم خوشش می آید و تحریک می شود، هیچ ارجحیت و منزلتی بر آن کسی که از شدیدترین، «زشت ترین» و رکیک ترین حرف های سکسی لذت می برد، ندارد. مهم بکار گرفتن و استفاده از کلمات و جملاتی است که لذت جنسی بیشتری به ما می رسانند و سلیقه های افراد هم مسلماً متفاوت هستند، درست مانند لذت های متفاوت افراد در بکار گرفتن انواع حالات، رفتار و عملها در حین سکس. باید ابتکار به خرج داد، حرفها و کلمات سکسی خاص خودتان اختراع کنید، اگر با دوستان خود صمیمی هستید از آنها بپرسید که کدام کلمات و جملات را استعمال می کنند، در اینترنت بدنبال آنها بگردید. و اگر در این زمینه خبره هستید، وبلاگی بزنید و دانش خود را با دیگران قسمت کنید. علت اینکه بعضی از افراد از سکس تلفنی لذت زیادی می برند این است که در هنگام سکس تلفنی چون افراد همدیگر را نمی بینند، راحت تر به فانتزی های خود اجازه حضور می دهند و آنها را با کمک زبان بگوش طرف می رسانند.

دو نفری که در حین سکس در بر زبان آوردن حرف های سکسی با هم راحت هستند، از لذت جنسی بیشتری بهره می برند، ارتباط عاطفی عمیق تر و بیشتری با هم دارند، دفعات سکس آنها بیشتر است، هر دو اعتماد به نفس بیشتری دارند، به همدیگر نزدیکترند و روابط طولانی تری با هم دارند. عکس قضیه در مورد کسانی صدق می کند که در حین سکس، خشک و مذهبی مآب برخورد می کنند.

بد نیست اشاره شود که بکار گرفتن کلمات هیجان برانگیز و تحریک کننده سکسی نباید صرفاً به مواقع مقاربت جنسی محدود شود. میتوان از این کلمات بعنوان ابزاری برای تحریک و آماده کردن خود و طرف مقابل هم سود جست. فرض کنیم شما چند روزی از هم فاصله دارید اما از طریق تلفن یا ایمیل با هم در تماس هستید و یقین دارید که در اولین دیدارتان، با هم سکس خواهید داشت. در چنین مواقعی می توان خواسته های قلبی، فانتزی ها و حالات و حرکاتی که دوست دارید در هنگام سکس انجام دهید، یا بر زبان آورید، یا از زبان طرف بشنوید، یا برایتان انجام داده شوند، را با هم قسمت کنید. با حوصله صحنه های سکس دلخواه خود را با ذکر جزئیات، از اول تا آخر و مو به مو بنویسید و برای طرف بفرستید. یادتان نرود بنویسید که دلتان می خواهد چه کار و حرکت یا عملی را انجام دهید و دلتان می خواهد که طرف، کدام کار،

حرکت و عملی را برایتان انجام دهد. از او بخواهید که خودش هم همین کار را بکند و خواسته ها، فانتزی ها و حرکات دلخواهش را با ذکر کامل جزئیات برایتان بنویسد و بعد با هم توافق کنید که همه آنها را در دیدار بعدی جامعه عمل ببوشانید. آنچه مهم می باشد این است که آنچنان جزء به جزء و با تشریح کامل بنویسید که صحنه مورد نظر برای هر دوی شما قابل تجسم باشد. در هنگام نوشتن جزئیات، عجله نکنید، یواش و قدم بقدم جلو بروید. موفق باشید

رابطه سرکوب جنسی با اختگی روانی

ویلهلم رایش

ابتدا توضیحی در باره نویسنده:

ویلهلم رایش (1897-1957) روانشناس و روانکاو اتریشی-آمریکایی، بعنوان یکی از چهره های رادیکال علم روانپزشکی معروف است. او در دهه بیست قرن گذشته به همکاری با زیگموند فروید روی آورد، اما بعداً برخی از نظرات و تئوریهای فروید را رد نمود و به کار مستقل خود روی آورد. او برای آشتی مارکسیسم با روانکاوی تلاش زیادی بخرج داد و بر این اعتقاد بود که نروز، در شرایط فیزیکی، جنسی، اقتصادی و اجتماعی انسان ریشه دارد. او همچنین از حق طلاق، سقط جنین، در دسترس بودن وسایل پیشگیری از بارداری، آزادی روابط جنسی و استقلال اقتصادی زنان دفاع نمود.



در ابتدا بسیاری از نظریات و عقاید ویلهلم رایش که در دهه چهل قرن گذشته در محافل پزشکی آمریکا مورد استقبال قرار نگرفتند، امروزه مقبول و رایج گشته اند. او بود که برای اولین بار اصطلاح اکونومی جنسی (اقتصاد جنسی) را به منظور بیان جریان نیروی جنسی در بدن و تأثیر آن در روان و عوارض رکود و انسداد آن و خلاصه آنچه که مربوط به جریان طبیعی انرژی جنسی است، بکار گرفت. علم اقتصاد مالی (اکونومی) نیز از گردش مناسب و صحیح ذخائر و نیروهای مادی صحبت می کند که در حیات و پیشرفت یک کشور نقش اساسی دارد. اکونومی جنسی یک رشته علمی و طبیعی است و از بحث علمی در باره موضوعات جنسی شرمنده نیست و کسانی را که از ترس بدنام شدن از مباحثه در باره مسائل جنسی احتراز می کنند، در خود نمی پذیرد. واژه وجتوترایی

(Vegetotherapy)

به تکنیک درمانی بر مبنای اکونومی جنسی تلقی می شود. گاهی به جای وجتوترایی از اصطلاح اورگاسم درمانی

(Orgasm-therapy)

هم استفاده می شود. برای آشنایی خوانندگان با جنبه ای از نظرات ویلهلم رایش، و همینطور برخورد نظری او با اندیشه های فروید، مطلب زیر از کتاب «کشف انرژی اورگن- فونکسیون ارگاسم، روانشناسی در عمق» ویلهلم رایش ترجمه استپان سیمونیان (1) را انتخاب کرده ایم.. برای شناخت بیشتر، علاقمندان می توانند به سایت موزه ویلهلم رایش مراجعه نمایند:

<http://www.wilhelmreichmuseum.org/index.html>

رابطه سرکوب جنسی با اختگی روانی

با وجود دانش به بیماری روانی، فروید از شمول روانکاوی در سیاست می هراسید. تضاد درونی او مرا به او نزدیکتر کرد. امروز من لزوم تسلیم او را نیز درک می کنم. او پانزده سال برای شناساندن پدیده های ساده مبارزه کرده بود. از طرف همکاران مورد تهمت قرار گرفته بود، او را شارلاتان خوانده و صداقت و اهداف او را مورد شک قرار داده بودند. فروید سیاستمدار اجتماعی که نان را به نرخ روز میخورد نبود. او فقط یک دانشمند علوم دقیقه بود. دنیا بیش از این قادر به انکار حقیقت زندگی ناخودآگاه روان نبود، از اینرو به بازی مخرب و قدیمی خود دست یازید. شاگردان زیادی را برای او فرستاد که بر سفره ای حاضر نشستند و زحمت پختن نکشیدند. آنها فقط یک هدف داشتند، روانکاوی را هر چه زودتر به مردم بشناسانند. آنها روابط محافظه کارانه خود را با دنیا حفظ کرده و به همراه خود به سازمان روانکاوان آوردند. کار فروید بدون وجود سازمان او نمی توانست به حیات ادامه دهد. شاگردان او یکی پس از دیگری نظریه لیبیدوی او را کنار گزارده و یا از اهمیت آن کاستند. فروید به خوبی به موانع و مشکلاتی که در راه پیشبرد تئوری لیبیدو وجود داشت واقف بود. ولی برای حفظ خود و تحکیم جنبش روانکاوی بخود اجازه نداد گفتن سخنی را که در دنیایی شریف تر و صادق تر مسلماً بر آن اصرار می ورزید و برای قوام آن به تنهایی قیام می کرد.

در کار علمی خود، فروید به اهدافی به مراتب بالاتر از چارچوب تنگ افکار مرسوم روشنفکران متوسط الحال نائل گشته بود. سازمان او، او را بار دیگر از پیشرفت باز می داشت. فروید در سال 1929 میدانست که من در شور جوانی و شوق آموختن راهی صحیح می پیمودم، ولی قبول آن راه و اقرار به درستی آن به مفهوم نابودی نیمی از سازمان روانکاوی بود.

بیماری روانی مولود سرکوب و واپس زدگی فرایند جنسی است. کسی منکر این واقعیت نبود. تئوری درمان و روانکاوی سعی در از بین بردن سرکوب غرائز جنسی می کرد. ولی سؤال بعدی این بود که غرائزی که از نیروی بازدارنده رها می شوند چه می شوند؟ طبق تئوری

روانکاوی این غرائز محکوم به تصعید (سولیماسیون) می شدند. سخنی نیز از امکان ارضاء و کامیابی این غرائز نبود و نمی توانست باشد. زیرا ضمیر ناخودآگاه را تنها بصورت جهانی از غرائز و خواهش های ضد اجتماعی و منحرف تلقی می کردند. برای مدتی طولانی من در جستجوی جوابی برای این سؤال بودم: تمایلات جنسی تناسلی کودکان و نوجوانان پس از رهایی از نیروی بازدارنده چه می شوند؟ آیا این غرائز نیز که غرائزی طبیعی هستند، محکوم به تغییر جهت هستند؟

با وجود اینکه این مسئله اهمیتی اساسی در تکوین شخصیت نوجوانان داشت، روانکاوان قادر به پاسخگویی به این سؤال نبودند. تعلیم و تربیت کلاً دچار این مشکل بود که برای تطبیق با جامعه، واپس زدن تمایلات جنسی و غرایزی را لازم می دانست و این سرکوب به نوبه خود باعث بیماری روانی مردم و ضد اجتماعی شدن آنان می شد. از این رو، این سؤال پیش می آید که چرا واپس زدن غرائز لازمه تطبیق با جامعه است. این لزوم بر اساس ارزیابی نادرست تمایلات جنسی بنا شده بود که فروید به جای سکوت و یا به جای اینکه اجازه دهد هر کس به راه خود رود، به تئوریهای بیولوژیکی پناه برد. در اینجا بود که او خود ناقض خویش شد. فروید چنین گفت: شادی سرابی بیش نیست زیرا که خطرات گوناگونی انسان را از سه جهت تهدید می کنند. اول، وجود بدن انسان که محکوم به زوال و نابودی است (پس کوشش لاینقطع علم برای ازدیاد طول عمر از چه رو است؟). دوم خشم و طغیان نیروهای عظیم و نابود کننده طبیعت که از دنیای بیرون ما را تهدید می کنند (پس کوشش بشر دوستان که نیمی از عمر خود را صرف بهبودی شرایط دنیا می کنند، از چه روست؟ چرا میلیونها مبارز آزادی جان خود را در مبارزه با دنیای خارج چه از نظر اجتماعی و چه در چارچوب تکنولوژی به خطر می اندازند؟ آیا طاعون هنوز هم کشتار می کند؟ آیا برده داری تخفیف نیافته است؟ آیا امکان آن نیست که بالاخره سرطان و جنگ مانند طاعون مهار گردند؟ آیا هرگز ممکن نخواهد بود که دو رنگی اخلاقی را که کودکان و نوجوانان ما را ناقص و فلج کرده است، از بین برود؟)

خطر سوم، که انسان را از رسیدن به شادی باز می دارد و او را تهدید می کند، بسیار جدی است و هنوز نیز بی جواب مانده است. فروید می گفت زجری که در نتیجه یأس در رابطه اشخاص با یکدیگر بوجود می آید، دردناک تر از ناخشنودی های دیگر است. مردم سعی می کنند که این زجر را بصورتی سطحی قلمداد نمایند و به عنوان آزردهی خاطر تلقی کنند. در حقیقت این نوع رنج نیز اثری کمتر از رنج های دیگر ندارد ولی مانند آنها قابل حذر نیست. در اینجا فروید از تجربیات تلخ خود در رابطه با نوع بشر سخن می گوید. در اینجا او به مسئله اقتصاد جنسی در ساختار روانی اشاره می کند. تفکر نادرست و غیر منطقی که تعیین کننده رفتار انسان است باعث چنین رنج هایی می گردد. خو من نیز طعم تلخ آنرا در سازمان روانکاوی چشیده ام، و این سازمانی بود که وظیفه حرفه ای آن درک علمی رفتار غیر منطقی انسان و تفوق بر آن بود. اکنون فروید می گفت که برای رهایی از این عذاب چاره ای نیست. ولی چرا؟ در این صورت هدف و منظور از مشاهده رفتار انسان با روش علمی از برای چیست؟ هدف از تشویق و آموختن مردم به رفتاری عاقلانه چیست؟ به دلیلی نامعلوم، فروید از آگاهی به تضادی که در درون خود او بود و مرتباً نیز افزایش می یافت، ناتوان مانده بود. از یک طرف فروید رفتار و افکار را با انگیزه های غیر منطقی ناخودآگاه مربوط می کرد، معهداً، در برقراری این ارتباط زیاده روی می نمود. از طرفی دیگر نظریه های علمی غالب در دنیا، کشف او را پیشاپیش بی اعتبار دانسته بود. این علمی بود که از اصل خود سبقت بسته بود. تسلیم شدن فروید طفره و تجاهلی بود در مقابل انبوه مشکلاتی که از رفتار بیمارگون بشر و از کینه و بدخواهی او ناشی می شد. فروید مایوس شده بود. البته او معتقد بود که موفق به کشف درمان اساسی نرود شده است.

.....
.....

من آموخته بودم مردم را از دو جنبه بنگرم: آنها غالباً فاسد و نوکر وار، بی اعتقاد و بی اعتماد، با فراوان شعارهای توخالی بودند. خلاصه اینکه تهی و خشک بودند. شرائط اجتماعی زمان آنها را به چنین وضعی دچار کرده بود. با در نظر گرفتن همین اصل آنها می خواستند چیزی غیر از این باشند: پاک، شریف، توانا به عشق، مردم دار، وظیفه شناس، اجتماعی و آزاد از اجبار و اظطرار.

هرچند که من انگیزه های فروید را می فهمیدم، معهداً دو موضوع بسیار مهم مرا از پیروی از او باز می داشت. موضوع اول خواست روزافزون توده مردم به تعیین نوع زندگی خود و تغییر روش های حاکم بر جامعه بود. این توده مردم آنهایی بودند که از نظر فرهنگی محروم، از جهت مادی استثمار شده، و از نظر روانی آشفته بودند. هدف آنها از زندگی دست یابی به شادی دنیوی بود. نادیده گرفتن این احتیاج روز افزون بسان بی تفاوتی نسبت به اوضاع سیاسی موجود بود. من به بیداری این توده به حدی آشنایی پیدا کرده بودم که نمی توانستم آن را بی ارزش بشمارم و یا آن را بی اعتبار جلوه دهم. انگیزه های فروید در مورد کناره گیری او از فعالیت های جدی در جامعه غیر قابل تردید بود، ولی در درستی و حقایقت انگیزه های توده مردم نیز که در شرف بیداری بودند، تردیدی نمی شد کرد. انکار این واقعیت ها و نادیده انگاشتن خواست توده ها فقط باعث می شد که آخر الامر شخص خود را جزء افراد عاطل و باطل جامعه بیاورد.

موضوع دوم آن بود که من آموخته بودم مردم را از دو جنبه بنگرم: آنها غالباً فاسد و نوکر وار، بی اعتقاد و بی اعتماد، با فراوان شعارهای توخالی بودند. خلاصه اینکه تهی و خشک بودند. شرائط اجتماعی زمان آنها را به چنین وضعی دچار کرده بود. با در نظر گرفتن همین اصل آنها می خواستند چیزی غیر از این باشند: پاک، شریف، توانا به عشق، مردم دار، وظیفه شناس، اجتماعی و آزاد از اجبار و اظطرار باشند. ما با تضاد شخصیتی ای که منعکس کننده تضادهای موجود در جامعه بود سر و کار داشتیم. من اندک اندک متوجه شدم که آنچه شریر و ضد جامعه می نامند، مکانیسمی بیمارگون (نوروتیک) است. مثلاً میل به بازی در کودکان حالتی طبیعی است ولی اگر محیط ناسالم او را از این

خواست باز دارد، کودک ابتدا علیه این مانع اعتراض می کند ولی اندک اندک تسلیم و مطیع می گردد و ابتدا به سرکوب این خواست اکتفا می کند که سرانجام این حالت به صورت کینه نامعقول و بی هدف و بیمارگون نمایان می شود. رفتار انسانها را نیز به این ترتیب می توان توجیه کرد. این تضادها انعکاسی از تضاد بین مقبولیت و مردودیت زندگی در فرایند اجتماعی است. و از این رو این سؤال پیش می آید که آیا تضاد بین سعی بشر برای رسیدن به شادی از یک طرف و ابطال آن توسط جامعه از طرف دیگر از بین رفتنی است یا نه؟ به نظر من تحقیقات روانکاوی در حیطه مسائل جنسی اولین قدم به سوی جویگویی به این سؤال بود. ولی این تحقیقات به کلی از برنامه روانکاوی مستثنی شده بود. روانکاوی به دانشی نظری (آبستراکت) و سپس دانشی محافظه کارانه «تئوری تطابق با فرهنگ و سن» با تضادهای فراوان و پیچیده تبدیل شده بود.

نتیجه گیری زیر غیر قابل انکار بود: آرزو و خواست به زندگی و شادی را در بشر نمی توان از بین برد ولی سردرگمی جنسی در جامعه را می توان بر طرف نمود..... ابتدا لازم بود مشخص شود که کدام خواست برای حصول به شادی طبیعی است و کدام غیر طبیعی. خواست های غیر طبیعی از انگیزه های ثانوی ضد اجتماعی که در اثر تعلیم و تربیت مستبدانه بوجود می آید، منشأ می گیرد. انگیزه های ثانوی، غیر طبیعی و ضد اجتماعی هستند و سرانجام به ممنوعیت اخلاقی منتهی می شوند. ولی کامیابی احتیاجات طبیعی می تواند با اتکاء به اصل آزادی و یا به اصطلاح اصل «برون گرایی» اداره گردد. فقط باید مشخص شود که واژه انگیزه در چه جایی و به چه مفهومی استفاده می شود..... طبق گفته فروید «استعمال مواد مخدر برای دستیابی به شادی و رهایی از بدبختی چنان مورد قبول قرار گرفته که حتی برای آن جایی مخصوص در سیستم لیبیدو منظور گشته است.» او چیزی در مورد طرد و تقبیح این جایگزینی لذت در علم پزشکی که باعث تباهی وجود می شود، نمی گوید! و نیز سخنی در مورد شرایط لازم برای مستعد کردن شخص برای استعمال مواد مخدر، مثل محرومیت از رضایت و شادی جنسی نمی گوید. در هیچیک از کتابهای روانکاوی، مطلبی از ارتباط بین اعتیاد و فقدان کامروایی جنسی دیده نمی شود. برآوردهای فروید مایوس کننده بود. او گفته بود که اگر چه خواست دستیابی به لذت از بین بردنی نیست معهذ این خواست و این طلب لذت است که باید تغییر کند نه هرج و مرج اجتماعی که باعث محرومیت از دست یابی به لذت می شود. فروید می گفت که ساختار پیچیده روانی انسان قادر است انگیزه هایی را که در جستجوی لذت هستند به طرق مختلف تحت تأثیر قرار دهد. در حالیکه کامیابی غرائز شادی بخش است، محرومیت در این کامیابی باعث زجر و رنج می شود، زیرا قوانین دنیوی دست یابی به این لذت ها را دشوار و گاهی غیر ممکن می نمایند.. از این رو با تغییر خواست های غریزی - (ولی نه تغییر قوانین دنیوی!) - میتوان امیدوار بود که انسان تا حدی از این زجر رهایی یابد. یعنی اینکه سرچشمه درونی این احتیاجات تغییر یافته و سرکوب گردد که در حالت های شدید سرکوب احتیاجات، به ناپودی آن می انجامد. این گونه طرز فکر و آموزش در فلسفه های خاور دور و عملاً در یوگا دیده می شود. این است سخن فروید، همان شخصی که خواست های جنسی اطفال را به صورتی مدلل به جهانیان نمایاند.

از اینجا به بعد دیگر نمی توان و نمی بایست بدنبال فروید رفت. (اما) من می دانستم که روزی همه تاریک ضمیرانی که از نیروی حیات می ترسند و از شادی گریزانند، فروید را به عنوان شاهد ادعای خود علم خواهند کرد. ولی با مسائل مهم جهانی نمی توان اینگونه برخورد کرد. ...

فروید قبول داشت که دست یابی به شادی جنبه ای از زندگی است که بر محور دوست داشتن و انتظار مهر و محبت از دیگران می چرخد. اینرا همه می دانند و هر کس بطور طبیعی احساس می کند. عشق و عاشقی مخصوصاً رضایت جنسی در عشق بالاترین احساس لذت را در بر دارد. از این رو الگویی است برای رسیدن به شادی. ولی نقصی در این سخن وجود دارد و گرنه به قول فروید، هرگز بشر طریق دیگری را بر این طریق نمی گزید. بشر وقتی عاشق است و عشق می ورزد، در آسیب پذیرترین و ضعیف ترین موضع قرار دارد و از کمترین حفاظ بر علیه رنج و درد برخوردار است. بزرگترین غمها و افسردگی ها موقعی است که انسان کسی را دوست بدارد و از دست بدهد. فروید نتیجه گرفت که حصول خشنودی مطابق اصل لذت ممکن نیست. برای چندمین بار سخن او متضمن این بود که ساختار انسان و شرایط زیست او غیر قابل تغییر است. سخن او از مشاهده یأس و ناامیدی بیمارگونه زنانی سرچشمه می گرفت که از نظر روحی و مادی به مرد خود متکی بودند. جدایی از دیدگاه فروید و حل این مسائل از دیدگاه اقتصاد جنسی در دو مرحله به وقوع پیوست: اول لازم بود پویش شادی را در انسان از نظر بیولوژیکی درک نمائیم. از این طریق فرق بین هدف اولیه و طبیعی و پی گیری آنرا از هدف ثانوی و منحرف میتوان آشکار کرد. دوم مسئله مهم امکان رواج اجتماعی موضوعی بود که مردم آنرا از اعماق روح خویش می خواستند و در عین حال از آن وحشت داشتند. قسمت اول بحث جدیدی در رشته بیولوژیکی بود. هیچکس تا آنزمان مکانیزم عمل لذت را از نقطه نظر بیولوژیکی بررسی نکرده بود. قسمت دوم، بحث تازه ای در رشته جامعه شناسی بود و بطور اخص در رابطه با خط مشی جنسی بود.

خط مشی جنسی نیز اگر همان اصول واضحی را که به توزیع عادلانه کالا مربوط می شود دنبال نماید، روشی عادلانه خواهد بود. از اینرو چندان مشکل نیست درک اهمیت سلامت و رضایت جنسی در رابطه با سلامت روانی انسان.

وقتی مردم بطور طبیعی سعی در بدست آوردن چیزی را دارند که به حق متعلق به آنهاست ولی از دست یابی به آن بغلت تضاد یا رسوم اجتماعی عاجزند، بی شبهه این سؤال پیش می آید که: چه تدابیری لازم است و چه طریقی را باید پیمود تا آنچه طبیعی و خواستنی است حاصل شود؟ حصول خواست های مالی نیز مشابه با بدست آوردن شادی جنسی است. فقط طرز فکر غیر عادی و ناسالم است که آنچه را که بر خاص و عام معلوم است انکار کند. خط مشی اقتصادی عادلانه خط مشی ای است که ضامن توضیح عادلانه کالای مورد احتیاج مردم باشد. خط مشی جنسی نیز اگر همان اصول واضحی را که به توزیع عادلانه کالا مربوط می شود دنبال نماید، روشی عادلانه خواهد بود. از اینرو

چندان مشکل نیست درک اهمیت سلامت و رضایت جنسی در رابطه با سلامت روانی انسان. درک این اهمیت ما را از اقدامات سطحی و به اصطلاح رفرم های سطحی جنسی دور نگاه داشته و برخورد جدی با آنرا از نظر علمی ناگزیر می نماید.

همه فعالیت های فرهنگی در ادبیات، شعر، هنر، رقص و آداب و رسوم در ارتباط با علائق جنسی است. از تعلقات خاطر و علائق افراد، هیچیک به اندازه علاقه جنسی، او را تحت تأثیر قرار نمی دهد. همه قوانین پدربسالاری در رابطه با مذهب، فرهنگ و ازدواج، بر ضد تمایلات جنسی است. انرژی لیبیدو یا انرژی غرائز جنسی که در علم روانشناسی منصوب به فروید است، هسته تحریک پدیده های روانی محسوب می شود. داستانها و افسانه های باستانی تکرار و تسلسل اقتصاد جنسی در نوع بشر است.

این سؤال اساسی را دیگر نمی توان ندیده گرفت: آیا تقبیح و واپس زدن احتیاجات جنسی لازمه لاینفک رشد روانی است یا نه؟ اگر تحقیقات علمی به این سؤال جواب مثبت دهد پس هرگونه کوشش برای بهبود وضع اجتماعی بهبود خواهد بود. در این صورت این موضوع باید در کار روان درمانی انفرادی نیز صادق باشد. یک چنین دیدگاهی نمی تواند صحیح باشد زیرا مغایر با همه خواست های بشر و منافی اکتشافات علمی و دست آوردهای متفکرین است. من مسئله فوق را نمی توانستم مطابق طرز فکر فروید قبول کنم. کار کلینیکی مرا قویاً متقاعد کرده بود که افراد کامیاب و اشخاصی که از نظر جنسی راضی هستند، افرادی کاری و سودمند می باشند. این سؤال که آیا سرکوب تمایلات جنسی در کودک و نوجوان لازم است یا نه با سؤال مهمتری جایگزین شد: علت طفره رفتن بشر از جواب به این سؤال که برای مدت طولانی ادامه یافته چیست؟ من در جستجوی انگیزه های ناخودآگاه مردی چون فروید بودم که خود و مقام و منزلت خود را در رأس تفکر محافظه کارانه ای قرار داد و در تئوری تمدن خود آنچه را که به زحمت فراوان بعنوان یک پزشک و دانشمند بدست آورده بود مضمحل کرد. شکی نمی توان داشت که او این کار را از برای خنثی علمی و یا بعلت اعتقاد به محافظه کاری سیاسی انجام نداد. او در چارچوب «علمی» عمل کرده بود که مانند علوم دیگر به قوانین جامعه وابسته بود. موانع اجتماعی نه تنها در معالجه ناهنجاری روانی نروز، بلکه در تحقیقات مربوط به یافتن علت آن و علت سرکوب جنسی نیز نمایان می شود.

در مرکز مشاوره جنسی، به من ثابت شد که سرکوب امیال جنسی در کودکان و نوجوانان، والدین را در آماده کردن کودکان برای اطاعت کورکورانه از آنان موفق می نماید.

در دوران اولیه پدربسالاری، ممانعت از بروز تمایلات جنسی کودکان و نوجوانان مستقیماً به وسیله از کار انداختن و اخته کردن دستگاه تناسلی آنان انجام می گرفت. سپس اخته کردن روانی از طریق تلفیق و ایجاد اضطراب جنسی و احساس گناه جایگزین آن شد. همانطور که اخته کردن میش و اسب آنان را به حیواناتی مطیع و سر به راه مبدل می کند، سرکوب کردن تمایلات جنسی نیز افراد را مستعد دنباله روی از امر می نماید.

در دوران اولیه پدربسالاری، ممانعت از بروز تمایلات جنسی کودکان و نوجوانان مستقیماً به وسیله از کار انداختن و اخته کردن دستگاه تناسلی آنان انجام می گرفت. سپس اخته کردن روانی از طریق تلفیق و ایجاد اضطراب جنسی و احساس گناه جایگزین آن شد. همانطور که اخته کردن میش و اسب آنان را به حیواناتی مطیع و سر به راه مبدل می کند، سرکوب کردن تمایلات جنسی نیز افراد را مستعد دنباله روی از امر می نماید. کسی در مورد نتایج ویرانگر این اختگی روانی نیندیشیده و کسی نیز در مورد چگونگی تطبیق جامعه با آن پیش بینی نکرده بود. بعدها فروید سرکوب تمایلات جنسی و اطاعت و فروتنی را، پس از آنکه من با تألیفات خود به صدر مباحث کشاندم، تأیید نمود.

1-The Function of the Orgasm by Wilhelm Reich

ترجمه استپان سیمونیان و آندرانیک رئیسان

آموزش مسائل جنسی باید شروع شود

منبع روزنامه عصر ایران:

<http://www.asriran.com/fa/pages/?cid=99199>



بر اساس مطالعات انجام شده در سطوح مختلف، بیش از نیمی از درخواست طلاق ها در کشور منشاء و ریشه جنسی دارد. در واقع زوج های جوان در سالهای نخست زندگی مشترک با توجه به اینکه از کامجویی های جنسی احساس محرومیت کرده و از ارتباطات زناشویی خود احساس رضایت و آرامش روحی نمی کنند، نسبت به هم سرد شده و از یکدیگر جدا می شوند.

این خلاصه تحقیقاتی است که در سالهای گذشته بارها و بارها از سوی مراکز و منابع مختلف علمی، آماری و دانشگاهی و... به عمل آمده است و متأسفانه نتایج اکثریت قریب به اتفاق آنها مؤید این نکته است که ناکامی در روابط جنسی و زناشویی ریشه بسیاری از طلاق ها و جدایی ها در کشور است که خود پدیده جدایی، سرآغاز مشکلات تازه اجتماعی و فرهنگی می شود.

حال باد دید که ریشه این قضیه در کجاست و چگونه می توان جلوی این پدیده را گرفت؟ طبیعتاً پاسخ به این سؤال نیاز به یک کار کارشناسی مستقل و علمی دارد و نیاز است تا با تحقیقی جامع ریشه های این مشکل شناخته شوند و نتایج آن تبدیل به برنامه ریزی و سیاست گذاری های کلان کشوری شود. با این حال به نظر می رسد، اجمالاً بتوان این ادعا را مطرح کرد که ریشه بسیاری از مشکلات جنسی در روابط زناشویی «عدم آموزش صحیح و مناسب» زوج ها است.

به عبارت بهتر با توجه به خط قرمزهای مصنوعی که این موضع در جامعه ما داشته و دارد، پرداختن به موضوعات جنسی تبدیل به «تابو» شده است و این موضوع سبب شده که به غلط رسانه ها، مراکز آموزشی و کتب درسی و... به این موضوع اصلاً نپردازند و در نظام آموزشی کنونی ما در ایران تنها در دانشگاه واحدی به نام «تنظیم خانواده» گنجانده شده است که در آن نیز آموزش جهت ارتباطات زناشویی و کامجویی جنسی داده نمی شود بلکه بیشتر راه های جلوگیری از بارداری ناخواسته شرح داده می شود! که هیچ کمکی به آموزش جوانان در زمینه مسایل زناشویی و نحوه صحیح پیوندهای جنسی زوج ندارد. این در حالی است که در فرهنگ سنتی ما (لااقل از منظر فرهنگ مکتوب و دینی ما) منابع بسیاری در باره نحوه نزدیکی زن و شوهر و مسایلی از این دست وجود دارد و طبیعتاً این منابع نشان می دهند که اسلام به عنوان یک دین کامل به این بخش مهم از زندگی بشر توجه کافی و وافی داشته است.

با این حال به بهانه هایی مانند شرم و حیا، موضوع آموزش های جنسی و کامجویی های زناشویی، تقریباً به طور کامل در کشور به محاق رفته است و افراد، وقتی عقد از دواج می بندند، یا در نادانی کامل نسبت به امور جنسی هستند و یا اطلاعات خود را از منابع متفرقه، غیر استاندارد و نامطمئن کسب کرده اند که در هر دو صورت، ناکامی های جنسی در دوران زناشویی، محقق می شوند و طلاق ها شکل می گیرند و خانواده ها فرو می پاشند.

نکته جالب و آموزنده اینجاست که بهانه هایی مانند غیر متعارف و شرم آمیز بودن پرداختن به آموزش های جنسی در شرایطی مطرح می شود که اساساً در امر آموزش جای شرم و تعارف نیست و اگر تورقی در رسانه های علمیه مراجع تقلید شیعه داشته باشیم به صراحت کامل مسایل و احکام مرتبط با مسایل زناشویی مورد اشاره قرار گرفته و حتی واژگان مربوط به ارگانیک جنسی بدن زن و مرد به صراحت مورد اشاره قرار گرفته است.

از سوی دیگر مسئله ارتباطات زناشویی و آمیزش جنسی زن و مرد آن قدر در اسلام استحکام و اهمیت دارد که طبق احکام شرعی مساله آمیزش جنسی زوجین جزء «اصول پایه ای» پیوند زناشویی فرض شده و زوج یا زوجه نمی توانند در شروط عقد این مسئله را که حاضر به آمیزش نخواهند بود را بگنجانند و چنین عقدی از نظر شرع مبین اسلام موضوعیت نخواهد داشت.

از سوی دیگر در احکام مربوط به طلاق هم، نقصان یا اشکال در آلت جنسی زوج یا زوجه به نحوی که آنها را از تولید نسل باز دارد یا از لذت های حلال ارتباط جنسی محروم کند، موجب می شود که زوج یا زوجه بتواند راحت تر از همسر خود کنار که کند. در کنار این مسئله، روایات و احادیث فراوانی از ائمه معصومین نیز در مسایل مرتبط با زناشویی و ارتباط جنسی زن و مرد وجود دارد که نشان می دهد منابع دینی ما نه تنها در این مساله سکوت نکرده اند، بلکه به جرات می توان این ادعا را مطرح کرد که در هیچ دینی همچون اسلام و در هیچ مکتبی همچون مکتب تشیع به مساله ارتباطات جنسی بین زن و مرد و کامجویی های لال جنسی زوجین از یکدیگر پرداخته نشده است.

حال چگونه است که ما با توجه به این فرهنگ و سابقه غنی از نظر کتب دینی و منابع فقهی در حکوکتی که یک حکومت اسلامی است و طبیعتاً سیاست گذارهای خود را بر محور احکام شریعت سامان می دهد، به این مساله کم توجهی می کنیم به نحوی که این کم توجهی باعث زینمایی می گردد که یکی از آنها بالا رفتن آمار طلاق در کشور است که خود سرمنشا بسیاری دیگر از مفاسد اخلاقی و اجتماعی می شود؟

به نظر می رسد در این زمینه باید دستگاه های مسئول و فرهنگی در یک هم اندیشی و با اتخاذ یک سیاست مشترک موضوع سازماندهی به «آموزش مسایل جنسی» از سنین جوانی و بلوغ به دانش آموزان و دانشجویان و همه اقشار مردم را مطرح نظر قرار دهند. اگر این آموزش ها همزمان با دوران بلوغ جنسی پسران و دختران در مدارس آغاز شود از سویی می تواند جلوی بسیاری از مفاسد و بیماریه های مقاربتی و نیز بیماری های مهلکی همچون ابتلا به «اچ. آی. وی» مثبت و... را بگیرد و از سوی دیگر سبب شود تا جوانان با آموزش صحیح اصول روابط زناشویی در زندگی مشترک خود در آینده کمترین مشکل را از این نظر داشته باشند.

اما اگر این آموزش ها انجام نگیرند، دچار تداوم شرایط کنونی خواهیم بود که جوانان این آموزش ها را با «به جان خریدن ریسک های خطرناک» ارتباط جنسی خارج از خانواده و قواعد مشروع اجتماعی می آموزند که کسب این تجربه ها گاهاً به قیمت غوطه ور شدن در مفاسد اخلاقی و اجتماعی دیگری است که اشاره به آنها به تطویل کلام می انجامد.

باید توجه داشت که اگر در این زمینه از مجاری مشروع و قانونی و سالم اطلاع رسانی و آموزش دهی نشود، با توجه به جاذبه میل جنسی در جوانان و در سنین خاص بلوغ، جوانان این آموزش ها را از مجاری غیر رسمی و غیر معتبر دریافت می کنند که ممکن است در کنار آن به دام مفاسد اخلاقی دیگری نیز بیفتند و این مساله طبیعتاً برای کشور هزینه های بیشتری در مقایسه با شکستن تابوهای خود ساخته خواهد داشت.

نظری اجمالی به پدیده ختنه کردن پسرها اقتباس و ترجمه : کارون کیانی

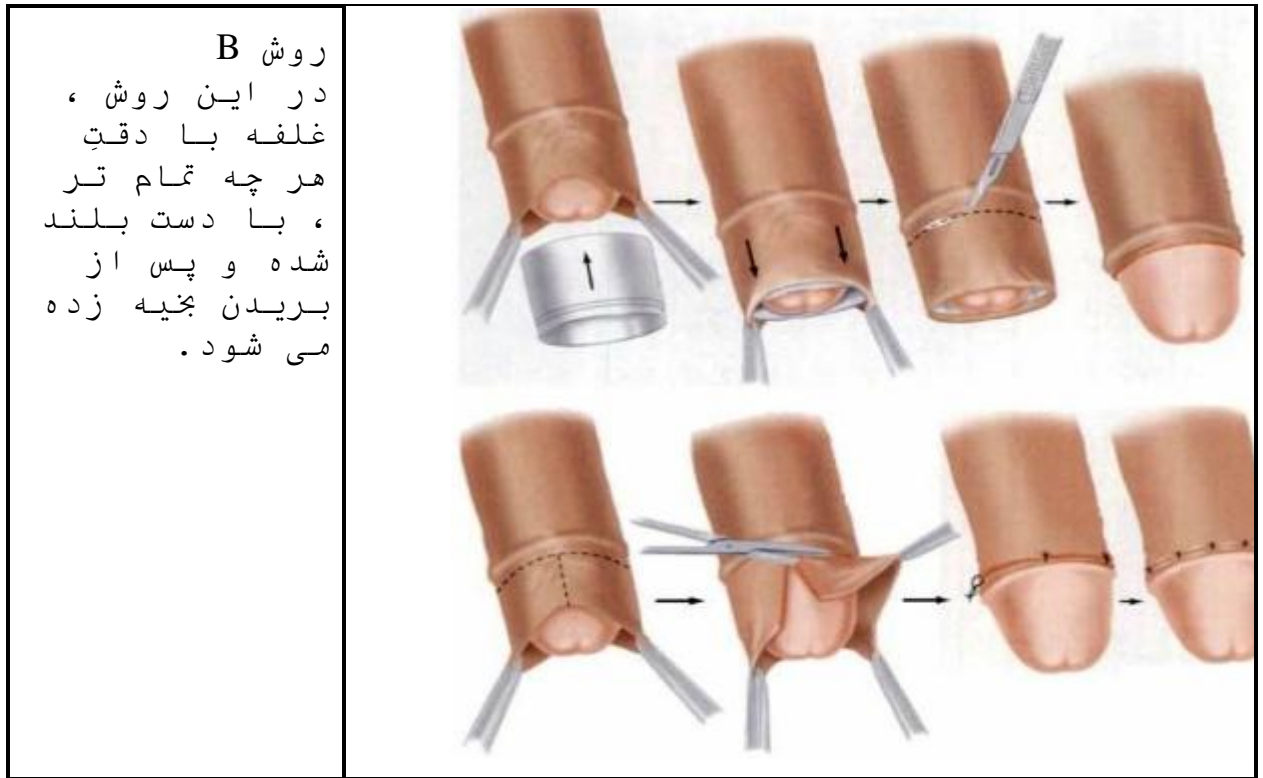
سر آلت تناسلی به وسیله یک غلفه¹ (که گاهی اوقات $\bar{a} K_6 \bar{K}_6$ نامیده می شود) پوشیده شده است. به منظور پاکیزگی ، یا به دلایل فرهنگی ، غلفه گهگاه طی یک عمل جراحی برداشته می شود. برداشتن غلفه - که ختنه نام دارد - در ایالات متحده نسبت به کشورهای اروپایی متداول تر است. ختنه در حدود 2 روز پس از تولد ، یا چنانچه مطابق سنت یهود انجام شود ، 8 روز پس از تولد در بیمارستان صورت می پذیرد. ختنه علاوه بر یهودیت ، در دین اسلام نیز سفارش شده است.



¹ - foreskin

شکل زیر روشهای ختنه را نشان می دهد.

<p>روش A در این روش ، قطعه ای پلاستیکی بر روی کلاهک قرار داده می شود و غلفه بر روی آن کشیده شده و آماده بریدن می شود.</p>	
---	--



روش B
در این روش ،
غلفه با دقت
هر چه تمام تر
، با دست بلند
شده و پس از
بریدن بجه زده
می شود .

علم بهداشت نیز دلیل منطقی را برای ختنه ارائه کرده است. چندین غدد پوستی (معروف به غدد تاپسون²) - غددی که هورمونهایی را تنها بعد از بلوغ ترشح می کنند - در غلفه و در زیر کلاهک آلت تناسلی قرار گرفته اند. این غدد ماده ای چرب را ترشح می کنند که چنانچه از زیر غلفه پاک نشود ، می تواند با سلولهای مرده پوست ترکیب شده و ماده ای پنییری به نام اسمگما³ را به وجود آورند. اگر این اسمگما مرتباً از زیر غلفه پاک نشود ، دانه دانه شده و کلاهک آلت تناسلی را خراش می دهد و از این طریق موجبات ناراحتی و عفونت احتمالی را فراهم می آورد. پاک کردن اسمگما مستلزم شستشوی کلاهک آلت تناسلی است. چنانچه غلفه برداشته نشود این امر دشوارتر خواهد بود ، زیرا غلفه باید با دست جمع شود تا کلاهک آماده شستن بشود.

از سال 1971 به بعد ، آکادمی پزشکی اطفال امریکا (AAP) چندین بیانییه را منتشر ساخته و طی آنها متذکر شده است که ، هیچ دلیل پزشکی برای ختنه وجود ندارد. در نتیجه ، میزان ختنه در ایالات متحده از نسبت 95 درصد در اواسط دهه 1960 به میزان 58 درصد در سال 1987 تنزل یافت (راونر ، 1990) . اما در سال 1990 ، این آکادمی موضعش را عوض کرد (بروور ، 1989) . مزیت هایی بر پایه پژوهش دکتر توماس و ایسول و همکارانش (1985) در این زمینه گزارش شد. و ایسول دریافته بود که احتمال ابتلای کودکان ختنه نشده به عفونتهای مجرای ادرار ، 10 برابر کودکان ختنه شده است. و ایسول همچنین گزارش کرد که از پنجاه هزار مورد سرطان آلت تناسلی در طی یک دوره 50 ساله ، تنها 10 مورد از آنها در مردان ختنه شده روی داده است.

با این حال ، هیچ کسی با موضع AAP در سال 1990 موافق نیست. به عنوان مثال ، اسمیت و همکارانش (1987) دریافتند که هیچ تفاوتی در میزان عفونتهای ادراری وجود ندارد ، و محققان دیگری نیز طی سالهای قبل به نتایج مشابهی دست یافته بودند (سامونلز و سامونلز ، 1983؛ والراشتاین ، 1980) . در هر حال ، AAP به تازگی متذکر شده است که فواید ختنه آنقدرها مهم نیست که این امر به عنوان یک اقدام رایج مورد سفارش واقع شود (آکادمی پزشکی اطفال امریکا ، 2000) .

اما استدلالهای دیگری نیز تلاش کرده اند تا ختنه را توجیه کنند: غلفه (یا پوست ختنه گاه) مانع تحریک جنسی می شود ، زیرا همچون سدی بر سر راه کلاهک آلت تناسلی قرار می گیرد. در حال حاضر هیچ یافته ای برای حمایت از این استدلال وجود ندارد و در حقیقت منطق چیزی غیر از آن را نشان می دهد. هنگامی که آلت تناسلی شق می شود ، پوست ختنه گاه جمع شده و نتیجتاً کلاهک آلت تناسلی قادر به تحریک شدن می شود ؛ عیناً همانند آنچه که برای مردان ختنه شده اتفاق می افتد. از این گذشته ، برخی از افراد استدلالی کاملاً برعکس دارند: اگر کلاهک به طور معمول با غلفه حفاظت نشود ، ممکن است به دلیل تماسهای مکررش با لباس ، حساسیتش کاهش یابد. بنابراین آلت ختنه شده ممکن است نسبت به آلت ختنه نشده حساسیت کمتری به تحریک داشته باشد. هیچ یک از این نقطه نظرات قطعیت ندارند.

معدالک دلایل دیگری نیز برای توجیه ختنه ارائه شده است. مثلاً، مردان ختنه نشده ممکن است در معرض خطر بیشتری نسبت به سرطان آلت تناسلی بوده، و زنانی که شریک جنسی آنان می شوند در معرض خطر بیشتری نسبت به عفونت های مهبل (واژینال)، سرطان گردن رحم، زگیل های تناسلی، و دیگر بیماری های مقاربتی قرار خواهند گرفت. با این وجود، در برابر هر مطالعه ای که از این استدلال حمایت می کند، مطالعاتی پدیدار می گردند که آنها را رد می کنند.

دلایل زیادی برای ختنه نکردن وجود دارد. نخستین دلیل مربوط به نگرانی می شود که در مورد ضربه روحی روانی که در پی ختنه به نوزاد وارد می شود وجود دارد. از آنجا که کودکان قادر به تحمل کردن بیهوشی عمومی یا مسکن فرونشاندن درد نیستند، ختنه اغلب بدون استفاده از بیهوشی انجام می گیرد. در پاسخ به این نگرانی، برخی از پزشکان برای کم کردن یا از بین بردن درد ناشی از ختنه، داروی بی حسی موضعی را مستقیماً به داخل آلت تناسلی تزریق می کنند. مسأله دیگر، خطر عفونت، خونریزی، ضربه احساسی - عاطفی، و دیگر عوارضی است که در پی چنین عمل جراحی احتمال رخ دادنش وجود دارد.



هم اکنون، پزشکان متخصص توافق دارند که وقتی پوست ختنه گاه آنقدر سفت و سخت است که نعوظ (یا شق شدن آلت) را آزار دهنده ساخته یا در طول آمیزش جنسی منجر به درد می شود، باید برداشته شود. این وضعیت را **تنگی پوست ختنه گاه**⁴ می نامند.

به طور خلاصه:

بر پایه دلایل زیر والدین ممکن است تصمیم بگیرند فرزندشان را ختنه کنند:

آنان یهودی یا مسلمان هستند. ختنه نوزاد بخشی از سنت های مذهبی آنان است. اگر پدر ختنه شده باشد، شاید والدین ترجیح دهند که آلت پسرشان نیز همانند آلت پدرشان باشد.

والدین نمی خواهند مجبور به یاد دادن نحوه تمیز کردن پوست ختنه گاه به پسرانشان شوند.

4 - Phimosis

مردان ختنه شده کمتر دچار عفونتهای مجرای ادرار می شوند.

برخی از پسران ختنه نشده همگام با رشدشان، صاحب مشکلات و معضلاتی مانند درد در حین آمیزش می شوند که آنان را ملزم به ختنه در بزرگسالی می کند. این امر بسیار دردناک تر و خطرناک تر از ختنه در دوران طفولیت است.

میزان سرطان آلت تناسلی، در عین حال که به شدت پدیده ی نادر است، در میان مردان ختنه نشده بالاتر است. احتمال ابتلای مردان ختنه نشده به بیماری های مقاربتی (مثلاً زگیل های تناسلی)، ممکن است بیشتر باشد.

بر پایه دلایل زیر ممکن است والدین نخواهند پسرشان را ختنه کنند:

ختنه جزئی از سنت فرهنگی آنان نیست.

ختنه برای نوزادان درد آور است.

اگر پدر ختنه نشده باشد، شاید والدین ترجیح دهند که آلت پسرشان نیز همانند آلت پدرش باشد.

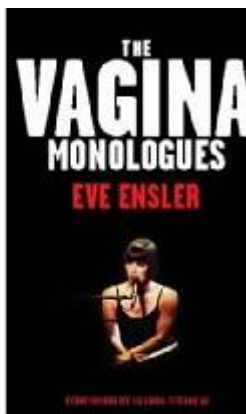
همانند هر عمل جراحی، ختنه نیز برخی خطرات احتمالی را در پیش رو قرار می دهد. در موارد نادر (کمتر از 2 مورد در هر 1000

مورد) آلت دچار عفونت یا حتی آسیب می شود.

آنان بر این اندیشه اند که ختنه امری طبیعی و نرمال نیست. پسران با آلتی همراه با پوست ختنه گاه متولد می شوند؛ آلت تناسلی نوزادیشان باید دست نخورده باقی بماند.

ختنه بدون اجازه نوزاد انجام می گیرد. این امر باید در هنگامی انجام شود که وی توانایی انتخاب دارد.

Source: Jerrold S. Greenberg, Clint E. Bruess & Sarah C. Conklin (2006 - 2007). *Exploring the dimensions of human sexuality, Third edition. Chapter 5*



حرف هایی در باره نمایشنامه

Vaginal monologues

- تک گویی هایی در باره واژن (1)

عزت السادات گوشه گیر - شیکاگو

تئاتر آمریکا، در دو دهه اخیر، میدان وسیعی برای عرضه ی تجربیات گوناگون نمایش در ژانرهای فکری و عملی بویژه تک گویی نویسی بوده است. این شیوه نمایشی بعد گسترده ای در آثار نمایشنامه نویسان زن، نه تنها در آمریکا، بلکه در جهان دارد.

از آنجایی که در طول تاریخ از رشد و تحول زبان زنان پیوسته جلوگیری به عمل میآمده و زنان به دلیل ساخت پدرسالارانه از عرصه های گوناگون هنری جدا نگاه داشته شده اند، زنان هنرمند را بر آن داشته تا

حرفهای نگفته قرونی را بدون انقطاع، با فرمهای تازه و شیوه های بیانی نوین بیرون بریزند. در این کوشش، زنان در جستجوی یک روش زنانه نویسی، بر اساس نوشتن خالص و لایزال تن و روان، و همچنین روش خواندن متون ادبی و فلسفه بوده اند. بدینگونه است که ساختارها و چارچوبهای انتظام یافته مردانه، اکنون کهنه قلمداد شده و شیوه های نوین بیانی، ملهم از زبان غریزه، زبان جسم و تخیل نامتناهی، در آغاز زایش است.

شکستن شالوده های کهنه، آنتی تزی است مبتنی بر شکفتگی زبان زنانه که طبعاً سنتر شکوفان پربراری در جهان خواهد داشت. سنتزی زاییده از وحدت و تضاد تقابلهای دوگانه، زبان نوینی که از آمیختگی عاشقانه و چالش جدانه زبان زنانه و زبان مردانه به دنیا خواهد آمد. هلن سیکسو، جولیا کریستوا و مارگرت دوراس پیشروان رمان نویسی نوین در فرانسه، از پیشگامان جنبش زبان نوین در جهان اند. مارگرت دوراس در فیلمها و رمانهایش از جمله: هیروشیما عشق من، کامیون، زن گفت: ویران کن، و آوای هند، به بیان بلاانقطاع زن، با تأکیدی آگاهانه، انگشت میگذارد. وی میگوید: «زنان هرگز خود را بیان نکرده اند. ادبیات زنان ادبیاتی جسورانه و صریح است.» نمایشنامه «تک گویی هایی در باره واژن» کوششی است در این روند. این نمایشنامه که شامل 18 تک گویی و 18 توضیح نامه کوتاه و بلند است، بر اساس 200 صفحه مصاحبه از زنان تدوین شده است. بعضی از توضیحات از انسیکلوپدیای زنان و کتابهای مختلف نویسندگان زن، برداشت شده است. در هر تک گویی موضوعی جدید مطرح میشود. با زبان و لهجه منطقه ای و فضای زیستی و محیط ویژه ای که زنان آن فضاها را زندگی میکرده اند. نمایشنامه که در سال 1997 نوشته شده، تا به امروز به شیوه های گوناگونی بر صحنه آمده است. از اجراهایی با بیش از حدود 30 بازیگر از اقوام و نژادهای مختلف، تا اجراهایی با سه بازیگر متشکل از زنان سیاهپوست، سفید پوست و سبزه، تا اجراهایی تک نفره.

گوناگونی اجراها، نشان دهنده آزادی، رهایی و عوامل بالقوه نیروهای نهایی متن است که به کارگردان و بازیگر امکان باروری و خلاقیتهای نوین را میدهد.

اجرا این نمایشنامه، که حدود 5 سال است که هنوز بر صحنه تئاتر آپولو شیکاگو و همچنین سالن های تئاتر در دانشگاهها، ادامه دارد، تماشاگران بیشماری را، از شهرهای مختلف به تماشای آن کشانده است.

ایو انزله

Eve Ensler

نمایشنامه نویس، برنده جایزه تئاتری اوبی اهل نیویورک است و جنبش جهانی روز واژن

V-Day

را برای پایان دادن به خشونت علیه زنان، بنیان نهاده است. در چهارده فوریه 1988 در روز عشاق (روز والننتین)، اولین روز جهانی واژن به وقوع پیوست و 2500 نفر به همراه وویی گلدبرگ

Whoopi Glodberg

سوزان ساراندون

Susan Sarandon

، گلوریا استانیم

Gloria Steinem

و شمار بسیار دیگری از بازیگران زن، روبروی سالن همراستاین در شهر نیویورک جمع شدند تا نمایش «تک گویی ها...» را اجرا کنند. در آن شب صد هزار دلار برای کمک به زنان مختلف جمع آوری شد تا برای امور گوناگونی از جمله: دانش اندوزی، بهداشت، قربانیان تجاوز و خشونت و جنگ مورد استفاده قرار گیرد.

این اعانه ها به کشورهای مختلفی از جمله افغانستان (به جمعیت انقلابی زنان افغانستان- راوا)، کنیا، کرواسی، کوسوو در یوگسلاوی سابق، و چین فرستاده شده است.

این نمایشنامه حرکت امیدوار کننده ای است نه فقط علیه نیروهای ویرانگر وسایل ارتباط جمعی در کنترل قدرت گرایان در جهان، بلکه راهی است برای رسیدن به آزادی و عشق از طریق دانش اندوزی در بعد هنری.

در پیشگفتار کتاب (چاپ 1998 و 2001) مقاله ای از گلوریا استانیم، فمینیست مشهور آمریکایی چاپ شده است که ترجمه آن را در زیر می خوانید:

من از نسل «اون پائین ها» هستم. «اون پائین ها» استنادی است که زنان خانواده و فامیل به اندام جنسی زن، چه اندامهای درونی یا بیرونی، نسبت داده اند. یعنی این که واژه های مربوط به اندام جنسی زن، بندرت بر زبان آورده میشود است، آنهم با هیس هیس و زمزمه وار. این واژه ها نه به این دلیل بر زبان نمی آیند که آنها نسبت به واژه های واژن، فرج، و کلیتوریس بیگانه بوده اند، بلکه برعکس این زنان معمولاً یا آموزگار بوده اند و تدریس می کرده اند و یا احتمالاً کسانی بوده اند که بیشترین دسترسی را به اطلاعات مربوط به این اندامها داشته اند. حتی همین زنان خودشان را آزادیخواه، آزاد و یا با الیاف اخلاق خاص (و کهنه) یافته شده، مینامیده اند. یکی از مادر بزرگ های فامیل که از طریق نوشتن مقالاتی با نام مستعار برای کلیسای متعصب پروتستان، امرار معاش میکردند، خود اذعان کرده که حتی به یک کلمه از نوشته هایش هم اعتقادی نداشته است. او بعدها نیازهای مالی خود را از طریق شرط بندی در مسابقات اسب سواری بر طرف میکرده است. مادر بزرگ دیگر زنی آزادیخواه بود که در مبارزات حقوق بابر بین زن و مرد، سهم عمده ای داشته است. او یک دانش آموز و حتی یک کاندیدای سیاسی در مجمع کلیمی شان بود.

مادر من اما قبل از تولد من، یک گزارشگر روزنامه بود و همانطور که ما دو دخترش را بزرگ می کرد، با غرور به کارش ادامه میداد و ما را با مسائل روشنفکرانه دوران خودش آشنا می نمود. من بخاطر نمی آورم که او حتی یک واژه یا اصطلاحی که مربوط به بدن زن باشد و بار کلامی، شرم آور و قبیحی داشته باشد، به زبان آورده باشد. و من خیلی از این بابت سپاسگزار هستم. شما در این نمایشنامه خواهید دید که بسیاری از دختران با یک بار مسئولیت بزرگتر بزرگ شده اند. بهرحال، من واژه هایی نشنیدم که به اصل نزدیک باشند و در عین حال بار کمتر افتخار آمیزی داشته باشند. برای نمونه، من حتی برای یک بار واژه کلیتوریس را نشنیدم. این مربوط می شود به سالهایی که تا آن موقع نمی دانستم که زنان دارای عضوی ویژه در بدن هستند که آن عضو هیچ کار دیگری انجام نمی دهد، بجز حس لذت جویی (رسانی) خالص. (اگر چنین اندامی بی همتا در بدن مردان موجود بود می توانید تصور کنید که ما چه چیزهایی در باره اش می شنیدیم و چه حقانیت و توجیهاتی برای آن به وجود آورده می شد.) در نتیجه، زمانی که من یاد گرفتم صحبت کنم، یا واژه ها را هجی کنم، و یا از بدنم مراقبت کنم، به من گفته شد که میتوانم نام تمام قسمت های دیگر بدنم را هجی کنم و یا در باره اش صحبت کنم، بجز یک قسمت که نامش میبایستی در فرهنگ واژگان بیانی، حذف میشد. این موضوع مرا از حس حمایت علیه واژه های شرم آور و جوک های زننده در حیاط مدرسه معاف کرد، و همینطور، علیه اعتقادات عمومی که مردان، خواه معشوق باشند، خواه پزشک، در باره بدن زنان بیشتر میدانند تا خود زنان.



در آغاز، من با یک نگاه لحظه ای به این دریافت رسیدم که باید برای رسیدن به آزادی، دانش تن خود را بیاموزم. زمانی که بعد از کالج برای دو سال به هند سفر کردم، در معابد مقدس هندوان من برای اولین بار

دیدم. یک سمبل آبیستره ای از اندام جنسی مرد، من همچنین یونی را دیدم؛ سمبلی از اندام جنسی زن. یک شکل گوننه. سه گوش و مثلثی با یک شکل بیضی بادامی با دو گوشه تیز. به من گفته شد که هزاران سال پیش، این نماد (یونی) شدیدتر مورد عبادت ستایشگران قرار میگرفته تا نماد مردانه. این اعتقاد بعدها به تانتاریسم تبدیل شد که اعتقاد مرکزی اشان این است که مرد قادر نیست به روحانیت تمام عیار برسد مگر با یگانگی عاطفی و



جنسی با انرژی والای روحانی زن. این اعتقادی بود بسیار عمیق و گسترده که بعضی از جداسازان و مطرود کنندگان زن (زن زدایان)، در مذاهب توحیدی و یکتاپرست (که بعدها شکل گرفتند)، در سنت هایشان حفظ کردند. با اینکه چنین اعتقاداتی حاشیه ای بود (هنوز هم هستند) به وسیله رهبران مذهبی، بعنوان فساد عقیده تکذیب شدند، اما این اعتقادات به شیوه های دیگر به راه خود ادامه دادند.

برای مثال: مسیحیان عارف، سوفیا را به عنوان روح مقدس زنانه، ستایش می کردند و مریم ماگدالن را خردمندترین شاگرد و پیرو مسیح میدانستند. مذهب بودائیسیم تئتریک هنوز آموزه های مذهبی خود را اینگونه می آموزاند که بودایی بودن در اندام جنسی زن نهفته است.

صوفیان اسلامی اعتقاد دارند که فنا، یا شور و خلسه در تصوف فقط می تواند از طریق

Faravashi

روح زنانه، بدان دسترسی یافت. «شکینا» در عرفان یهودیت، نمونه دیگری است از «شکتی»؛ روح زنانه خدا. و حتی کلیسای کاتولیک اشکال مختلفی از مریم مقدس را به نمایش گذاشته است که بیشترین تمرکز روی مادر است تا پسر.

در کشورهای زیادی در آسیا، آفریقا و دیگر نقاط دنیا، جای که هنوز خدایان در طرح های زنانه و اشکال مردانه ترسیم میشوند، سیمای محرابها ترسیمی است از جواهری در اندرون گل نیلوفر آبی و تصاویر و تمثال های دیگر از «لینگام» در «یونی». در هندوستان، الاهی گان هندو، دورگا، و کالی، تجسمی هستند از قدرت های زاینده و مرگ، آفرینش و انهدام در «یونی».

زمانی که به آمریکا برگشتم، دریافتم که هنوز، بین هند و ستایشگران «یونی» با طرز تفکر آمریکاییان در باره بدن زن فاصله زیادی وجود دارد. حتی انقلاب جنسی دهه 60 هم کاری در جهت ارتقاء دانش و فرهنگ در این زمینه نکرده، جز اینکه زنان را برای مردان قابل دیترس تر کرده است. واژه «نه» در سالهای 1950 فقط با واژه مشتاق و مداوم «آری» معاوضه شد. این معاوضه تا جنبش فمینیستی در سالهای 1970، آغاز پیدایش یک آلترناتیو در برابر همه چیز بود؛ از مذاهب پدرسالارانه گرفته تا نظریه فروید، از دوگانگی فکر و عمل جنسی گرفته تا استاندارد مجرد اندیشی پدرسالارانه و کنترل سیاسی و مذهبی بدن زنان بعنوان منبعی برای تولید مثل.

سالهای آغازین کشف برای من، با حس خاطره انگیزی از «خانه زن» که بنیانگذار آن «جوادی شیکاگو» در لوس آنجلس است، نمادین شد. بدینگونه که در آن «خانه» هر اتاق آفرینش خلاقه ای بود از آثار هنری یکی از زنان هنرمند و در همانجا بود که من برای اولین بار «نماد زنان» را در فرهنگ خودم کشف کردم. برای مثال: شکلی را که ما قلب می نامیم، قرینه سازی میشود با اندام جنسی زن. این شکل طی قرنها تسلط و کنترل مردانه در طول تاریخ، قدرت جنسی و جنسیت زن را به رومانس (عشق و عاشقی-ج.و.ج.) تنزل داده است. و یا زمانی که به

همراه بتی دادسون (در نمایشنامه با او آشنا خواهید شد) در یک کافه در نیویورک نشسته بودم و سعی می کردم وقتی او با هیجانی همچون قوه الکتریسیته و با حسی شورانگیز ماجرای خودارضایی خود را بعنوان یک عمل آزادیخواهانه برایم توضیح میداد، خودم را خونسرد نشان بدهم. یا وقتی که در مجله ام اس که همیشه روی جلد آن جملات و علامات شوخی آمیز و لطیفه گونه درج می شد، به جملاتی بر میخوریم مثل: الان ساعت 10 شب است. میدانید کلیتوریس شما کجا قرار دارد؟ یا در همان زمانها فمینیستها روی دکمه ها و بلوزهایشان می نوشتند "Cunt Power"

(قدرت کس) که ارزش از دست رفته این واژه را دوباره بدست بیاورند، من میتوانستم تجدید و استرداد یک قدرت باستانی را تشخیص بدهم. با تمام این احوال، واژه هند و اروپایی

Cunt

از عنوان الهه

Kali

به نام

Kunda

یا

Cunti

استخراج شده است و هم ریشه واژه

Kin

(خویشاوند- تبار) و

است. Country.

در سه دهه اخیر جنبش فمینیستی، فمینیست ها با آشکار شدن این حقیقت که در طول تاریخ خشونت های زیادی بر بدن زنان روا داشته شده است، در خشم عمیقی بوده اند. این خشونت ها در شکل های مختلفی نمود داشته است از جمله: تجاوز جنسی، شکنجه های جنسی در دوران بچگی، خشونت ضد همجنسگرایان، شکنجه های جسمی زنان، توهینات جنسی، تروریسم علیه آزادی باردای یا جنایات بین المللی در قطع اندام های جنسی زنان.

با آشکار شدن این تجربه های پنهان، با علم به اینکه خشم، تبدیل به حرکت های مثبت برای کاهش خشونت گردد، سلامت روانی و بهداشت جسمی زنان، موجب نجات نیمی از افراد بشر شده است. بخشی از موج طغیانی و جزر و مد خلاق که از انتشار این انرژی، یعنی بیان حقیقت، به نتیجه رسیده است، نوشتن و اجرای همین نمایشنامه (تک گویی های واژن) است.

وقتی که برای اولین بار به دیدن اجرای نمایشنامه ایو انزلر (با بازیگری خودش) رفتم، روایات محرمانه در این نمایشنامه (که چکیده ای است از مجموعه مبتنی بر بیش از 200 مصاحبه با زنان) تبدیل به شعر برای تئاتر شده است، من فکر کردم: من اینها را قبلاً میدانسته ام، این سفری است از بیان حقیقت که ما در سه دهه گذشته آن را تجربه کرده ایم. زنان به تمامی، تجربیات خصوصی و محرمانه شان را با وی در میان گذاشته اند؛ از سکس تا زایش، از اعلان غیر صریح جنگ علیه زنان تا آزادی و رهایی نوین در عشق. در هر تک گویی، در هر صفحه نمایشنامه، یک بیان قدرتمند از آنچه که نباید گفته بشود، وجود دارد.

همانطوری که در پشت هر صحنه داستان همین کتاب چیزی وجود دارد. یک ناشر قبل از چاپ کتاب، پول آن را تماماً به ایو انزلر پرداخت کرد. سپس با اندیشه ای هشیارانه و معتدلانه به وی این آزادی را داد تا کتاب و واژه «و» را به هر کجای دیگر می خواهد ببرد. (با تشکر از انتشارات ویلارد که تمام واژه های زنان را چاپ کرد. حتی واژه های عنوان کتاب را.) پاما ارزش نمایشنامه به خاطر این است که نمایش به ماوراء تطهیر گذشته ای می رود که پر از طرز تلقی و برخوردهای منفی است. نمایشنامه حرکتی است به سوی آینده در اهداء ارزش های شخصی و قوی به انسان. من فکر می کنم خوانندگان مرد، همچون خوانندگان زن، بعد از مطالعه نمایشنامه نه فقط با خود احساس آزادی خواهند کرد، بلکه در ارتباط با زنان نیز با یک آلترناتیو روبرو خواهند شد، در مقابل ارزش های کهنه دوگانه پدرسالارانه ای همچون زنانه- مردانه، بدن-فکر-جنسی-روحانی، که همه اینها در بخش بندی خود جسم امان ریشه دارد. «در بخشی که ما در باره اش صحبت می کنیم» و یا «بخشی که ما در باره اش صحبت نمی کنیم».

اگر یک کتاب با واژه «واژن» در عنوان هنوز به نظر می رسد که یک راه طولانی باید برود تا از چنین پرسشهای فلسفی و سیاسی بگذرد، من قدری بیشتر همت می کنم تا یک کشف دیر رسیده دیگری را هم به آنها نشان دهم.

در سالهای 1970 وقتی که در کتابخانه کنگره، در باره موضوعی پژوهش میکردم، به یک تاریخ مبهم از معماری مذهبی برخوردارم که امر مسلمی از دانش عمومی به نظر می رسید. تزئین سنتی اغلب معماری های پدر سالارانه برای پرستشگاهها، تقلیدی است از جسم زنانه. یک در ورودی وجود دارد. یک لب بالایی و لب زیرین، یک واژن مرکزی به طرف محراب، دو تخمدان تراش داده شده و هلالی در هر طرف، و بعد در مرکز مقدس، یعنی محراب یا رحم، جایی مه معجزه زخ میدهد و مردان به آفرینش و زایش میرسند. با آنکه، این مقایسه برای من تازگی داشت، اما همچون پرتاب سنگی بود در چاه. بسیار در این زمینه فکر کردم.

هسته آیین مذاهب سالار یکی این است که در آن مران، قدرت «یونی» خلقت را، با زایش نمادین و سمبولیک خود متصرف می شوند. جای تعجب نیست که رهبران مذهبی (مردان) اغلب میگویند که افراد بشر در گناه زاده شده اند. زیرا که ما در موجودیت زنانه زاده شدیم. تنها با اطاعت از قوانین پدرسالار ما می توانیم در مردان و بوسیله مردان زاده بشویم. جای شگفتی نیست که کشیشان و کاهنان، تقلیدی از مایع سیال تولد را روس سرمان می پاشند، به ما نام جدید می دهند، و قول می دهند که ما دوباره در یک زندگی ابدی بی پایان بدنیا خواهیم آمد. باز جای

شگفتی نیست که کشیشان مرد می کوشند که زنان را از محرابها دور نگه بدارند و آنان را از کنترل قدرت باروری خود محفوظ بدارند. بطور نمادین یا واقعی، این حرکت تماماً وقف قدرتی جهت مهار و کنترل بدن زن، شده است. از آن زمان تاکنون، من هرگز همن احساس بیگانگی را نمی کنم وقتی که وارد یک ساختمان مذهبی می شوم. بر عکس، من وارد راهروی واژن زن می شوم، و نقشه می چینم که محراب را دوباره از کشیشان پس بگیرم. اگر سرنگون کردن حدود 5 هزار سال پدرسالاری به نظر یک حرکت دستوری مهم می آید، اما فقط روی این موضوع تمرکز کنید که در این راه طولانی، یک قدم برداشته اید تا به خود احترام بگذارید. من به این موضوع فکر کردم وقتی که به دختران کوچک نگاه میکردم که هر کدام قلب هایی در دفترچه های مدرسه اشان می کشیدند، حتی وقتی که بالای حرف آ (من) بجای نقطه‌ریا، یک قلب ترسیم میکردند. من در این شگفت بودم که آیا این دختران مجذوب این شکل بدوی و اولیه هستند زیرا که بسیار شبیه بدن آنهاست؟ من به این موضوع دوباره فکر کردم وقتی که به حرف های یک گروه بیست نفره از دختران 9 تا 16 ساله گوش میدادم که آنها تصمیم گرفته بودند که یک مجموعه از واژه های مربوط به اندام جنسی خود درست کنند. بعد از گفتگوهای بسیار

Power bundle

«بچه قدرت» بهترین واژه برای آنان بود. مهمتر از هر چیز، بحث و گفتگو با سرو صدا و خنده توأم بود: چه راه طولانی اما خسته و فرخنده ای بود از واژه زمزمه وار و هیس هیس گونه «اون پایین ها» تا بیان واژه های امروز به عریانی. آرزو می کنم که «پیشینه» مادرانم می دانسته اند که بدنشان مقدس بوده است. با کمک صداهای جسارت آمیز و واژه های صادقانه این نمایشنامه، من اعتقاد دارم که مادر بزرگان، مادران و دختران آینده، زندگی خودشان را بهبود خواهند داد و جهان را اصلاح خواهند کرد.

=====

1- کتاب تک گویی های واژن ترجمه کوشیار پارسا در بخش کتابهای موجود در وبلاگ فصلنامه ج.و.ج. قابل داونلود می باشد.



خدا و عشق همجنسگرایانه

ظلم و ستم نسبت به افراد و اقشار مختلف جامعه تحت نام و لوای دین، در جامعه ما قدمتی طولانی دارد. خیلی ها مغروران، لزوم بازنگری افکار و اندیشه هایشان را به خود نمی دهند و همچنان با کبر و تعصب اندیشه های کهنه و سنتی را تکرار می کنند و چنانچه کسی افکارشان را به چالش بکشد، به جای تأمل و اندیشیدن، با قیله حق به جانب، شانه های خود را بالا می اندازند و با نگاه عاقل اندر سفیه به طرف مقابل ادعا می کنند که جامعه ما و دین و مذهب ما این را می گویند. این افراد با اینکار خود در واقع عجز و ناتوانی خود در بازنگری افکار خود، اصلاح آنها، کنار نهادن افکار قدیمی و در پیش گرفتن راه و روش متمدنانه احترام به تفاوتها در زندگی امروزی، را بر ملا می کنند.

مسلمانی که دلش پر از عشق به خدا و مخلوق او؛ انسان، نباشد، بندرت می تواند ادعا کند که مسلمان واقعی است. دلی که خشم، نفرت، و تعصب نسبت به انسانها را به صرف داشتن تمایل جنسی متفاوت، در خود انباشته کند، نمی تواند به یک مسلمان و انسان خوش قلب و مهربان تعلق داشته باشد.

می گویند افراد فقیر و محروم به خدا نزدیکترند. این فقر تنها فقر و ناداری مالی نیست، بلکه می تواند فقر حقوقی و عدالتی هم باشد یعنی محروم بودن از پناهگاه عدل و قانون و حقوق اجتماعی و فرهنگی. بر این اساس اگر همجنسگرایان ادعا کنند که آنها نزدیکترین افراد به خدا هستند، حرف اشان بی جهت نیست.

خداوند نمی تواند نسبت به مخلوقات خود کینه بورزد یا نسبت به آنها دشمنی داشته باشد. پس کینه و نفرت نسبت به مخلوقات خدا با اصول دین و انسانیت سازگار نیست.

اسلام دین همدردی، کمک به هموعان و دستگیری از ستم دیدگان و محرومان می باشد. کسی در این جامعه بیشتر از همجنسگرایان مورد ستم، بی مهری اجتماعی، و همچنین خشم و غضب حکومت و قانون قرار نگرفته است. چرا خداپرستان واقعی به یاری این بخش محروم جامعه بر نمی خیزند یا حرفی از آنها نمی زنند.

معنویت جزئی از زندگی هر انسان دیندار واقعی است. مخالفان همجنسگرایان هیچ به این فکر کرده اند که تهی از معنویت بودن یعنی چه؟ تهی بودن از معنویت یعنی نداشتن اخلاق عادلانه، یعنی دارا نبودن احساس درک و همدردی، یعنی بی توجهی به درد و رنجی که قضاوت و دیدگاه فرد بر دیگران وارد می کند. کسی که توشه معنوی اش تهی باشد نمی تواند ادعای مسلمان بودن و دینداری بکند.

واقعیت دردناک زندگی همجنسگرایان در این کشور، بله سرزمین مادری خودشان، بر کسی پوشیده نیست. در نتیجه فشارها، تحمیلات، تبعیض ها، بی حقوقی ها و قضاوت های سختگیرانه و متعصبانه مردم و سرکوب قانونی، بسیاری از همجنسگرایان احساس نوعی بی ارزشی می کنند و از زندگی خود ناخوشوندند چنین احساسی سخت آزار دهنده است. هر فرد مخالف همجنسگرایی اگر صادق است باید به

این فکر کند که خود او و برخوردها و قضاوت هایش تا چه اندازه در این احساس بی ارزش بودن بخشی از انسانهای جامعه ما، یعنی همجنسگرایان دخیل و سهیم است. و چه چیزی باعث می شود که او بعنوان یک انسان، یک خدا پرست، به رنجی که قضاوت و دیدگاهش بر دیگران وارد می کند، بی اعتنایی کرده و از اصلاح آن می پرهیزد. چنین فردی چگونه مسلمانی است؟

. اینکه فرد از کدام نقش های جنسی، رفتارهای جنسی، و گرایش جنسی لذت می برد، همه تحت تأثیر مکانیسم های پیچیده ای شکل می گیرند که تاکنون ناشناخته مانده اند. این مکانیسم ها مهم نیستند، آنچه مهم می باشد این است که افراد به همدیگر آزار جنسی نرسانند، کسی را بر خلاف خواسته خود، به انجام کاری مجبور نکنند و رفتار و اعمال جنسی فی مابین در جهت ارضاء جنسی، روحی و روانی طرفین باشد.

ما تا کی می خواهیم خوانش ها و برداشت های متعصبانه و خشماغین از آیات قران داشته باشیم. این سرزمین و مردمانش به اندازه کافی، کشت و کشتار، بی خانمانی، درد و رنج و غارت دیده اند. دیگر بس است. بیائیم مثل انسانهای متمدن، کتاب آسمانی خود را با لطافت و مهربانی بخوانیم و تفسیر کنیم. قران را دستاویزی برای ستم رسانی به همجنسگرایان و دیگران نکنیم. خود به عنوان انسان مسئولیت بپذیریم. گیریم که در گذشته چنان برداشتی از فلان آیه و سوره قران شده، اما خود من، بعنوان یک انسان متمدن امروزی چه مسئولیتی در برابر این انسانها و ستم وارده بر آنها برای خودم تقبل می کنم. اگر مسئولیتی پذیرفته نشود، در کماکان بر همان پاشنه قدیمی خود می چرخد و ما همچنان درجا خواهیم زد و پشت سر ملت های متمدن جهان باقی خواهیم ماند.

اسلام با علم منافاتی ندارد. علم و دانش بشری، همجنسگرایی را بعنوان یکی از گرایشات جنسی انسانها قبول کرده است، یعنی تمایل جنسی همه افراد بسمت جنس مخالف نمی باشد بلکه درصدی از انسانها به جنس موافق خود گرایش جنسی دارند. درک و پذیرش این موضوع ساده، با توجه به گستره وسیع تفاوتها در جهان طبیعی و مخلوقات خدا، کار چندان سختی نیست و فقط به کمی تفکر، بی تعصبی، و باز کردن چشم ها نیاز دارد.

تفسیر داستان قوم لوت به معنای نفی همجنسگرایی، تفسیری قدیمی و یک جانبه است و خلط مبحث. این تفسیر قدیمی امروزه از زوایای مختلف و با دلایل کافی و منطقی به چالش کشیده شده و دیگر اعتباری ندارد.

(از جمله به مطلب در باره تجاوز جنسی در شماره هفت فصلنامه جنسیت و جامعه رجوع کنید.)

کلاً گفتن اینکه قران همجنسگرایی را قبول ندارد، به معنای آن است که قران با علم منافات دارد و در جهانی که علم حرف آخر را می زند، یک فرد مسلمان نباید تفسیرهای غیر علمی از قران و دین را تبلیغ و ترویج کند. اگر قران خود را با علم همراه نکند، مردم در درازمدت از قران فاصله می گیرند.

هویت دینی و جنسی، درکنار دیگر هویت ها در انسان، در همدیگر بافته شده اند و در مجموع هویت انسانی فرد را می سازند. نفی و محکوم کردن هویت جنسی انسان یعنی نقض هویت انسانی او، نه کاری است اخلاقی و نه عملی انسانی

کسی که با سرکوب و نفی هویت جنسی همجنسگرایان، هویت انسانی آنها را ناقص و مخدوش می کند، نمی تواند از انسانیت، معنویت، خدا و دین دم بزند. کلاً چه کسی چنین حقی به فردی می دهد که هویت انسانی فرد دیگری را به زیر سؤال ببرد؟ مگر نه این است که هر کسی در چارچوب حریم شخصی خود آزادی دارد و این آزادی باید محترم شمرده شود. اگر انسانی بگوید که من همجنسگرا هستم، دیگری حق ندارد تحت هیچ بهانه ای هویت جنسی این فرد را زیر سؤال ببرد.

این ادعا پذیرفتنی نیست که خداوند به دو انسان دلداده و عاشق که با جان و دل به هم وابسته اند، نفرت داشته باشد، حتی اگر این دو انسان دو زن لژیون یا دو مرد همجنسگرا باشند. در جهان پر از نفرت و جنگ و گرسنگی امروز، عشق و دلداگی زیباترین هدیه ای است که انسانها می توانند به هم بدهند. اینکه چنین هدیه ای را یک انسان به همجنس خود می دهد یا غیر همجنس، موضوع سلیقه، و انتخاب خود اوست و دیگران نباید در آن دخالت کنند بلکه باید نفس هدیه دل دادن و عاشق شدن را گرامی بدارند و ارج نهند.

آنچه که ناشایست است، محروم کردن انسان از اهدا عشق خود به دیگری، و دریافت عشق و محبت متقابل است. آیا رابطه دو انسان همجنسگرا که به هم عشق می ورزند و با محبت و احترام با هم تعامل می کنند، شایسته احترام بیشتری است یا خانواده زن و مردی که در آن زن کتک می خورد، هیچ احترامی ندارد و می سوزد و می سازد؟ نمی گویم که همه خانواده های زن و شوهرها چنین اند، اما اینگونه خانواده ها در جامعه ما فراوانند. اصلاح نگاهها و معیارهای ما جداً ضروری است.

مهم این نیست که فرد با همجنس خود نرد عشق ببازد یا با غیر همجنس خود. مهم آن است که در روابط مشترک، احترام، عزت، عشق، محبت و دلداگی حاکم باشد. اینکه دو انسان در پشت در اتاق خواب خود چه کاری با هم می کنند، ربطی به من و ماها ندارد. مینا و معیار قضاوت ما در مورد رابطه آنها این است که در آن خشونت نباشد، بر اساس عشق، خواسته و اراده طرفین بنا شده باشد، همین و بس.

انسان کلاً موجودی است که باید احساس کامل بودن بکند. عاشق شدن، بدست آوردن فرصت ابراز عشق به معشوق/معشوقه، و مورد عشق و محبت دیگری واقع شدن، ابزارهای احساس کامل بودن هستند. ما حق نداریم نوع عشق هر انسانی و اینکه تنها حق دارد عشق خود را به غیر همجنس ابراز دارد، تحمیل کنیم.

عشق عشق است، ارزش گذاری ان ره به جایی نمی برد. دل انسان دست خودش نیست. عاشق شدن و اینکه عاشق چه کسی شدن نه اختیاری است و نه دلخواهی. هر کدام از ما در زندگی خود عاشق شده ایم و این را می دانیم.

خیلی از افشار جامعه ما، به دلیل تعلق داشتن به یک اقلیت دینی، قومی، گرایش جنسی، یا زبانی مورد بی مهری و جفا واقع شده اند، دیگران نسبت به آنها تعصب و پیش داوری دارند. زنان در این کشور به صرف زن بودن از بسیاری از حقوق خود محروم هستند. ما ایرانیان تا کی می خواهیم به بهانه های مختلف، به همدیگر ظلم و ستم رسانی کنیم؟ بخش بزرگی از جامعه ما را جوانان تشکیل می دهند که خوشبختانه تا حدود زیادی با افکار قدیمی نسل های قبل از خود فاصله گرفته اند. اما این فاصله گیری هنوز کامل نیست و بسیاری از پیش داوری ها، برخوردها، و اخلاق سنتی به اشکال مختلف در اخلاق و روش و منش نسل جوان باز تولید می شود. حال که این نسل برای دموکراسی، برابری و حقوق بشر بپا خاسته، خوب است که در همه زمینه های فکری، فرهنگی، جنسی، اعتقادی و دیدگاهی به یک خانه تکانی جدی دست بزنند و تمام سنت های کهنه، تهی از معنویت، و ستم رسان را از خود دور کنند، تا آنگاه بتواند جامعه ای مدرن و امروزی که شایسته این مرز و بوم و این نسل بپا خاسته است، بسازد.

بیانیم هر کدام از ما سهمی در زدودن خرافات و از این طریق به گسترش انسانیت، احترام به تفاوت های جنسی، مذهبی، قومی و زبانی، و ارزش گذاری مثبت تفاوت های انسانی، کمک کنیم. اگر چنین شود، حتی اگر حکومت و قانون اصلاح نشود اما روابط اجتماعی ما انسانها در جامعه آنچنان متحول خواهد شد که به اصلاحات عمیق در همه زمینه ها و ساختارها منتهی می گردد. و فراموش نکنیم که خداوند همه مخلوقات خود را دوست دارد و همجنسگرایان هم مخلوق خدا هستند. خوب یا بد بودن اعمال انسانها در آن جهان مورد قضاوت می گیرد. نقش خدا در این جهان بازی کردن و محکوم کردن و تنبیه انسانها به جرم گرایش همجنسگرایانه، نه امری است دینی، نه کاری اخلاقی و نه خدا را خوش می آید.

چهارمین کنگره سراسری خانواده و سلامت جنسی

چهارمین کنگره خانواده و سلامت جنسی با تلاش گروه پژوهشی خانواده و سلامت جنسی دانشگاه شاهد، و به ریاست سید کاظم فروتن، بمدت سه روز، از 20 تا 21 آبان ماه در سالن همایش های رازی دانشگاه علوم پزشکی ایران برگزار شد.

غلامحسین قائدی دبیر علمی چهارمین کنگره، در نشست خبری کنگره اظهار داشت که این کنگره از سال 1382 تا کنون هر دو سال یک بار برگزار می شود و در این کنگره دانشگاهها را نیز درگیر کرده ایم. او با اعلام اینکه 450 مقاله به دبیرخانه این جشنواره رسیده، گفت که از این تعداد 138 مقاله به صورت سخنرانی و 114 مقاله به صورت پوستر پذیرفته شدند. قائدی، که خود روانپزشک است، در ادامه سخنان خود به همکاری دانشگاههای مختلف کشور در برگزاری این کنگره اشاره کرد و افزود که دانشگاهها علوم پزشکی شیراز در گستره پزشکی، دانشگاه بهشتی در گستره حقوق، دانشگاه علوم پزشکی در گستره روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی تهران در گستره زنان و مامایی، دانشگاه علوم پزشکی ایران در گستره طب مکمل، دانشگاه تربیت مدرس در گستره علوم تربیتی/اجتماعی و فرهنگی، و دانشگاه تهران در گستره فقه در برگزاری این کنگره همکاری کرده اند.

سید کاظم فروتن، رئیس کنگره، در این نشست خبری کنگره، با بیان اینکه نگرش درستی نسبت به مسائل جنسی در جامعه ما وجود ندارد، اظهار داشت که اختلالات جنسی، تأثیرات منفی زیادی بر روابط زوجین دارد و این اثرات می تواند آنها را تا مرز جدایی و طلاق بکشاند. فروتن ادامه داد که اختلالات جنسی باعث ایجاد بهانه گیری در زوجین می شود و این بهانه ها گیری ها، باعث منفی شدن روابط مرد و زن در کانون خانواده می شود.

آقای فروتن با اشاره به اینکه در کشاکش و درگیری زوجین، مساله اصلی که همانا اختلال جنسی است، به فراموشی سپرده می شود، گفت هنگامی که زن و مرد، برای جدایی به دادگاه می روند، موضوع اختلال جنسی خود را پنهان می کنند، در حالی که آغاز درگیری های آنها با یکدیگر به همین علت بوده است. فروتن که خود جراح کلیه و مجاری ادار است، در ادامه سخنان خود با آوردن آمارهایی از سطح بالای طلاق و جدایی ها در کشور، و تأکید بر اینکه طلاق باعث آسیب رساندن به تمامی ارکان خانواده می شود، این سؤال را مطرح کرد که آیا ارزش شورای خانواده کمتر از شورای ترافیک در کشور است که به آن بی توجهی می شود. وی ادامه داد که باید مراکز تخصصی مرتبط با مسائل جنسی در کشور تشکیل شود تا پس از ازدواج به زنان و مردان مشاوره دهد. او گفت که در این مراکز باید از حضور پزشکان زبده بهره گرفته شود و پزشکانی حضور یابند که فقه، حقوق، و روانپزشکی را بدانند.

این پزشک به نبود برنامه از سوی مسئولان برای توجه به نیازهای جنسی افراد جامعه اشاره کرد و گفت که در دانشگاهها یک واحد درس تنظیم خانواده به دانشجویان ارائه می شود، اما در باره نیازهای جنسی مطلبی گفته نمی شود. او ادامه داد که متأسفانه مسئولان مرتبط با این موضوع به پژوهش ها، مقالات و پیشنهاد های کنگره های پیشین خانواده و سلامت جنسی توجهی نداشته اند.

گفتنی است که کنگره خانواده و سلامت جنسی هر دو سال یکبار برگزار می شود. کنگره بعدی (پنجمین کنگره) سراسری خانواده و سلامت جنسی در سال 1390 برگزار می شود.

آدرس دبیرخانه کنگره: تهران، میدان انقلاب، خیابان کارگر شمالی، بین خیابان فرصت و نصرت، شماره 117، طبقه چهارم
021-66419712

اگر می توانستم انتخاب کنم

جان بانکروفت- سکسولوگ بریتانیایی، رئیس سابق مؤسسه کینزی، و رئیس دانشگاه ایندیانا - آمریکا در این سخنرانی (یازدهم فوریه 2002) ابتدا به جنسیت در جهان امروز می نگرد و سپس جهان جنسی ایده آل خود را تشریح می کند.

در ماه جولای 2001، مدیر کل بهداشت عمومی ایالات متحده آمریکا آقای دیوید ساتچر برای بهداشت جنسی و رفتارهای جنسی مسئولانه، فراخوانی صادر نمود. یکی از اهداف اصلی آن فراخوان دامن زدن به بحث ها در همه سطوح جامعه آمریکا، در وسایل ارتباط جمعی، گروههای مختلف اجتماعی، و در خانواده ها بود. موضوع مهم بود و مرا به این فکر واداشت که خود من برای پیشبرد این بحث چه کمکی می توانم بکنم و چگونه می توان به بحثی مفید و مؤثر دامن زد.

به باد انتقاد گرفتن وضعیت واقعاً موجود کار آسانی است. ابعاد زیادی از جهان جنسی امروز اسباب نگرانی من هستند. با اینهمه، بر خلاف بعضی ها، به هیچ وجه آرزوی بازگشت به عقب؛ به اوضاع پنجاه سال پیش، حتی اگر امکانش هم بود، را نمی کنم.

دوست دارم چه تغییراتی را عملی کنم؟ فکر توضیح ایده های فردی مبنی بر اینکه دلمان چگونه جهانی را می خواهد، خود چالشی مفید می باشد، و سخت تر از تنها انتقاد کردن از وضع موجود می باشد. در این صورتف خود را تماماً در معرض انتقاد قرار می دهی. مسلماً توضیح چگونگی راه رسیدن به آنچنان وضعیت مطلوب هم آسان نیست. اما من تصمیم گرفتم که این مسئولیت را بعهده بگیرم. آنچه که در اینجا معرفی می کنم، فکرهای اولیه من هستند. من پیشاپیش متوجه این هستم که برای پیشبرد کاملاً عادلانه این مسئولیت، در پروژه طولانی مدتی قدم گذاشته ام، و من از این امر استقبال می کنم. پس لطفاً شتاب در طرح

افکار نارس ام را ببخشید. امیدوارم این امر، به هدف بلافصل خود یعنی دامن زدن به بحث ها، یاری رساند.

نقطه شروع حرکت من نقش مرد و زن در جامعه است. آرزوی من این است که بتوانم شما را متقاعد کنم که جنسیت زن مرد اساساً به چگونگی شکل دهی جندر در جامعه مربوط می شود. و درست بهمین دلیل است که من از این نقطه شروع می کنم. در ادامه توضیح خواهم داد که من این جنسیت را چگونه می خواهم - "اگر انتخاب با من بود"- و نشان خواهم داد که چگونه می توان با تغییر ساختار اجتماعی نقش مذکر و مؤنس، امکان تحقق جهان جنسی انتخابی من بیشتر می شد.

در 100 سال گذشته، نقش زنان در جامعه پیشرفت زیادی داشته است. حداقل در جهان صنعتی، زنان در دسترسی به آموزش، موقعیت های شغلی، نقش های مختلف در جامعه و کنترل بیشتر بر تولید مثل موفقیت های زیادی یافته اند. اما سیستم پدرسالاری در عمق، اساساً دست نخورده باقی مانده است. امروزه، در بسیاری از نقاط جهان، زنان خیلی کم و یا هیچ کنترلی بر جنسیت، تولید مثل، زندگی و بهداشت خود ندارند.

در عمل، این یعنی سیستمی اجتماعی بر مبنای خانواده که در آن «پدر» رئیس است. این سابقه ای دراز دارد. بعضی ها از دوران قدیمی تر مدارسالاری صحبت می کنند که همه چیز در کنترل زنان بود- من همچنان به این موضوع شک دارم. البته من آماده قبول این مسئله هستم که اگر به اندازه کافی به گذشته برگردیم، ممکن است نفوذ زنان بیشتر از آن دورانی بوده که بعداً شکل گرفت. تجزیه و تحلیل تفاوت بسیار فاحش و بجای بین جوامع شکارچی، و جوامع بعدی کشاورزی و باغداری، ارائه شده توسط ماتریالیست های فرهنگی، برای من قابل تأمل می باشد.

کلید اصلی رشد مالکیت و نتیجتاً ارث می باشد. در امر کشاورزی، برای زمینداران و آنانی که جهت کار بر زمین استخدام می شدند، در مسیر رشد سیستم طبقات اجتماعی، زمین مسئله اصلی است. نتیجه شکل گیری لایه های مختلف قدرت، با مردانی قدرتمند در طبقات بالا، گردید، و بدرجاتی تکفیک جنسی بر اساس جندر. زن می بایست تحت کنترل مرد باشد تا پدر فرزندان خود بودن او ثابت شود.

برای شکارچیان که از طریق شکار، ماهیگیری، و تهیه غذا آنجا که در دسترس بود، زندگی می کردند، منهای اسلحه شکار و وسیله ماهیگیری، دارایی و مالکیت مسئله ای نبود. و نتیجتاً زنان جوامع شکارچی از موقعیت برابری بیشتری برخوردار بودند.

مدتها است که من از تفاوت تا حدودی نهان اما قابل بیان، الگوهای شمال اروپا و جوامع مدیترانه ای در برخورد به جنسیت در تحیر و عجب ام. الگوی شمال شامل شمال اروپا، کشورهای اسکاندیناوی و شمال اسکاتلند می شود و مشخصات مدیترانه ای شامل مناطقی عمدتاً حول دور و بر و شمال مدیترانه، شامل یونان، بخش هایی از ایتالیا و اسپانیا می گردد.

مشخصات و الگوی شمالی، در وجه اولیه خود، بر باروری بعنوان فاکتور کلیدی در مسیر ازدواج تأکید دارد. دختر جوان اول باید قدرت باوری خود را ثابت کند، و بعد ازدواج می کند. اما در الگوی مدیترانه ای، تأکید بر باکرگی بود. باکرگی دختر جوان میبایست بهر قیمتی حفظ شود. او (دختر) ملک پدر محسوب می شود و پدر باید او را باکره تحویل همسری دهد که پدر برایش انتخاب می کند، و (پدر) در مقابل پول و هدایایی از همسر دختر دریافت کند. این کار پدر بودن فرزندان احتمالی که توسط دختر زاده می شدند، را برای شوهر تضمین می کرد.

تفاوت بین این دو سیستم گفته شده هم در موفقیت زنان و هم در برخورد به جنسیت کاملاً برجسته است. و چنانچه به قدر کافی به عقب برگردیم خواهیم دید که سیستم شمالی بر مبنای شکار است و سیستم مدیترانه ای بر مبنای کشاورزی و دامداری.

شاید تفاوت های جغرافیایی قابل بحث باشد اما اگر هم وجود داشته باشد، با انقلاب صنعتی از بین برده شد. آنچه مسلم و غیر قابل بحث می باشد این است که ساختار اکثر جوامع انسانی برای مدتی طولانی بر این اساس ساخته شده اند که کنترل در دست مرد بوده و زن تحت تسلط، در نتیجه همه چیز بر اساس همین مدل و با مرکزیت مرد سازماندهی شده است. چنین مدلی به بهترین شکلی در یونان کلاسیک دیده می شود، جایی که ارزش زن کمی بالاتر از ارزش برده های شوهر، است، برده هایی که بعضی هایشان زنانی جوان و قابل دسترس برای ارضای جنسی شوهر زن، بودند. این مدل در انواع متفاوت خود همچنان (تا امروز) ادامه یافته است.

نقش مذهب در این میان جالب است. در زمانهای قدیم خدایان مؤنث تا حدودی با قدر و قدرت، وجود داشتند. شاید این همان دوره ای باشد که در آن زنان موقعیت بهتری داشته اند. با حرکت انسان بسمت مذاهب تک خدایی، خدا مرد شد، و زن موجودی زمینی و اغوا کننده جنسی. پس راه حل، دوری گزینی و امتناع از سکس شد. الیزابت ابوت

(Elisabeth Abbott)

در کتاب جالب خود به اسم تاریخ سکس گریزی

(History of Celibacy)

نقش دوری گزینی از سکس را در دوران اولیه مسیحیت توضیح می دهد. سکس یک تهدید بود و اگر برای ادامه نسل بشر ضروری نبود، بدون شک کاملاً ممنوع می شد. برخی شاخه های اولیه مذهب مسیحیت، زمانی که تصور بر این بود که مسیح در همین نزدیکیها است و هر آن ممکن است بازگردد، درست همین کار را کردند. البته اینگونه برنامه ریزی های کوتاه مدت چندان ناعاقلانه نبود اما مسیح بازنگشت و بهرحال سکس می بایست جای پای برای خود می یافت. با اینهمه دور گزینی از سکس یک اصل بود. در مورد مرد، دوری گزینی او از سکس نمایش قدرت او در دفع شیطان و اغوای زنانه بود. بنابراین در سیستم اعتقادی باغ عدن (بهشت) جای داده شد. برای زن دوی گزینی از سکس تنها راه دور زدن اطاعت و انقیاد زناشویی بود.

هر چند که در طول تاریخ مسیحیت دوره هایی از تأنید بیشتر و نفی کمتر دوری از سکسی و بالعکس، وجود داشته اند، اما اساس و بنیان این اعتقاد که سکس برای سعادت انسان مضر است، در عمق ضمیر ها ادامه یافت. مسیحیت، بدون شک، نقش بزرگی در حفظ سیستم پدرسالاری و نگاه منفی نسبت به سکس، داشته است، و این نقش تا امروز هم ادامه دارد. دیگر مذاهب عمده هم عمدتاً پدرسالار بوده و هستند، البته مذهب بودایی تا حدودی مادر سالار می باشد. در دیگر شاخه های هندوئیسم و بودائیسم، دوری گزینی از سکس مهم تلقی شده است، اما در بودائیسم کلاً، دوره ای از فعالیت جنسی بعنوان مرحله سعود به موقعیت نیروانا، موقعیتی که در آن هرگونه تمایل و خواهش نفس زایل می گردد، برسمیت شناخته شده است. لازم به گفتن نیست که همه بودائیان به مرحله نیروانا نمی رسند.

در هندوئیسم اولیه، مدارکی و نشانه هایی بر ارزش گذاری بیشتر زن و سیستم ارزش گذاری بیشتر سکس، یافته می شود. یهودیت و اسلام دورگزینی از سکس را ارزش گذاری نکرده اند اما هر دو مذهب مسلماً سیستم پدرسالاری را حفظ کرده اند، و در هر دو مذهب، به اشکال مختلف، نیاز به کنترل شدید جنسیت زن مشاهده می شود.

تأثیر پدرسالاری بر جنسیت

بیانید از نزدیک به این امر بپردازیم که چرا سیستم مرد محور پدرسالاری اساساً با دیدگاه منفی نسبت به سکس درآمخته است. علتش اینطور توجیه شده که مشکل همانا زن، که تحریک کننده و اغواگر است، می باشد. اگر اینطور نبود، آنوقت مرد در برابر فشار جنسی آنقدر ضعف نشان نمی داد. این طولانی ترین توجیه در درازای تاریخ بوده. اما بیائیم آن را از نزدیک ببینیم. در سالهای اولیه شروع مسیحیت، سکس و از دست دادن کنترل خود - بازگشت انسان در حال سکس به شباهت خود با حیوان- ارتداد تلقی می شد و لعن و نفرین می گردید. و تا همین امروز هم، سکس جایگاه مزاحمی در سیستم مسیحیت دارد، که در چارچوب ازدواج پایبند گردید، و ناچاراً، به علت نیاز به تولید مثل و ادامه نسلریا، پذیرفته شده است. چنین دیدگاهی و دیگر دیدگاههای اجتماعی منفی نسبت به سکس چگونه جنسیت ما را بعنوان مرد و زن شکل داده اند؟ بیائید اول به مورد مردان بپردازیم.

ضرورت بیولوژیکی تولید مثل این است که مرد آلت راست و شق شده خود را در واژن زن فرو کرده و آب خود را در آن بریزد. در خلال این کار، دخول واژنی به مرد لذت جنسی می بخشد. همین عمل دخول، اشغال و تصرف، تسلط و مرد بر زن را عینی می کند. همین امر به فالوس محوری (کیر محوری) منجر شده است. در جامعه مردان، کیر اصل و بنیان مردانگی است. کیر شق شده سمبل مردانگی است: که در زن فرو می رود، سمبل مالکیت زن در دست مرد. در نتیجه، ناتوانی در شق کردن کیر خود، به فاجعه ای برای مرد و احساس مردانگی او تبدیل می شود. بعبارت دیگر، سیستم فالوس (کیر) محوری مرد را تحت فشار شدید ایفاء نقش قرار می دهد. همین (فشار) بسیاری از مردان را از توان شق کردن آلت خود باز می دارد، که در اغلب موارد ربطی به اعتماد به نفس آنها ندارد. بیش از نیمی از مردان مراجعه کننده به کلینیک ما از شق نشدن آلت خود ابراز نگرانی می کنند.

«دیوید فریدمن» در کتاب جالب خود به اسم

»A Mind of its Own: The History of the Penis«

به اینکه چگونه با فالوس، کیر، این آپاندیس آناتومیکی با سیستم خاصی هیدرولیکی، چنین تعاملی در تاریخ صورت گرفته، می پردازد. بهرحال، با در نظر داشت این واکنش و نگاه جنسی، و ماشینی شدن ذهنیت مرد در طول تاریخ، باعث شده که او (مرد) از پرداختن به جنسیت مضحک و نامعقول مردانه (خود) طفره رود. نگاه منفی به سکس جنسیت مرد را محذور نموده اما سرکوب نکرده است. و مردانگی بشکلی جا افتاده که استفاده از تهدید و خشونت برای ثابت کردن آن، به اخلاق، رعایت ادب و نزاکت و خوش آدابی او صدمه ای نمی رساند. وقتی به مسئله زن بر می گردیم، قضیه کاملاً فرق می کند. ساختار بدن زن آنچنان ساخته نشده که از دخول واژنی لذت کامل ببرد، هر چند که برای بعضی از زنان دخول واژنی اهمیت دارد. اما زنان عموماً، برای رسیدن به اوج لذت جنسی به نوع دیگری از تحریک جنسی نیاز دارند

که ربط و نقشی در تولید مثل ندارد. برای مثال اینکه زن به ارگاسم برسد یا نرسد، تأثیری در تولید مثل ندارد همین را در کنار این باور عمومی جامعه مردسالار قرار دهید که زنان علت و سبب همه مشکلات جنسی هستند. بی جهت نیست که در همه ادوار تاریخ، بدرجات متفاوتی، جنسیت و ابراز غریزه جنسی زنان سرکوب شده است. بعلاوه، اگر این را هم در نظر بگیریم که بدلایل بیولوژیکی، ممکن است در زنان نوعی سیستم بازدارندگی از تحریک جنسی در شرایط نامطلوب رشد کرده باشد، آنوقت موضوع هر چه کمتر اسباب تعجب می شود.

ما از آن زمان و مرحله تاریخی، اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیستم، چندان فاصله نگرفته ایم که زنان خوب و نجیب را زنانی بدون جنسیت تعریف می کردیم، زنی که آسکسوال هستند یعنی هیچوقت تمایل جنسی و جنسیت خود را ابراز نمی کردند اما به شوهران خود خدمات جنسی ارائه می دهند و هر وقت شوهر هوس کرد می تواند از این خدمات استفاده کند. در مقابل اینها، " زنان بدکاره" بودند که چنانچه به اندازه کافی میل و تمایل جنسی خود را بروز می دادند، آنها را دیوانه تلقی کرده و راهی دیوانه خانه ها می کردیم.

همین امروز هم در جاهایی از جهان، دختران جوان در معرض برش آلت جنسی خود معروف به ختنه زنان قرار دارند و ادعا می شود که هدف تحت کنترل در آوردن «سکسوالیته خطرناک برای جامعه»، زنان، می باشد. بدتر از این هم هست؛ همین چند روز پیش من و تعداد دیگری، نامه ای به سفارت نیجریه فرستاده و از آنها درخواست کردیم که برای لغو حکم سنگسار زن جوان سی ساله ای در نیجریه اقدام کند. این زن جوان سی ساله که فرزندی پنج ماهه دارد به جرم زنا به سنگسار محکوم شده است. طبق قانون شریعت، حکم ارتکاب زنا توسط فرد متأهل مرگ می باشد، اما در این قضیه این زن متأهل نیست اما مردی که با او رابطه داشته متأهل است، ولی مرد را به علت نبودن مدارک کافی آزاد کرده اند و زن به سنگسار محکوم کرده اند. بسختی می شود سند و مدرکی وحشت آورتر از این پیدا کرد که نشان دهد تا چه اندازه به زن بعنوان «شیطان منحرف کننده» نگرسته می شود.

ما حداقل می توانیم نفس راحتی بکشیم که در طول صد سال اخیر در جهان صنعتی، زنان تا حدود زیادی امکان و آزادی ابراز جنسیت خود را یافته اند، اما حتی همین امروز هم آثار و نشانه های دیدگاه قدیمی مبنی بر اینکه زن تنها وسیله ای برای ارضای تمایل جنسی مرد می باشد، بچشم می خورد.

در پرسشنامه تحقیقاتی اخیر مؤسسه کینزی از زنان دگرجنسگرا، این دو سؤال زیر هم گنجانده شده بودند:
تا چه اندازه رسیدن خودت به ارگاسم در خلال همخوابگی با شریک جنسی ات، برایت مهم می باشد؟
(ارگاسم، مسلماً تنها راه لذت بری جنسی زن نیست، اما یکی از آنهاست.)
تا چه اندازه، ارضاء جنسی شدن شوهرت در خلال همخوابگی، در ارضاء جنسی خودت مهم می باشد؟
نتایج این دو سؤال در جدول زیر آورده شده است:

بیش از اندازه مهم است	خیلی مهم است	مهم می باشد	تا حدودی مهم می باشد	اصلاً مهم نیست
5.5 درصد	25.5 درصد	27.3 درصد	30.6 درصد	11.2 درصد
25.2 درصد	52.5 درصد	13.4 درصد	6.6 درصد	2.3 درصد
رسیدن خود به ارگاسم	ارضاء جنسی شدن شوهر			

در باره پورنوگرافی چی؟

جنبه دیگری از واقعیت واقعاً موجود، وجود دارد که مایلیم به آن بپردازیم، و آن نقش پورنوگرافی، یا همان صنعت بسرعت در حال گسترش در جهان، که عمدتاً بازار تحریک جنسی مردان می باشد. هر چند پورنوگرافی، یا اگر بخواهم اصلاح کمتر شرژ شده بکار بگیرم؛ تصاویر و نوشته های عریانگرا، تاریخی طولانی دارد که به نقاشی ها و کتیبه های قدیمی در هند می رسد، اما در صد سال اخیر بخصوص در بخش تصاویر، به مرز های تازه ای رسیده است. وقتی که در اواخر قرن نوزده پورنوگرافی شروع شد، بلافاصله برای به تصویر کشیدن علنی سکسوالیته بخدمت گرفته شد. اما آن تصاویر تا حدود زیادی برای اکثریت بزرگی از مردم قابل دسترس نبودند. در طول قرن بیستم، با تولید فیلم و ویدئوهای پورنوگرافی، تعداد هر چه بیشتری از مردم به تولیدات پورنوگرافی دسترس یافتند. و حالا با اینترنت، تخمین زده می شود که 30000 تا 60000 سایت سکس (بزرگسالان) و تعداد بیشماری گپ خانه (چات روم) و گروه های شبکه ای وجود دارند. از 40 سایتی که توسط مردان 18 تا 24 ساله بازدید شده اند، 33 تای آنها در مورد مسائل سکس و جنسیت بوده اند.

(Nielsen/Netratings, unpublished data)

همه اینها بازگو کننده این واقعیت اند که دسترسی به اطلاعات و مسائل مربوط به سکس به سطح سرگیجه آوری رسیده است. اینگونه تولیدات عمدتاً توسط مردان در هنگام استمناء مورد استفاده قرار می گیرند. بخش نسبتاً کوچکی از تولیدات پورنوگرافی هم اختصاصاً برای زنان تولید می شوند، و نشانه هتی موجود دال بر آن دارند که زنان عمدتاً بدنبال مواد تحریک کننده جنسی غیر تصویری هستند.

همه اینها، چه اطلاعاتی در باره سکسوالیته مرد به ما می دهد؟ آیا موضوع این است که مردان بیش از زنان به سکس نیاز دارند و سعی می کنند از همین طریق (پورنو) به این نیاز خود پاسخ دهند؟ سرعت گسترش هر چه بیشتر اینگونه فعالیت های جنسی اسباب نگرانی است. گیریم که آنها (مردان) انرژی (نیروی جنسی) بیشتری دارند و از این طریق خود را از آن خلاص می کنند ولی آیا این نتایج عجیب سیستم واکنش شرطی سکسوالیته مردان را بر ما عیان می کند؟ یا اینکه ما وارد مرحله جدیدی در تاریخ روابط جنسی مرد و زن شده ایم؛ مرحله ای که در آن بر «رابطه صرف» با هدف ارضاء متقابل هر دو طرف تأکید می شود و نه تجلی سیستم مردسالارانه که در بالا توضیح دادم؟ آیا مردان از جهت شکل گیری ذهنی - اجتماعی آنچنان حول سیستم فالوس محوری (کیرمحوری) شکل داده شده اند که آنها را از انطباق خود با این نوع

رابطه جدید تاریخی باز می‌دارد؟ من جواب این سئوالات را نمی‌دانم، اما مهم است مه بدنیاال پاسخ این سئوالات بگردیم. موضوع ذهن من این است که ما، به هر علت و سببی که باشد، اما به نظر می‌رسد که ما شاهد فاصله‌گیری از شیوه نامطلوب فالوس (کیر) محوری مردسالارانه گذشته و ورود به مرحله مشکل زای دیگر سکسوالیته خود محور مرد هستیم. مرحله ای که در آن مرد خود را از روابط نزدیک و خصوصی پیچیده، دردسر آفرین و مسئولیت آور رها می‌کند، و نتیجه اینکه بکارگیری سکس در روابط مشترک خصوصی هم کم رنگ می‌شود. گانتز اشمیت، در نوشته خود بنام «جنسیت و مدرنیسم اخیر»، استمناء را یکی از راههای فرار معرفی می‌کند. او می‌نویسد: « جوانی که بطور مرتب جلق می‌زند اما علاقه ای به داشتن سکس با دوست دختر خود ندارد، موضوع را اینگونه توضیح می‌دهد که در موضوع جلق زدن من هر وقت که خودم دلم بخواهد شروع می‌کنم و هر وقت دلم بخواهد تمامش می‌کنم. دیگه عشق بازی اولیه، یا حرفها و رفتارهای راماتیکی و عاشقانه اولیه لازم ندارم، لزومی ندارم حدس بزنم که او از چی خوشش می‌آید یا بدش، لازم نیست بعد از اتمام سکس هی یکی را نوازش کنم، هر وقت دلم خواست می‌خواهم.» این جوان شاید می‌توانست این را هم بگوید که در هنگام استمناء می‌تواند به هر نوع فانتزی ای که دلش می‌خواهد رو آورد و از این طریق هویت فالوس محوری جنسیت خود را ادامه دهد.

یکی از افراد شرکت کننده در تحقیقات در حال انجام ما در مورد «اعتیاد به سکس» در مورد فانتزی خود چنین گفت: « شئی درون فانتزی من، زنی وجود ندارد، فکر نمی‌کنم.... زن باید مطلقاً مفعول و بدون هیچ حرکتی باشد و علاقه ای به لذت بری خود نداشته باشدو گرنه رابطه صمیمی و نزدیک برقرار نمی‌شود.....».

آیا این قضیه، ریشه بیولوژیکی سکسوالیته مرد را بر ما عیان می‌کند، و یا تأثیر بیولوژیکی منتج از ساختار اجتماعی جنسیت مرد، و تقابل بین این ساختار با ساختار «روابط صرف و بیشتر متقابل» که در حال زایش است؟ پورنوگرافی، سئوالات پیچیده ای را مطرح می‌کند. مدت زیادی است که بحث های داغی بین فمینیست هایی که بر لزوم اعمال سانسور بر پورنوگرافی، بدلیل تأثیر مخرب آن بر زندگی زنان، و فمینیست هایی که اعمال چنین سانسوری را نقض حقوق بشر، که ممکن است باعث مشکلات بیشتری برای زنان شود، در جریان است. در آخر صحبتیم دوباره به این مسئله باز خواهیم گشت.

پس من چگونه انتخابی خواهم کرد؟

خب، نق زدن در باره وضعیت واقعاً موجود کافی است. انتخاب من چگونه است و چطور می‌خواهم با دیگران فرق داشته باشم؟ قبل از هر چیز: یک جامعه کاملاً متفاوت از جهت رابطه بین زن و مرد، که از جامعه مردسالار فاصله دارد، و هر چند دلیل آورده شود که پس زن سالار باشد، ولی جامعه دلخواه من زن سالار هم نخواهد بود. در چنین جامعه ای به نابرای زن و مرد که مدتهای مدیدی موضوع بحث های فمینیست ها بود، چگونه پرداخته می‌شود؟ یکی از راههای آن، تغییر ساختار جامعه است، بشکلی که تنها اختلاف زن و مرد فقط و صرفاً به چگونگی تولید مثل محدود شود، و نه چیز دیگر، و بجای مطرح کردن تفاوتها، تأکید و پافشاری بر شباهت های دو طرف. ما به سکسوالیته خود، که طبیعت به ما داده، به این شکل برخورد خواهیم کرد که قادر است تأثیر و نفوذ خود را اتوماتیک وار، و محدود، در همان حوزه نفوذی خود که تأثیر گذار است، یعنی موضوع بیولوژیکی، اعمال کند، همین و بس، و آن را در پشت ذهن خود، در همانجا نگه داشته می‌شود. به عبارت دیگر، جنس بیولوژیکی، مرکز ثقل هویت فردی و جنسی فرد نخواهد بود.

طرحی که مطرح می‌کنم، تا کنون در ادبیات فمینیست ها به آن برخورد نکرده ام. این شاید بخاطر ورود دیررس من به این ادبیات (فمینیستی) باشد. من می‌خواهم که سیستم مورد نظر من بر تفاوت زن و مرد صحنه بگذارد. البته تشابهات فراوانی هم وجود دارند، و حالتی که ویژگی ها و خصوصیات (دو جنس) در هم تداخل می‌کنند، اما تفاوت های مهمی هم وجود دارند که باید دیده شوند چون این تفاوتها مکمل یکدیگرند. تأکید می‌کنم که در سیستم مورد نظر من، هر دو خصوصیات متفاوت مذکر و مؤنث، لازمند و از آنها استفاده بهینه خواهد شد. هر دو مدل برتری هایی دارند که لازمه سیستم اجتماعی است و بهترین راه حل، قاطی کردن آنها با هم نیست بلکه اهمیت یکسان به هر دو دادن و بکارگیری هر کدام در جای خود می‌باشد. این کار در عمل چگونه خواهد بود؟ جامعه طوری سازماندهی می‌شود که در همه سطوح خود، به یکسان زن و مرد خواهد داشت. اصل بر رهیافت دو- تیمی خواهد بود. لازمه استثناء از این امر، وجود شرایط خاصی خواهد بود که قانون تعیین می‌کند. این یعنی اینکه در همه سطوح سازمان اجتماعی، برای زن و مرد پست های برابر وجود خواهند داشت. مردان برای احراز پست های در نظر گرفته شده برای مردان، با هم رقابت می‌کنند، و زنان برای احراز پست های در نظر گرفته شده برای زنان، با هم به رقابت می‌پردازند، و هر دو جنس حقوق برابر خواهند داشت. این تقسیم بندی در همه سطوح بالای جامعه اعمال می‌شود. همین تقسیم بندی در دولت هم اعمال می‌شود، تعداد پست های انتخابی بطور مساوی بین زنان و مردان تقسیم می‌شود و تعداد زنان مساوی تعداد مردان خواهد بود، در تجارت و صنعت هم همین سیاست اعمال می‌شود، البته ممکن است در موضوع صنایع ما به مواردی «خاص» بربخوریم، یعنی کارهای خاصی که صرفاً مردان آن را انجام می‌دهند و کارهایی مختص زنان، اما این فقط استثناء خواهد بود تا اصل. توجه داشته باشیم که در اکثر حوزه ها، کارهایی که به تفاوت فیزیکی زن و مرد مربوط می‌شوند، هر چه کم و کمتر می‌شوند. با پیشرفت تکنولوژی و وسایل تولید، زنان همانقدر قادر به بکارگیری وسایل هستند که مردان. علاوه بر این، جاهایی هم خواهد بود که مهارت زنان ارجحیت خواهد داشت و جاهایی هم مهارت مردان دارای ارجحیت خواهد بود. اجازه دهید با یک تصویر آشنا، موضوع را بیشتر بشکافم. تعداد پست های زنان و مردان مسئول هر دانشکده ای از دانشگاه، برابر خواهند بود، البته با استثنایایی. در کمیته هماهنگی، تعداد زنان و مردان مساوی هم خواهد بود. همینطور تعداد زنان و مردان در کمیته آموزشی هم برابر خواهد بود. موقعیت های تحصیلی بطور مساوی بین دختران و پسران تقسیم می‌شوند طوری که تعداد دانش آموزان دختر و پسر معادل هم خواهد بود. رقابت بین دختران و پسران خواهد بود اما در مفهوم اینکه چه کسی تصمیم می‌گیرد و چه کسی به کار دسترسی خواهد داشت بلکه در مفهوم مقایسه بین دستاورد و موفقیتها. مسلماً موضوعاتی ویژه هم بروز

خواهند کرد که باید به آنها توجه نمود. موضوع رهبری. در جهان دانشگاهی، رهبری موضوع ساده ای خواهد بود. ریاست هر بخش بصورت دوره ای بین زنان و مردان می چرخد.

از اینها گذشته، مسئله تولید مثل هم مطرح است. آبستن شدن، زائیدن و تغذیه کودک از شیر پستان بعهده زن می باشد. در تنظیم سیستمی که از آن صحبت می کنم تمهیدات لازم برای این موضوع در نظر گرفته خواهد شد. اما وقتی که برای احراز پست های در نظر گرفته شده برای زنان، زنان با همدیگر رقابت می کنند و نه با مردان، موضوع کمتر مسئله ساز خواهد شد. توجه ویژه ای هم به مرخصی مربوط به بارداری و زایمان مبذول خواهد شد. اما مراقبت از کودکان، تنها به بارداری محدود نمی شود. در موضوع نگهداری از نوزادان و کودکان، مسئولیت برای والدین، زن و مرد، در نظر گرفته خواهد شد که توسط سیستم اجتماعی مورد حمایت قرار خواهد گرفت و توجه و امکانات ویژه ای به موضوع نگهداری از کودکان اختصاص داده خواهد شد.

من می توانم وقت زیادی را در راه پرداختن به جزئیات چنین سیستمی، صرف کنم- و شما هم مرا به چالش بکشید- ولی بهرحال من همین سیستم را انتخاب خواهم کرد. حالا، اینجا مسئله مهمی پیش می آید. این سیستم، جامعه خواهد بود که برپایه تنوع و این برداشت ساخته می شود که حداقل دو نوع مردم وجود دارند، زنان و مردان، و هر کدام به یکسان مهم اند و با ارزش برابر در این جهان. همین، راه پذیرش تنوعات دیگر در جامعه را هم هموار می کند، از جمله تنوعات قومی، ملی، زبانی، مذهبی، گرایش جنسی و غیره. درست عکس آنچه که حالا داریم. سرکوب و ستم بر زنان توسط مردان که در ساختار ادارات و مؤسسات عجین شده، مبنایی است برای هر نوع سرکوب و ستم رسانی گروه و قشری از جامعه بر گروه و قشری دیگر. جامعه مردسالار، مشکل عمده ای با مردانی دارد که با مردان دیگر دست به مقابله جنسی می زنند. و هموفوبیا زاده می شود. در سیستم جامعه دلخواه من، هموفوبیا به حداقل سطح ممکن تنزل خواهد کرد.

خب، در این بهشت «بانکروفت-ی» سکس چه جایگاهی خواهد داشت؟ اول، سکس بعنوان یک مکانیسم بیولوژیکی برای تولید نسل، و یکی از ابعاد زندگی، که مسئولیت آور است، پذیرفته خواهد شد. وسایل پیشگیری از بارداری بوفور قابل دسترس خواهند بود. سکس قوی ترین وسیله جهت ایجاد پیوند عمیق و خصوصی بین انسانها است - ریشه و اساس رابطه ای نزدیک و خصوصی بین زن و مرد، و همینطور بین دو زن یا بین دو مرد، می باشد. اما در موضوع رابطه ایجاد شده بین زن و مرد، مسئولیت تولید مثل بسیار مهم است. ارزش گذاری سکس (از هر نوع آن چه بین زن و مرد، بین دو زن و یا بین دو مرد) در جامعه بر مبنای تأثیر آن سکس بر پایداری آن دو نفر به روابط مشترک ایشان خواهد بود. هر چند که داشتن سکس خود بخود روابط مشترک سالم را تضمین نمی کند اما یکی از اجزاء آن بشمار آورده می شود. اساس تجربه جنسی دو نفر با هم، توان رها شدن و از خود بدر آمدن در حضور همدیگر می باشد، تا آنگاه در چنین پروسه ای بتوان لذت جنسی و امنیت احساسی و عاطفی را تجربه کرد و بدست آورد. اگر رسیدن به امنیت عاطفی یکی از شرایط (سکس) باشد، آنوقت بعید به نظر می رسد که افراد بدون ایجاد نوعی رابطه با هم، دست به عمل جنسی بزنند. در چنین سیستمی توالی و تقدم و تأخر اعمال و رفتار های جنسی در هنگام مقاربت، نسخه ای نوشته خواهد شد، و فرو کردن کیر در واژن یکی از انواع راههای لذت بری از تجربه عمل مشترک خواهد بود، اما فرو کردن تنها راه کام ستانی و لذت بری آنها نخواهد بود، مگر آنکه هدف تولید مثل در برنامه آنها باشد. با در نظر گرفتن اینکه هیچکدام از دو طرف فشاری بر دیگری وارد نمی کند که باعث احساس ناراحتی و تهدید در طرف مقابل می شود، آنگاه زنان در پی گیری حرکات و رفتارهایی که بهترین و بیشترین لذت جنسی برایشان به همراه دارد، آزادی عمل بیشتری خواهند داشت. مردان از توقعاتی که از شان می رود که باید بشکل خاصی رفتار کنند، آزاد می شوند. جلق زدن و استمناء بعنوان عملی کاملاً طبیعی برای فرد، چه زن و چه مرد، تلقی خواهد شد، که در وهله اول برای شناختن چگونگی واکنش جنسی خود مورد استفاده قرار می گیرد و در وهله بعد عملی منطقی برای لذت بری جنسی در مواقعی که امکان تقسیم تجارب جنسی با فردی دیگر وجود ندارد.

من به ازدواج بعنوان امر علنی کردن عهد و پیمان خصوصی می نگرم. موضوع بیشتر از این نیست. ازدواج کردن، بخودی خود، چیزی به رابطه و پیمان مشترک نمی دهد. یعنی رابطه مشترک یک زوج، خود بخود بر رابطه مشترک دو نفری که با هم ازدواج نکرده اند، هیچگونه ارجحیت و برتری ندارد. اصل سکسوالیته مسئولانه شامل حال همه می شود؛ چه جفت هایی که ازدواج کرده اند و چه جفت هایی که ازدواج نکرده اند. و بر عکس آنچه که خیلی ها امروز ادعا می کنند، ازدواج کردن خود بخود، مسدولیت جنسی به همراه نمی آورد. اضافه کنم که به اعتقاد من، هدف مهم تر ازدواج، همانا تأیید و تأکید مجدد رابطه مشترک دو نفر با هم در زمانی است که آنها با هم قصد داشتن فرزند مشترک را دارند. در جهان ایده آل من، کودک در کنار پدر و مادر خود رشد می کند، و اگر آن دو بعداً از هم جدا شوند و هر کدام با فرد دیگری رابطه مشترک برقرار کند، آنها همچنان مسئولیت مشترک خود نسبت به رشد و پرورش کودک خویش را ادامه می دهند. این قسمت عمده مسئولیت مربوط به تولید فرزند خواهد بود. تصور جامعه شناسی-بیولوژیکی از مرد که فقط تخم خود را به اطراف می پاشد، در جهان (دلخواه) من جایی نخواهد داشت.

من هیچ توهمی در مورد اهمیت مذهب در هر جامعه پیشرفته ندارم. در مورد مذاهب دیگر که اطلاعا کمی از آنها دارم، حرفی نمی زنم، ولی به مسیحیت خواهم پرداخت چون بعنوان یک مسیحی پرورش داده شدم. بطور روشن بگویم که در جهان جنسی دلخواه من، رشته های مختلف مسیحیت مرد سالاری را کنار می گذاشتند و در مناصب مختلف کلیسا، کرسی های مقام و مسئولیت ها را بطور مساوی بین زنان و مردان تقسیم می کردند و در آموزش هایی که به جامعه می دهند بر اهمیت برابری و هم ارزشی زن و مرد تأکید می نمودند. من بهیچ وجهی این را قبول نمی کنم که نظر عیسی مسیح چیزی غیر از این بوده است، و باور دارم که در آن صورت، تعلیم مسیحیت که من بخش ها و مسائل کلیدی آن را قبول دارم، در جهان بر مبنای مساوات دلخواه من، مقبولیت بیشتری می یافت. از بسیاری جهات، تغییرات پیشنهادی من بر راحتی میتوانند از مذهب شروع شوند و موج حرکت تغییر اجتماعی در کل جامعه راه بیندازند.

بدون شک محدودیت های اجتماعی و قانونی در ابراز (برخی از) رفتارهای جنسی وجود خواهد داشت. بسختی می توان سیستمی اجتماعی، هر چقدر مثبت نسبت به مسائل جنسی، را در ذهن تصور کرد که بهرحال درجه ای از محدودیت اجتماعی در مورد مسائل جنسی در آن نباشد. اما امید آن است که با شکل گیری سیستم دلخواه من، مردم در سیستم اجتماعی با نگاه مثبت نسبت به جنسیت و سکس و برابری جنسی

رشد می کنند، و آنوقت امکان ارتکاب رفتارهای جنسی مضر به حال دیگران، نه اینکه از بین می رود، بلکه به حداقل می رسد. مردی که فالوس (کیر) محوری را کنار گذاشته باشد، مرتکب تجاوز به زن نمی شود. مردمی که در جامعه دارای نگاه مثبت به سکس و جنسیت مسئولانه، رشد می کنند، به کودکان تجاوز نخواهند کرد. جامعه ای که نسبت به سکس و جنسیت نگاه منفی داشته باشد؛ مشکلات مربوط به عرصه سکس را برای خود صد چندان می کند.

به پورنوگرافی، که قبلاً به آن اشاره کردم، هم باید پرداخته شود. ما سانسور را تأیید نمی کنیم، نه بخاطر اینکه سانسور ممکن است با اصول آزادی مصروحه در قانون مطابقت نداشته باشد، بلکه بیشتر بدان دلیل که تاریخ به ما می آموزاند که هر چیزی سانسور شود، علاقه ها را بیشتر به خود جلب می کند و آنگاه دنیای زیر زمینی خود را بوجود می آورد. من ترجیح می دهم که با شکل گیری فرهنگ مثبت نسبت به سکس و سرمایه گذاری جنسی مردان در روابط مشترک، بعد از رها شدن از سیستم فالوس محور، آنوقت کشش آنها به پورنوگرافی متحول و کمتر می شود. آنها دیگر به تصاویر جنسی که در آنها زن تحت تسلط واقع شده، کششی نخواهند داشت، اما به تصاویر و صحنه های سکسی که نگاه و فرهنگ مثبت نسبت به سکس و جنسیت را در آنها تقویت می کند، رو می آورند، صحنه ها و تصاویری که امروزه کمیاب اند. آنوقت پورنوگرافی نه تحقیر زنان، بلکه ضعف مردان را به تصویر می کشید.

در باره ایدز چی؟

امروزه برای مبارزه با ایدز بر سکس سالم تأکید می کنند، در جهان دلخواه من، تأکید بر سکس مسئولانه خواهد بود. سکس مسئولانه یعنی اول احترام بخود و شریک جنسی خود، و بعد، مسئولیت احتراز از بارداری ناخواسته. موضوع آموزش جنسی جوانان، تبلیغ اصل قدیمی مسیحی مبنی بر خوداری از سکس تا ازدواج نخواهد بود، بلکه در عوض به کودکان از همان سنین اولیه آموزش داده خواهد شد که جنسیت در حال رشد و ظهور آنها مسئولیت می طلبد، اول مسئولیت محترم شمردن حریم خصوصی دیگری، و بعد مسئولیت دوری گزینی از بارداری ناخواسته. کودکان حتی در این جهان امروزی ما هم، چه برسد به جهان ایده آل، دوست دارند با آنها طوری رفتار شود که کاملاً توانایی تقبل مسئولیت در برابر رفتارهای خود را دارند. هر چند که مسئولیت پذیری آنها در حال رشد و پخته شدن است، اما تسلیم فشارها هم نمی شوند. در جهانی که نگاه خوبی نسبت به جنسیت خواهد داشت، جوانان برای برقراری روابط جنسی پیشرفته عجله نخواهند داشت.

در چنین جامعه ای مبنی بر برابری جنسیتی، که سکس یا برای تولید مثل و یا جهت برقراری تماس و روابط مشترک عمیق، انجام می گیرد، و نه صرفاً برای خودخواهی یا تأیید و تأکید مجدد هویت جنسی خود، آنگاه رفتارهای جنسی مسئولانه نرم خواهد بود. بیماریهای مقاربتی کاملاً از بین نمی روند بلکه به حداقل می رسند.

من به این موضوع نپرداخته ام که ما چگونه می توانیم اینهمه تغییرات رادیکال را عملی کنیم. فقط یک چیز بگویم و آن اینکه ما در جهانی زندگی می کنیم که سرعت در حال متحول شدن است. بنابراین تصور نکنیم که چون شیوه هایی از زندگی تاریخی طولانی دارند، پس عوض شدنی هم نیستند. اصل مسئله این است که ما برای ایجاد این تحولات، ابتدا و قبل از هر چیزی، اول باید نابرابری جنسیتی را اصلاح کنیم. آیا همه اینها فقط یک آرزوی عملی نشدنی است، یک فانتزی متعلق به سکسولوژی که مغزش از کار افتاده؟ شاید؛ اما اشکالی هم در طرح افکارم نمی بینم. از اینکه فرصت روده درازی به من دادید، تشکر می کنم.

کیان نظام اسلامی زیر چادر من نیست

نوشته: فاطمه صادقی: دختر آیت الله صادق خلخالی (صادقی گیوی)

از سایت: میدان زنان

«پوشش و حجاب بحثی یکسره مربوط به قدرت است، کاری به اخلاق و دین ندارد.»

از حرف زدن در مورد حجاب خسته نمی شوم. در تمام سالهای کودکی و جوانی ام، «حجاب» بخشی از زندگی من بوده و سرنوشت مرا تعیین کرده است. با آن بزرگ شده ام. دو رو برم در خانواده تقریباً همه محببه اند و مادرم هنوز هم مرا به خاطر، به قول خودش «اهمال و کوتاهی در حجاب» نبخشیده است. حجاب بزرگترین چالش فردی و سیاسی زندگی من بوده است. بعدها وقتی از کودکی درآمد، به دانشگاه رفتم و خواندم و دیدم که بزرگترین چالش زندگی زنانی بوده است که من حتی با آنها در بسیاری جهات دیگر متفاوتم.

بگذارید برایتان بگویم تجربه تلخ من با حجاب چگونه آغاز شد؟ به خاطر دارم روزی را که برای نخستین بار می بایست جلوی پسرهای فامیل که با آنها هم بازی بودم و در بسیاری موارد با آنها رقابت می کردم، روسری بپوشم. حس تحقیر می کردم. احساس می کردم فلج شده ام و در نگاه آنها خردم. بخصوص در نگاه یکی شان می خواندم که: «دیدید بالاخره چطور مغلوب شدی؟» قضیه اما فقط مربوط به پوشش نبود. بس فراتر از این بود. موارد متعددی اتفاق می افتاد که وقتی سخت سرگرم بازی یا به خود مشغول بودم، صداهایی عتاب آلود از گوشه و کنار می آمد که: «درست بنشین، لباست را درست کن. همه جای پیداست. روسریت را بکش جلو، چادرت عقب رفته، گردنت پیداست، موهایت پیداست و...» هرگز نمی دانستم معنای پس پشت این عتاب و خطابها چیست و اصلاً چرا باید به این شیوه مورد خطاب قرار گیرم.

چیزی شورش وار در تمام آن سالها در من رشد می کرد و من در تلاش بودم تا با انواع ترندهایی که میشناختم میان انتظارم از خودم و انتظار دیگران از من که رابطه پیچیده های توأم با عشق و نفرت را با آنها تجربه می کردم، برقرار کنم. هر چه بیشتر کتابهای مطهری را می خواندم، کمتر قانع می شدم و دست آخر دیگر اصلاً خود را طرف خطاب او نمی دانستم. از نظر من او روحانیای باسواد بود که خیلی چیزها میدانست ولی در مورد تجربه های شخصی و اجتماعی از حجاب هرگز هیچ نمی توانستم برایش احترام زیادی قائل باشم. برج عاج نشینی این

روحانی و عالم دینی که مرگش نیز در جو آن سالها تأسف آور هم بود، به نظرم نابخشودنی می‌آمد. او چه می دانست پوشیدن روسری که در آن عالم بچگی هیچ نیازی به آن نیست، چه حسی دارد؟ کمتر از آن می دانست که برای من پوشیدن حجاب برای نخستین بار به مردن میمانست و نمیتوانستم خودم را قانع کنم که چرا یک کودک دختر، که هیچ علامتی از زنانگی در او مشاهده نمی شود، به صرف اینکه به سن خاصی رسیده باید روسری و بعدها هم چادر سر کند. حال گیرم که مزایایی که او در کتاب مسأله حجاب از آنها یاد می کرد و من هرگز تا به امروز به آنها پی نبردهام، حقیقت داشته باشند.

تجارب و تحقیرهای شخصی من و دیگران از حجاب در هیچیک از کتابهای جلد اعلا روحانیون حوزه که بارها و بارهاهم تجدید چاپ شده اند، یافت نمی شود. کمتر از آن در شعارهای رنگارنگی که برای پاسداشت این وظیفه خطیر به خورد ما می دهند. بگذارید بگویم که بعد از آن تجارب کودکی تحقیر آمیز ترین جمله‌های که در مورد حجاب شنیده‌ام این جمله بوده است که: «حجاب برای زن مثل صدف است برای گوه‌ها!» می توانستم جملاتی با شأن بیشتر از این قبیل که: «خواهرم، حجاب تو کوبنده تر از خون من است!» را تحمل کنم، اما جمله فوق را هرگز. در جمله نخست توهینی نهفته است که برای هر انسانی قابل درک است. بی آنکه سازنده یا سازندگان آن را دیده باشم، می توانم حدس بزنم که در روانشناسی تخریب شخصیت باید زیر دست بوده باشند. شما هم می توانید حس کنید چرا. در این جمله ستایش با تحقیر توأم می شود. با تعریف از زن، اما، فقط به عنوان موجودی که باید زیبا باشد. بگذریم. اینها را شما بس بهتر از من می دانید. در جمله بعدی اما نوعی شأنیت را احساس می کنم. از مبارزه جویی اش همراه با احترامی که برای زنانگی من قائل می شود، خوشم می آید، ولو آنکه مرا نفهمد و از من زن سرسری بگذرد.

بزرگتر که شدم، اما قضیه ابعادی پیچیده تر به خود گرفت. تقریباً به زودی متوجه شدم که باید میان روسری و چادر فرق بزرگی قائل شوم. اگر روسری برای کنترل جنسی من بود؛ البته به شیوه ای بس ناموفق، یا برای آن بود که کم کم مرا از عالم بچگی بکنند و به زور زنم کنند و زن بودن را به خوردم بدهند، بحث چادر چیز دیگری بود. می دیدم که مادرم و بسیاری دیگر از زنان دور و برم از چادر به شیوه های مختلف استفاده می کنند. هر جا هر چادری را نمی پوشند و تازه هر جایی هم خیلی تنگ رو نمی گیرند. بویژه وقتی قرار بود روحانی معظمی قدم به خانه ما بگذارد یا آنکه ما قرار بود نزد روحانی معظمی برویم، می دیدم که خانمها از همیشه تنگ تر روی می گیرند و طبیعتاً در این میان دائماً با این خطاب روبرو می شدم که: «مواظب حجابت باش!»، یعنی آنکه تنگ رو بگیر. آیا این آقایان نامحرم تر از بقیه مردها بودند؟ به نظر می آید. هرچه درجه و مقام بالاتر می رفت، صورت باید بیشتر پوشیده تر می ماند. حجاب با قدرت همواره پیوندی ناگسستنی داشته است.

چادر فقط یک پوشش نبود و نیست. با چادر هزار نوع فاصله گذاری، کدگذاری، همرنگ شدن، متمایز شدن، و امتیاز دهی و امتیازگیری و ... صورت می گرفت و می گیرد. من نیز باید می آموختم که در سلسله مراتب قدرت اریستوکراتیک روحانیت چگونه از چادر باید استفاده کرد. چطور باید آن را به ابزار قدرتی بدل کرد و بر دیگران اعمالش کرد. باید می آموختم چگونه علائم و نشانه ها را به کار بگیرم و با آن برای خودم سری میان سرها بشوم، به رسمیت شناخته بشوم، دیده شوم، مزایا به من تعلق گیرد. ثابت کردم که استعدادش را ندارم.

صرف پوشیدن روسری و مانتو هم کافی نبود؛ همچنانکه وقتی برای نخستین بار یواشکی مانتو و روسری را آزمایش کردم، احساس برهنگی می کردم. امروز می دانم که بیش از احساس عریانی جسمی، عاری شدن از آنهمه عقبه، از آنهمه علامت گذاری، از آنهمه مزیت و تشخیص و اعتبار، از آن اریستوکراسی بود که آشفته و پریشانم می کرد. پوشیدن مانتو و روسری باهمه ترسها و خطرهایش، اما مزیتی ماجراجویانه و بس چشمگیر داشت. مرا در کنار بسیاری چیزهای دیگر و ادار ساخت تا به دنبال بی بهره شدن از مزایای اجتماعی و سیاسی ای که با حجاب و چادر همراه بود، قدم در راهی دیگر بگذارم. با پوشیدن مانتو و روسری، بی هویت و خالی شدم و حال نیاز بود که هویت جدیدم را خودم بسازم.

مطمئنم که کسان بسیاری این تجارب را از سر گذرانده اند و من در این میان تنها نیستم. مجاز نیستم در اینجا از آنها یاد کنم، اما برایشان سخت احترام قائلم. تنها می گویم که از خلال گشودن این تجربه شخصی به این پرسش پاسخ دهم که چرا حجاب چالشی اساسی برای ما زنان است و نمی توان از آن به سکوت گذاشت. خاصه در این روزها که مسأله ابعادی تلخ به خود گرفته است. تو گویی می شود یک شبه همه مبارزات و چالشهایی را که زنان بسیار در این راه متحمل شده اند، نادیده گرفت. به گمان من این امر غیر ممکن است. نمی خواهم در اینجا پر دور بروم و از این حرف بزنم که بحث پوشش آزادانه در کنار بحث آموزش از نخستین خواسته های زنانی در ایران بوده است. کتابهای تاریخی پر اند از ماجرای زنانی که همچون من از این پوشش همراه با مزایای نخواستنی آن حس تحقیر داشته اند و حتی بعضاً به همین خاطر مجبور شده اند در کنار دولت هایی بایستند که از آنها هیچ دل خوشی نداشته اند، بلکه تنها مزیتشان این بود که بعد از گذر از دالانهای تنگ تاریخ پر از وحشت زنانه، دستکم به این امر رضایت دادند که زنان تا حدودی از پستوی خانه در بیایند. امثال محترم اسکندری و صدیقه دولت آبادی و تاج السلطنه و مهر انگیز منوچهریان و نویسندگان شجاع عالم نسوان که در نهایت قربانی بی پروایی خود شدند، تنها مشهورترینهای این تاریخ اند.

برای من چالش حجاب اما تنها به پوشیدن یا پوشیدن مانتو و روسری یا چادر خلاصه نشد. بحث دیگر بر سر خود پوشش اجباری بوده و هست. در تمام این سالها چالش ابعادی دیگر و وسیعتر به خود گرفت و از بحث فردی به بحثی اجتماعی و سیاسی بدل شد. کیست که نداند در تمامی این سالها «بی حجاب» بودن از مؤثرترین حربه ها برای خاموش کردن صدای زنان معترض بوده است. بی حجابی با ضد انقلاب بودن یکی شد و این واقعیت به سادگی نادیده گرفته شد که اگر نگوییم اکثریت زنان، اما تعداد کثیری از آنها که در انقلاب شرکت جستند و شعار «مرگ بر شاه» سر دادند، بی حجاب بودند. از اینهم نمی گویم که پس از انقلاب، حکومت تازه تأسیس پس از یک مدارای موقتی با تغییر ناگهانی لحن

و گفتار خود زنان بی حجاب را ضد انقلاب و مزدور امپریالیسم خواند و تظاهرات گوناگون زنانی را که حجاب اجباری را زیر سؤال بردند، سرکوب کرد. اینها قضایایی هستند که بعدها به کرات روایت شده اند. حتی برای خود من نیز در آن عالم کودکی کم کم این موضوع بس بدیهی به نظر می آمد که کسی که حجاب ندارد، ضد انقلاب است. تنها بعدترها بود که به یاد آوردم و فهمیدم که زنان خانه نشین مذهبی از قضا کمتر از بسیاری دیگر در تظاهرات ضد رژیم شاه شرکت جستند و بسیاری از نسل های قدیمی محافظه کار آنها که دیگر خود را صاحب بی چون و چرای انقلاب می دانستند و از مزایای حکومت اسلامی چه بهره ها که نبردند، اصلاً قبول نداشتند که زن بتواند به تظاهرات برود و فریاد بزند. در خانه خودمان و در میان خویشان دور و نزدیک این جدال را از نزدیک تجربه کردم و در موارد دیگر نیز شاهد آن بودم. بسیاری از این بانوان محترم از شنیدن اینکه زنان در خیابان جیغ می کشیدند و بر ضد شاه فریاد سر می دادند، مو بر اندامشان راست می شد. بسیاری دیگر برای خود و دخترانشان ننگ می دانستند که زن از پلیس باتوم بخورد و یا دستگیر شود و شب را مجبور باشد در پاسگاه و میان یک مشت مرد شب را صبح کند. بارها شاهد مرافعه هایی از این قبیل در میان اطرافیانم بودم که: «برای دختر این کارها عیب است.» امروز اما همان آدمها عقبه رویه سرکوبگرانه دولت اسلامی را تشکیل می دهند و تشویقش می کنند که بر دختران باصطلاح بدحجاب سخت بگیرد، چون وضع شهرمان «غیر قابل تحمل» شده و وقتی دختران با این «سر و وضع» به خیابان می آیند، «کیان خانواده ها به خطر می افتد». حق دارند. در گفتاری که زن در بهترین حالت مروارید صدف است و زینت المجالس، دیدن دختران و زنانی که از زینت بودن به ستوه آمده اند، عجیب است و بهترین کار آن است که با مشت و لگد بار دیگر وادارشان کنیم زنانگی را به یاد بیاورند.

نسل من با تعجب تمام به همه این تغییرات می نگریست و برای این پرسش ساده که اصلاً حجاب اجباری چرا هست و این دعوا بر سر چیست؟ هیچ جوابی نمی جست و نجسته است. در سرزمینی که آموزه های دینی در بسیاری موارد دیگر به راحتی نادیده گرفته می شوند، چرا بر سر حجاب زنان که تازه بر سر تفسیر آن در شرع اینهمه اختلاف وجود دارد و معلوم نیست که از محکومات باشد، اینچنین پافشاری می شود؟ آرزو می کردم یک بار کسی یافت شود و پاسخی قانع کننده داشته باشد.

وقتی از یکی از روحانیون بسیار مشهور در مورد حجاب شرعی پرسیدم، با مضمونی شبیه به این پاسخ داد: «در شرع چنین حجابی نداریم. مسأله عرفی است.» و دیگری که باز هم از روحانیون مشهور زمان خود و مدرس حوزه و دانشگاه بود برآیم فاش گفت که اصلاً حجاب در شریعت به معنای پوشش سر نیست و در کمال تعجب حتی مرا نیز دعوت کرد که در رویه خودم در مورد پوشش تجدید نظر کنم. با اینحال هیچیک از آنها هرگز عقیده خود را به صراحت برای عموم بیان نکردند؛ همچنانکه بسیاری دیگر نیز امروز چنین نمی کنند. می دانیم که آن معدودی هم که شهامت داشته اند، چگونه خلع لباس و متحمل مجازات های دیگر شده اند.

برای بسیاری از مایی که این دوران را گذرانده ایم، کتابهای آقای مطهری و امثال او حتی اگر به شکرانه بودجه های هنگفت وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات اسلامی هزاران بار دیگر هم چاپ شود، پاسخگوی پرسش ساده بالا نیست. حتی خود او نیز به خوبی به این امر واقف بود که دیدگاه روحانیت ارتجاعی دیگر نمی تواند پاسخگوی نسل جدید باشد. از همین رو کتاب خود را «مسأله حجاب» نامید و در آن تلاش کرد تا رویکردی به اصطلاح علمی را نسبت به این مسأله خطیر در پیش گیرد. اما گمان نمی کنم که خود او نیز می توانست رویه ای اینچنین را که در نهایت منجر به تخریب کل ماجرا و حذف مسأله شده است، تخیل کند.

در تلاش برای به کرسی نشاندن دعوی حجاب، کتاب او بارها و بارها مورد تبلیغ، خوانش، بازخوانی و باز هم بازخوانی هر چه بیشتر قرار گرفته است. جالب آنکه نظام اسلامی با این کار نشان داده است که هنوز از مطهری و افکار او گامی فراتر نگذاشته و قادر نبوده متنی بهتر از آن را تولید کند، آنهم برای موضوعی که نه تنها کیان خانواده ها بلکه دیگر هستی و نیستی دولت اسلامی به آن وابسته شده است. در فرصت هایی که برای این موضوع گاه و بیگاه به کتابفروشی های قم و تهران سرک کشیده ام، و در متن هایی که دستکم من خوانده ام، مطهری هنوز هم دست بالا را دارد. دیگران در بهترین حالت حاشیه هایی بر افکار او تولید کرده اند که خود بعضاً حاشیه هایی بر افکار راسل و روسو و دیگران بوده اند. آری، موضوعی به این مهمی که گفته می شود با هویت زن مسلمان ارتباط تنگاتنگ دارد، تنها با مراجعه به آرای معدودی از فیلسوفان غربی امکان توجیه داشت.

بحث حجاب که سرنوشته بسیاری از دختران و زنان ما را تعیین می کند، به لحاظ نظری از فقیرترین موضوعات بوده و هست و دلیل آنهم روشن است. تلاشهای نظری از پیش از انقلاب تاکنون قادر نبوده اند پا را فراتر از آن چیزی بگذارند که مطهری زمانی گذاشته است. این بحران و آشفتگی بارها از سوی دست اندرکاران نیز تحت این عنوان که «باید کار فرهنگی کرد» مورد تأکید واقع شده است. اما واقعیت آن است که اتفاقاً کار فرهنگی زیاد شده، اما کفگیر به ته دیگ رسیده است. همان هایی که در تمام این سالها کار فرهنگی کرده و موی خود را در این آسیاب به نظر من بی جهت سپید کرده اند، می دانند که در این مورد حرف جدیدی وجود ندارد. حرفها و استدلالها همان حرفهای قدیمی است. هر آنچه باید گفته می شد، گفته شده و چیزی نگفته باقی نمانده است. از همه چیز برای توجیه حجاب بهره گرفته شده است. بیایید اعتراف کنیم که متأسفانه این حنا دیگر رنگی ندارد و تنها باید به زور متوسل شد. آنچه در این باب نوشته شده، نه تنها امثال مرا که با آن فرهنگ بار آمده ایم نتوانسته قانع کند، بلکه پاسخگوی بی شمار پرسش های نسل امروز نیست که دیگر از تکرار بی پایان و هذیان وار این مکررات سخت به ستوه آمده است.

....

نه در نظام اسلامی و نه در هیچ نظام دیگری حجاب نمی تواند بر اساس دلایل شرعی اجباری باشد و مسلماً اینکه حکومت نمی تواند در این مسأله به زور متوسل شود.. از اینرو قانون مجازات اسلامی نیز در این میان سندی مغایر با شرع است؛ همچنانکه متخصصین امر اذعان می کنند.

اینها راهم سالیان سال است که می شنویم و می دانیم. بی شمار مطالب در این باب نوشته شده اند و چه دلیلی از این محکمتر که چنانچه اختلافی در این باب نبود، چرا پس از گذشت سالیان بسیار اینهمه وقت و بودجه مصروف این موضوع می شود تا پوشش اجباری را توجیه کرده و رویه زورگویانه در مورد آن را نیز جا بیندازند. گو اینکه هر چقدر بیشتر نوشته می شود، کمتر نتیجه می دهد و کمتر قانع کننده می شود، از آنرو که میان دستگاههای ذیربط و خود مراجع و متخصصان نیز در این باب اختلافات جدی وجود دارد.

از اینهم نمی گوئیم که رئیس جمهور محترمی که خود را مهرپرور می نامد، وقتی در مورد حجاب از او پرسیدند، چگونه با عوامفریبی پاسخ داد: «آیا همه مشکلات ما خلاصه شده در دو تا موی خانمها؟ آیا در مملکت هیچ کار دیگری وجود ندارد که انجام بشود؟»

جدال دائمی خیابانی در مورد حجاب این روزها رنگ دیگری به خود گرفته است. قرار است همه چیز از نو زیر چکمه له شود و کسی هم دم بر نیآورد. حتی کسانی که خود روزی به نام شرع همه اینها را توجیه می کردند، اکنون گرفتار صدای شوم چکمه شده و زبان در کام کشیده اند. بنابراین مسأله دیگر به هیچ رو بر سر انتخاب میان کار فرهنگی و کار نظامی در مورد حجاب نیست. مسأله بر سر خود حجاب اجباری است. از بسیاری نسلهای پیش از من تا به امروز هر روز این صدا رساتر به گوش می رسد که به هر دلیل و با هر توجیهی بسیاری از زنان دیگر نمی خواهند هیچ نوع پوشش سری را اعم از چادر، روسری یا به هر شکل دیگری تحمل کنند. این صدا آنقدر واضح، آنقدر بلند و آنقدر دیرینه و تاریخ دار است که برای شنیدن آن به لوازم کمکی هیچ نیازی نیست. همه خوب می دانند که برای موضوع حجاب تنها یک راه حل وجود دارد و آنهم واگذاری امر پوشش به انتخاب فردی خود زنان است. اگر کیان خانواده، اجتماع، و حکومت اسلامی به حجاب وابسته شده است، پس لاجرم اشکال را باید در آن کیان، در بنیاد آن خانواده، در آن اجتماع و در آن حکومت جست که خود تجدید نظری جسورانه اما ضروری را می طلبد. اما در واقع چنین نخواهد شد، یا لاقلاً نه به این زودی. اکنون نظام اسلامی یا دستکم بخشهای مهمی از آن تهاجمی تر از همیشه با زنان برخورد می کنند؛ به گونه ای که از ابتدای انقلاب تاکنون در هیچ حکومتی چنین رویه تهاجمی را نمی توان سراغ کرد. باید پرسید چه چیز این خشونت و تهاجم را که رویکردهای مربوط به حجاب تنها یکی از بی شمار ابعاد آن را تشکیل می دهد، موجب شده است؟

حجاب و مأموریت دولت مقدس

نظام اسلامی ما از هر دولت و نظام دیگری ولو آنهم اسلامی بوده باشد، همواره برتر و بالاتر در نظر گرفته شده است. از همان ابتدای انقلاب تصور می شد که نظام اسلامی در ایران موهبتی الهی است. مأموریت مقدس مبارزه با امپریالیسم، برقراری عدالت جهانی، آزاد سازی دنیا از چنگال قدرتهای جهانی و خلاصه تغییر جهان به آن سپرده شده است و بالتبع در این مسیر بسیار چیزها می بایست تغییر کنند. این ادبیات افت و خیزهای بسیاری داشته است. اما اخیراً در بیانات بسیاری از رجال سیاسی، در مکاتبات و نامه نگاری های آنها با سران جهان، با پیشنهادهای عجیب و غریب برای اصلاح دنیا و مردم آن و جز اینها از نو ظاهر شده است؛ هر چند با در نظر گرفتن وضع اسفناک اقتصادی و اجتماعی و ... دیگر کمتر قانع کننده است.

می توانم با همه آن کسانی هم که درست عکس تجربه مرا داشته اند نیز احساس همدلی کنم. کسانی که بر خلاف من اما باز هم به خاطر آن تعادل مردانه، آن رابطه قدرت و آن مأموریت مقدس مجبور بوده اند پوشش خود را کنار بگذارند. در مورد این دومی نیز باید سخن گفت. زیرا به خاطر حساسیت موضوع حجاب و پوشش اجباری وضعیت زنانی که مجبور بوده اند از خود رفع پوشش کنند، همواره به حاشیه رانده شده و مسکوت گذارده شده است.

در هر دوی این گفتارها من با حجابم، هم فاعل بودهام و هم مفعول. آنجا که پای تعادل در میان است، اگر روسری ام، چادرم عقب برود و اندام نمایان شود، فاعلم و تعادل جامعه را، عفت آن را، و خلاصه همه آن چیزهایی را که به دست آمده در طرفه العینی بهم می زدم. نیز با حجابم به امپریالیسم جهانخوار «نه» می گویم و به او ثابت می کنم که نظام مقدس از حقانیت بی چون و چرا برخوردار است. در اینجا تعادل و نظم را برهم می زدم. این هر دو اوج نقش فاعلی من است. در هیچ مذهب و آیینی تاکنون برای زن هرگز اینقدر نقش فاعلی و اثر گذاری قائل نشده اند که با حجاب و پوشش به او داده شده است. در عین حال که در هیچ آیینی نیز زن تا این حد به واسطه زن بودن تخریب نشده است که ما او را با حجاب اجباری تخریب می کنیم. زیرا حجاب هم منتهای نقش فاعلی زن است و هم نهایت مفعول بودن او. من به حجاب اجباری نه می گویم از آنرو که نه فاعلیت مطلق را که در آن به من نسبت می دهند انسانی می دانم و نه آن مفعولیت مطلق را. من نه می خواهم و نه می توانم با حجاب مسئول عفت و تعادل جامعه و نظم مستقر یا بی نظمی و آشفتگی آن باشم و نه آنکه با پذیرفتن آن، خود را انکار کنم. نگاه من به جهان از همان اعتباری برخوردار است که نگاه هر موجود انسانی دیگر. من و میلیونها مثل من در حجاب نه امنیت جستهایم، نه زیبایی، نه اخلاق، نه عفت و نه پاکی، و برعکس بیحجابی را هم ملازم بیعفتی و بیاخلاقی و ناپاکی نمیدانیم. اصلاً به نظر ما پوشش ملازم با پاکی و ناپاکی، عفت و بیعفتی، تعادل و عدم تعادل نیست. پوشش و حجاب بحثی یکسره مربوط به قدرت است. کاری به اخلاق و دین ندارد.



بکارگیری فیلم و اسلاید در آموزش جنسی

نوشته مارک شوئن، سکسولوژیست و مؤسس «سکس اسمارت فیلم» (لینک آن در وبلاگ فصلنامه ج.وج. می باشد).



تعریف

رسانه های با محتوای تصاویر آشکار جنسی (رمتاج)

Sexually Explicit Media (SEM)

رمتاج (اس ای ام) نمایش عینی لختی است که میتواند شامل نشان دادن آلت های جنسی و نمایش عمل جنسی، با دخالت آلت های جنسی، همچون سکس مقعدی، دهانی، واژنی باشد. (Rhoades, 2008)

فیلم های بزرگسالان

(که به

Stag

{ در اینجا به معنای جشن و سرور مردانه-ج.وج.}، فیلم های پورنو یا پورنوگرافیک هم معروف است) برهنگی را نشان می دهد، که ممکن است شامل آلت های جنسی، و نمایش اعمال جنسی با دخالت آلت های جنسی، همچون سکس مقعدی، دهانی و یا واژنی باشد. فیلم های «استاگ» فیلم های بزرگسالان یا پورنوگرافیک هستند.

جامعه ای با دید منفی نسبت به سکس

آیا ما باید به مشاهده و بررسی رفتارهای جنسی بپردازیم؟ زمانی، پاسخ به این پرسش، بر آموزش و تحقیقات جنسی تأثیر منفی شدیدی داشت. در نظر بگیرید که دو تن از محققان پیشگام و تأثیرگذار تاریخ مسائل جنسی؛ آلفرد کینزی و ویلیام اچ. ماسترز، هر کدام بعلت بکارگیری فیلم بعنوان وسیله ای برای مشاهده و بررسی رفتارهای جنسی انسان، تحت فشار شدیدی واقع شدند.

مقدمه

دکتر

Paul Saettler

در کتاب خود به اسم

A History of Instructional Technology (1986)

نوشت « تصاویر متحرک، برنامه های رایویی، اسلاید، اشیاء، مدل و نقشه ها، تلویزیون، تصویربرداری، مطالعات بالینی و جاهایی همچون تئاتر، رسانه هایی برای ابراز نظر و اطلاع رسانی اند. از منظر آموزشی، مهم «آنچیزی است که روی صحنه ظاهر می شود» می باشد، درست مثل ایده ای که بر کاغذ منعکس می شود، نه کاغذ و نه فونت بکار گرفته شده، بلکه خود ایده مهم است. از منظر محتوا و آموزش، درامهای خوب و درامهای بد وجود دارند، کتابهای خوب و کتابهای بد وجود دارند، فیلم های آموزشی خوب و فیلم های آموزشی بد وجود دارند، مطالعات بالینی خوب و مطالعات بالینی بد وجود دارند، گروههای (موسیقی) خوب و گروه های (موسیقی) بد وجود دارند، نمایشگاههای خوب و نمایشگاههای بد وجود دارند و الا آخر. گفتن هم لازم نیست که حتی بکارگیری رسانه های تعلیمی خاصی هم همیشه نتیجه لازم را نمی دهد. بایستی تکنولوژی تعلیمی-آموزش ای باشد که در آن انسان، ماشین، متد و روش، پروسه، و سازمان همه با هم در جهت آموزش هر چه مؤثرتر، با هم هماهنگ شوند.

آموزش جنسی چنین هماهنگی ای را نیافته است. ما نه تنها دارای جمعیتی فاقد اطلاعات جنسی اولیه هستیم، بلکه ایالات متحده دارای بیشترین آمار اچ. ای. وی و بارداری های زیر بیست سالگی در جهان غرب هم می باشد. معلمان و مربیان جنسی مسئولند که راههای آموزشی مؤثرتری را بیابند. چگونه ما می توانیم تکنولوژی را در خدمت دست یابی به آموزش جنسی مؤثرتر و تأثیر گذارتر، مورد استفاده قرار دهیم؟ امروزه فیلم های آموزشی وجود دارند که اطلاعات و دانش جنسی قابل اعتمادی را تعلیم می دهند، و مناسب کلاسهای آموزشی، کلینیک ها و همینطور جهت استفاده در خانه ها، می باشند. این فیلم ها بشکل سی دی یا الکترونیکی جهت داونلود وجود دارند. ما همچنین معلمان و مربیان جنسی آموزش دیده ای داریم.

تکنولوژی تعلیمی در عرصه جنسیت انسان بدون مبارزه به سطح امروزی خود نمی رسد. شک و تردید در رابطه با ارزش فیلمها در برنامه های درسی و کلینیک ها موضوع تازه ای نیست. امروزه ما مربیانی داریم که از فیلم بعنوان وسیله ای مهم در برنامه درسی خود استفاده می کنند، و مربیانی هم هستند که از فیلمها بهره ای نمی گیرند.

پل سینتر

(Paul Saettler)

بهره گیری از فیلم را بعنوان وسیله ای قوی و مؤثر در امر آموزشی می نگریم، اما همزمان مخالفان گسترده ای هم بودند که ادعا می کردند «سرگرمی، تجارت و آموزش با هم قاطی نمی شوند.» در عرصه سکسوالیته، آلفرد کینزی، ویلیام ماسترز، تد مک لوینا

(Ted Mac LLvenna)

جان مونی

(John Money)

و دریک کالدرود

(Deryck Calderwood)

همه بر این نظر بودند که فیلم یک وسیله مؤثر آموزشی است. پگی کلین پلاتز (سکسولوگ)

(Peggy Klinplatz)

به بررسی «درخواست های متقاضی ویدئوهای سکس آموزشی» پرداخت (1997)، و به این نتیجه گیری رسید که طرفداری گسترده از این برنامه ها در نتیجه خلأ مباحث علنی در امور جنسی در جامعه می باشد. از جنبه مثبت، او این نظر را مطرح کرد که «به نظر می رسد که ویدئوهای سکس، این امکان را برای فرد فراهم می کنند که در امنیت، و سادگی پاسخ کنجکاوی های خود را بیابد و راهنمایی های ساده و قابل اجرا را بدون نیاز به برقراری رابطه و داد و ستد نزدیک و خصوصی، بیابد.» و از جنبه منفی قضیه، مطرح نمود که «صنعت تولید ویدئوهای آموزش جنسی از احساس نا اطمینانی، ترس و توهمات مشتریان سوء استفاده کرده و به آنها وعده سکس بهتر را می دهد. بدون آنکه ناآگاهی، بخصوص نیاز و خواسته های مشخص هر ببیننده را در نظر بگیرد، یا از درخواست های شریک جنسی طرف جویا شوند.»

رسانه های آموزشی با محتوای تصاویر آشکار جنسی (رامتاج)

فیلم های در باره سکس به آموزش های رسمی (در کلاس درس)، و آموزش های غیر رسمی (خارج از کلاس درسی) ما، کمک زیادی کرده اند. (کلین پلاتز 1997). چه شوهای تلویزیونی، ویدئوهای موجود روی اینترنت، فیلم های بزرگسالان یا رسانه های آموزشی با محتوای تصاویر آشکار جنسی (رامتاج).

ما از طریق دیدن و گوش دادن، یاد می گیریم. تعداد فیلم های بزرگسالان خیلی بیشتر از فیلم های «رامتاج» می باشند. من فیلم های بزرگسالان را فیلم هایی می دانم که هدف آنها تحریک جنسی و سرگرمی باشد. بازیگران اینگونه فیلم ها هنرپیشه اند و سکس ارائه شده در فیلم ممکن است دست کاری شده باشد. این سکس، سکس فانتزی است. بسیاری از جوانان، آموزش های جنسی اولیه را از همین گونه فیلم ها یاد می گیرند. صنعت تولید فیلم های بزرگسالان را باید برسمیت شناخت، اما آنها را باید در همان جایگاهی که هستند، و نه بیشتر، ارزیابی کرد.

دو موردی که من در خلال سی سالی که به تولید فیلم های آموزشی با محتوای تصاویر آشکار جنسی، مد نظر قرار داده ام، یکی این است که افراد شرکت کننده در فیلم های من، هنرپیشه نیستند بلکه جفت هایی عادی هستند. بعد از دهه هشتاد، همه جفت هایی که برای شرکت در فیلم ها می آمدند، همگی (هم زن و هم مرد) موهای اطراف آلت جنسی خود را تراشیده بودند. این تصور، از فیلم های اولیه پورنو برداشت شده بود. مثال دیگر، زن و مرد جوان دانشگاهی بودند که مرد از من پرسید «هنگام انزال اتم را کجا بریزم؟» در جواب از او پرسیدم که در مواقع سکس در خانه خودشان آبش را کجا می ریزد. جواب داد که در داخل واژن زنم. گفتم ما می خواهیم فیلم های آموزش جنسی رئالیستی تهیه کنیم. پس درست بهمان شکلی رفتار کنید که در هنگام سکس در خانه خودتان رفتار می کنید. منظور این است که هدف ارائه رئالیسم جنسی است. هر چند که بسیاری از فیلم های کارگردانی شده ممکن است باعث تحریک جنسی شوند، اما هدف اولیه آنها در اختیار گذاشتن اطلاعات و آموزش روشهای جنسی می باشد.

من عمیقاً معتقدم که اگر صنعت سکس اعلام کند که موضوع فیلم هایشان فانتزی است و با هدف تحریک جنسی و سرگرمی بزرگسالان تولید شده اند، آنوقت می تواند نقش عمده ای در آموزش جنسی ایفاء کند. از این جهت بر این موضوع تأکید می کنم که زیر نظر داشتن دسترسی افراد به اینترنت کار آسانی نیست و در نتیجه بسیاری از افراد (جوان و نوجوان) ممکن است هسته اول بینش جنسی آنان از مشاهده فیلم های سکسی تهیه شده برای بزرگسالان شکل بگیرد. ما باید فیلم هایی متناسب سنین جوانان و نوجوانان تهیه کنیم. ما می دانیم که جوانان در جستجوی اطلاعات جنسی هستند، خوب چرا از تکنولوژی برای ارائه اطلاعات مناسب و مورد نیاز جوانان استفاده نکنیم؟

چرا رسانه های آموزشی با محتوای تصاویر آشکار جنسی

در دفاع از فیلم های آموزشی با محتوای تصاویر و صحنه های آشکار جنسی، باید این را بگویم که فیلم فقط یک وسیله است. این وسیله در دستان یک هنرمند، معجزه می آفریند. اگر این فیلم ها در موقعیت های مناسب و با حضور مربیان آموزش دیده، مورد استفاده قرار گیرند، آنوقت در خلاصی افراد از «بی اعتمادی جنسی، ترس و افسانه ها» کمک زیادی می کنند و حتی به آنها کمک می کند که رفتارهای جنسی خود را بهتر بشناسند و زندگی جنسی خود را بهبود بخشند.

در هر موضوع دیگری، فکر مطالعه رفتارها بدون امکان مشاهده، مسخره به نظر خواهد رسید. در کار ما که هدف همانا آموزش جنسی است، سنگ اندازی می شود، چرا که نیروهایی در اجتماع وجود دارند که با موضوع مشاهده رفتارهای جنسی موافق نیستند. (دیدن) و مشاهده کردن، از اجزاء عمده آموزش دیدن است. موضوع (دیدن و مشاهده) رفتارهای جنسی با امر مشاهده در موضوعات دیگر فرقی نمی کند. شما رفتاری را می بینید، آن را تمرین می کنید، و یاد می گیرید.

امروزه اطلاعات جنسی قابل اعتماد در فیلم ها بوفور یافته می شود. البته اطلاعات غیر صحیح هم در فیلم ها دیده می شوند. اگر شما در یوچوب

(You Tube)

آموزش جنسی را جستجو کنید، از این فیلم های نوع دوم که حاوی اطلاعات و دانش کهنه هستند، خواهید یافت.

بسیاری از بزرگسالان تنها رفتار جنسی ای که مشاهده کرده اند در "فیلم های بزرگسالان" یا "پورنوگرافی" بوده است. فیلم های بزرگسالان با هدف تحریک جنسی، تشویق فانتزی جنسی، و سرگرمی اروتیکی تولید می شوند. من اصطلاح "فیلم های بزرگسالان"

(Adult films)

را ترجیح می دهم، به این دلیل که اگر شما به منبع کلمه پورنوگرافی در ادبیات یونان قدیم نگاه کنید، خواهید دید که ترجمه آن «نوشتن در باره جنده ها» می شود. تأثیری که این فیلم ها بر اجتماع دارند، تعجب برانگیز است. برای عده ای، فیلم های بزرگسالان، تنها منبع یافتن و دیدن یک نمونه خوب و ایده آل در حوضه رفتارهای جنسی است. برای عده ای دیگر، فیلمها و تلویزیون هایی (که تصاویر آشکار جنسی را سانسور نمی کنند) تنها منبع دریافت اطلاعات جنسی محسوب می شوند. توجه کنید که بعضی از این فیلم های نوع اخیر برای ایجاد لذت و هیجان در بیننده، بخصوص بینندگان جوانی که هیچگونه آموزش جنسی ندیده اند، نمایش داده می شوند، و در نتیجه، چه بسا این افراد محتوای اینگونه فیلم ها را بعنوان رئالیسم و واقعیت زندگی جنسی، تلقی کنند.

اغلب از ما؛ بعنوان آموزش دهندگان جنسیت، خواسته می شود که اطلاعات و دانش نادرست در مورد مسائل جنسی که از طریق انواع فیلمها در ذهن جوانان فرو رفته و صحیح تلقی می شوند، را اصلاح کنیم. بعنوان سکسولوگ ما باید تولید فیلم های جنسی رئالیستی را تشویق کنیم، و افراد را به مشاهده اینگونه فیلم ها که مسائل و رفتارهای جنسی را آنگونه که در واقعیت هستند، نشان می دهند، تشویق کنیم.

تاریخچه کوتاهی از بکارگیری وسایل آموزشی با محتوای تصاویر آشکار جنسی

در اوائل قرن بیستم، فیلم های آموزش جنسی «مدل بیماری» را بکار گرفتند، که از جنسیت تنها جنبه مربوط به بیماریهای مقاربتی آن را مطرح می نمود. در نتیجه، در خلال جنگ جهانی دوم، دولت مرکزی به تولید فیلم هایی پرداخت که هدف آنها آموزش در مورد خطرات سیفلیس و سوزاک به سربازان بود. من از این دوران می گذرم و به دوره ای می پردازم که ما بالاخره به تولید فیلم هایی با هدف پرداختن به رفتار و لذت جنسی، رو آوردیم.

ابتدا، پشیکام تحقیقات جنسی، آلفرد کینزی، در سال 1940، استفاده رسمی از فیلم های با تصاویر آشکار جنسی را برای تحقیق و همچنین بهبود آموزشی، مطرح کرد. کینزی بکارگیری اینگونه فیلم ها را برای اهداف آموزشی پیشنهاد نمود. او بر این باور بود که اگر قرار است ما به بررسی رفتارهای جنسی پردازیم، آنوقت نیاز به این داریم که این رفتارها را با چشمان خود مشاهده و بررسی کنیم. کینزی زمانی که به تحقیقات جنسی مشغول بود، فیلم هایی را برای بررسی و مشاهده رفتارهای جنسی، تولید کرد.

و چه چیزی بهتر از فیلم؟ در حالی که این منظر در مورد مسائل و رفتارهای دیگر صدق می کند، اما به نظر می رسد که (عده ای) صحت این موضوع در مورد مسائل جنسی را نفی می کنند. ذهنیت در مورد مسائل جنسی آنچنان منفی است که عموم بر این باورند که اگر شما از سکس فیلم برداری می کنید، حتماً باید بد باشد و «پورنوگرافی». کینزی آنچنان واکنش های منفی از جانب روزنامه ها دریافت کرد که نهایتاً تولید فیلمها را متوقف نمود؛ عقبگردی در علم جنسیت.

ده سال بعد، در دهه 1950 محقق جنسی، دکتر ویلیام اچ. ماسترز و ویرجینیا جانسون، با هدف مطالعه واکنش جنسی انسان، به فیلم برداری از کسانی پرداختند که مشغول عمل جنسی بودند. ویلیام ماسترز بر این عقیده بود که امکان بررسی و مقایسه واکنش جنسی افراد مختلف، امکان ذیقیمتی برای دانش جنسی است. آنها در آزمایشگاه خود به مشاهده زنده رفتارها و واکنش فیزیولوژیکی داوطلبان پرداختند و اطلاعات بدست آمده را در کتاب معروف خود «واکنش جنسی انسان» (1966) بکار گرفتند. مقاله ای در مجله نیوزویک که به موضوع جمع آوری اطلاعات آنها و بخصوص مسئله فیلم برداری از افراد در حین سکس در آزمایشگاه پرداخته بود، آنچنان واکنش های منفی برانگیخت که ماسترز، همچون کینزی، بکارگیری فیلم در تحقیقات خود را کنار نهاد.

بیش از ده سال دیگر گذشت، تا اینکه در سال 1967، دکتر ادوارد تایلر

(Edward Tyler-1970)

که جنسیت انسان را تدریس می کرد، به دانشجویان پزشکی دانشگاه ایندیانا (آمریکا) فیلم هایی نمایش داد که از آرشیو انستیتوی کینزی قرض گرفته بود. او مشاهده نمود که برخوردها و واکنش دانشجویان با دفعات قبل که شامل بحث های کلینیکی و «درمانی» در باره مسائل جنسی می شد، کاملاً متفاوت بود. دانشجویان اینبار در مورد رفتارهای جنسی که روی صحنه فیلم در کلاس درس دیده بودند، به بحث پرداختند و احساس خود را در مورد آنها بیان نمودند. این نوعی فاصله گیری از بحث های روشنفکری بود که آنها قبلاً داشتند. بر اساس تفکر تایلر، توان صحبت کردن با بیمار حول مسائل و موضوعات جنسی، بسیار با اهمیت می باشد. و بکارگیری این روش؛ نمایش فیلم در کلاس درس، باعث می شود که نسل آینده پزشکان در برخورد با مسائل جنسی بیماران خود، احساس راحتی کنند. دکتر تایلر، موفقیت خود، مقایسه بین برخورد و مباحث دانش جویان در حالت نمایش و عدم نمایش فیلم های با محتوای تصاویر و اعمال آشکار جنسی، را منتشر نمود و همین باعث شد که دیگر مراکز آموزشی هم از روش او؛ نمایش فیلم ها، در کلاس درس تبعیت کنند.

یک سال بعد، در سال 1968، کشیش تد مکلوئا (در حال حاضر رئیس انستیتوی مطالعات عالی سکسوالیته انسان)، در فوروم ملی سکس در سانفرانسیسکو، تکنیک جدیدی در ارتقاء روشنگری پیرامون رفتارهای جنسی، ارائه داد؛ او فیلم، نوار و اسلایدهایی بکار گرفت که با هدف کسب اطلاعات از رفتارها و نگرانی های شرکت کنندگان حول جنسیت انسان، تهیه شده بودند.

(Ayres et al, 1975)

او و فیلمسازی بنام لیارد ستون فیلمهای شانزده میلیمتری تولید کردند که هرکدام فقط راه و روش خاص یک جفت در عشق ورزی و سکس را نشان می داد. در بین این فیلمها حتی فیلمهایی وجود داشتند که عشق ورزی و سکس دو زن یا دو مرد همجنسگرا با هم را نشان می دادند. فوروم ملی سکس این فیلمها را با هدف آموزش و بهبود رفتارهای جنسی تولید می کرد.

متد آموزشی چنین بود که شرکت کنندگان، انواعی از فیلمها را می دیدند و بعداً در گروههای کوچک و بزرگ، در مورد احساس خود از مشاهده فیلمها، با همدیگر به بحث، گفتگو و تبادل نظر می پرداختند. این روش که به «سار»

(Sexual Attitude Restructuring)

معروف است، تا امروز همچنان مورد استفاده قرار می گیرد و بسیاری از متخصصان امور، «سار» را مهمترین بخش آموزش دهی تلقی می کنند. انجمن معلمان، مشاوران و تراپیست های جنسی در آمریکا، تمام کردن دوره های «سار» را برای متقاضیان مدرک تحصیلی در مسائل آموزش، مشاوره و درمان، اجباری کرده اند.

(AASECT.org)

امروزه انواع متفاوتی از «سار» و بکارگیری وسایل سمعی بصری با محتوای آشکار جنسی در مؤسسات آموزش جنسی عادی شده است و هزینه آنها اغلب توسط دانشگاهها پرداخت می شود.

در سال 1970، دکتر جان مونی شش برنامه سمعی-بصری بنام «پورنوگرافی در خانه» به مجموعاً 2300 دانشجوی پزشکی در دانشکده پزشکی جان هویکین معرفی نمود. مونی متد خود را «تکنیک رودرویی مستقیم» نام نهاد.

(Money, 1971)

نوشته ها، اسلاید و فیلم های اروتیکی در برابر دانشجویان نمایش داده شدند. مونی بر این باور بود که این روش مشاهده کننده را از جهت احساسی درگیر مسائل جنسی می کند، آنها چاره ای ندارند جزء آنکه واکنش نشان دهند، و در باره چیزهایی که دیده اند، بیندیشند. نتیجه آن شد که معلمان و آموزش دهندگان جنسیت، بر این موضوع توافق کنند که وسایل سمعی و بصری با محتوای آشکار جنسی، وسیله مؤثری در امر آموزش و تربیت می باشند. (مونی، 1972)

بعد از نمایش فیلمها در کلاس درس، نوبت به بحث و تبادل تجربه بین شرکت کنندگان می رسد. معلم، افراد را به گروه های 3 تا پنج نفره تقسیم می کند، به هر گروه گفته می شود که رفتار یا موضوعی از فیلم نمایش داده شده را مورد بحث و بررسی قرار دهند و احساس، برداشت و تجربه شخصی خود در رابطه با آن را بازگو کنند. وقتی که بحث گروه های کوچک تمام شد، آنوقت همه دوباره سر کلاس بر می گردند و نماینده ای از هر گروه، نوع بحث، مسائل مطروحه و نظرات افراد گروه خود را به کل کلاس گزارش می دهد.

این روش علاوه بر آن، به معلمان و گردانندگان کلاسها هم امکان می دهد که قبل از معرفی فیلمی به شرکت کنندگان، خود با احساسات، رفتارها، برخوردها و واکنش های خود نسبت به مسائل و موضوعات سکس آشنایی کامل داشته باشند.

یکی دیگر از پیشگامان تولید کننده اینگونه فیلم ها، دیک پرایس بود که فیلم های هشت میلیمتری در چهار قسمت (1 تا 4)، قدم بدم، که بعدها توسط ماسترز و جانسون معروفیت یافتند، برای استفاده روی دسک تاپ تولید نمود. سکس تراپیست ها تا همین امروز هم از این فیلمها استفاده می کنند.

در دهه هفتاد و هشتاد میلادی بکارگیری فیلمهای آموزش جنسی صرفاً به دانشگاهها و کلینیک های درمان جنسی محدود می شد، اما بعداً در سال 1991 استفن کاپلو سری «ویدئوهای سکس بهتر» را تولید کرد، و همین یک تحول کیفی در آموزش جنسی عموم ایجاد نمود. جالب اینجا بود که بسیاری از دانشکده ها، بخش هایی از فیلم های استفن کاپلو را هم در کلاس درس نمایش می دادند.

بعد از حدود سی سال بکارگیری موفقیت آمیز فیلم و اسلاید، سکس تراپیست و مربی، دکتر بیل استایتون به این نتیجه رسید که زمان برای بازبینی و بهتر کردن فیلمها هموار شده است. و توانست موافقت کمیته مشاوره بهداشت علمی

(HSAB.org)

را در تهیه «سریالهای راهنمای لذت جنسی»

(The Guide to Sexual Pleasure Series)

بدست آورد. هدف او تهیه فیلم های آموزشی برای جفت ها و زن و شوهرها بود. متنی تهیه شده بود و من در سال 2006 سه تا فیلم با متن تقریباً مشابهی تهیه کردم. فرق شان این بود که دوتا از فیلمها به یک زن و شوهر دگرجنسگرا مربوط می شد، یکی به یک جفت زن لژیون، و دیگری به یک جفت مرد همجنسگرا. هدف از ساختن این سه فیلم این بود که نشان دهم چگونه همه ما علیرغم تفاوت در گرایش جنسی، اما شبیه هم هستیم.

امروزه استفاده از فیلم های سکس برای آموزش و یادگیری مسائل جنسی که برای سالهای سال مختص مراکز علمی و آموزشی بود، دیگر جنبه ای عام بخود گرفته است و برای همه افراد جامعه قابل دسترسی می باشد.

اندرزهایی برای مربیانی که قصد استفاده از فیلم و اسلاید در کلاس را دارند:

همیشه قبل از نمایش فیلم در کلاس، حتماً خود اول فیلم را ببینید.

وقتی که در حال مشاهده فیلم (قبل از نمایش در کلاس) هستید، به تجارب، واکنش و احساس خود توجه کنید. احساسات شخصی طبیعتاً بر واکنش دانش آموز یا بیمار تأثیر می گذارد.

همیشه قبل از شروع نمایش، فیلم را معرفی کنید و با بحث حول محتوا، هدف آموزشی و حتی صداها موجود در فیلم، افراد را برای دیدن آن آماده کنید. هیچ فیلم کامل و تمام عیاری برای تماشاچیان خاصی وجود ندارد، محدودیت ها را به افراد بگوئید. محدودیت فیلم خود می تواند موضوعی برای بحث بعد از نمایش باشد.

به دانش آموزان یا ارباب رجوع اطلاع دهید که بعد از نمایش، برای بحث و گفتگو حول محتوای فیلم فرصت خواهند داشت.

یکسری سئوالات را برای پرسش از بینندگان بصورت آماده داشته باشید.

در حین نمایش، به احساسات، واکنش ها و رفتارهای بینندگان توجه کنید.

چنانچه تصویر یا صحنه ای چنان باشد که بلافاصله نیاز به بحث و گفتگو داشته باشد، از متوقف کردن فیلم بصورت موقتی، واهمه نداشته باشید.

برای بحث های بعد از نمایش فیلم، وقت کافی در نظر بگیرید.

آمادگی این را باید داشت که بینندگان گاهی نگرانی و دل شوره های فردی- خصوصی خود را هم ممکن است در سؤال و جوابها منعکس کنند.

بیاد داشته باشید که صحبت کردن در باره آنچه که در صحنه های فیلم اتفاق می افتد خیلی آسان تر و راحت تر از صحبت در باره آن چیزی است که در زندگی خصوصی پیش می آید. مربی باید فیلم یا صحنه هایی از یک فیلم را انتخاب کند که به موضوع مورد نظرش برای طرح و گفتگو مناسب باشد.

نتیجه گیری

بکار گرفتن فیلم های دارای تصاویر و صحنه های آشکار و علنی جنسی/سکسی، به همراه مربیان آموزش دیده، مکانیسم، و متد های درست، به روش مؤثر آموزش جنسی می انجامد.

در باره مارک شوئن، پی اچ. دی

مارک شوئن از سال 1974 به تولید فیلم های بهداشت جنسی مشغول بوده است. او بعنوان فیلم سازی که جوانزی نصیب خود کرده، و متخصص سکسوالیته، بیش از پنجاه فیلم مربوط به بهداشت جنسی تولید کرده است که پخش شده اند، در کلینیک ها و مراکز آموزشی و عموم در جامعه مورد استفاده قرار گرفته اند.

او تهیه کننده ویدئو و نویسنده کتاب آنتومی جنسی کودکان

Bellybutton Are Navel...

می باشد که از طریق آمازون می توان آن را تهیه کرد.

دکتر شوئن تا کنون شش جایزه معتبر تلویزیونی، و چندین جایزه متعبر فیلم سازی را از آن خود کرده، از او در بسیاری از کتابها نقل قول می شود و در برنامه های متعددی در رادیو و تلویزیون ظاهر شده است.

کتابهایی که همزمان با انتشار این شماره فصلنامه، به مجموعه کتابهای موجود در وبلاگ افزوده شدند، از این قرارند:

- تک گویی های واژن- نوشته ایو انسلر ترجمه کوشیار پارسی (بزبان فارسی)

- مقدمه ای بر سکسوالیته (فایل ورد- بزبان انگلیسی- منبعی مهم برای خواندن و ترجمه)

- باورهای رایج و یافته های علمی پیرامون همجنس گرایی- تألیف و ترجمه کارون کیانی (فارسی)

- از سکس تا فرا آگاهی (فارسی)

- آموزش مسائل جنسی (مجموعه مقالات بزبان فارسی)

- اسلام، کیش سکس و شهوت - فرزاد جاسبی (بزبان فارسی)

- رساله دلگشا- عبید زاکانی (فارسی)

- سه داستان عاشقانه (فارسی)

- تاک های عشق -نوشین شاهرخی (رمان فارسی)

- عشق در ادبیات داستانی ایران در تبعید- اسد سیف (فارسی)

- زنان پرده نشین و نخبگان جوشن پوش- فاطمه مرینیسی (فارسی)

- اشعار همجنسگرایانه در نثرهای جهان (فایل ورد بزبان انگلیسی)

- نامه های عاشقانه یک زن انگلیسی (ورد-بزبان انگلیسی)

- سکس در چین نوشته سکسولوگ روهان فانگ فو (بزبان انگلیسی)

- جنسیت در میانسال و بعد از آن (تحقیقی حول رفتارهای جنسی در بین آمریکائیان میانسال به بالا- بزبان انگلیسی)

- اخلاق جنسی نوشته مرتضی مطهری (فارسی)

- زن ستیزی در اسلام (فارسی)
- چهارده نکته مهم در سکس (فارسی)
- بزرگ کردن آلت مردان (فارسی)
- حمامی پر از شهوت و لذت (فارسی)
- سکس دهانی (فارسی)
- از دوست داشتن تا عشق (فارسی)
- فانتزی سکس- 2 (فارسی)
- نقش زن در دنیای مرد (فارسی)
- یک زن واقعی یک مرد واقعی می خواهد (فارسی)

علاقمندان می توانند با مراجعه به وبلاگ فصلنامه ج.و.ج. کتابهای مورد نظر خود را دانلود کنند و یا از طریق ایمیل درخواست دهند تا برایشان ارسال کنیم.

آدرس وبلاگ

<http://jenseyatvajameh.wordpress.com>

ایمیل تماس

JenseyatvaJameh@talktalk.net

برای بردن آموزش جنسی به اعماق اجتماع، هر خواننده خود باید نقش یک روشنگر جنسی را هم ایفاء کند و در رساندن اطلاعات جنسی به دیگران بکوشد.

=====